

فیلیپ بورن  
هیتلر و یهودیان  
چگونه یک نسل کشی  
شکل گرفت



کتابخانه علاءالدین



Éditions  
Le Manuscrit

# هیتلر و یهودیان

چگونه یک نسل کشی

شکل گرفت

# هیتلر و یهودیان

## چگونه یک نسل کشی شکل گرفت

ترجمه: ناصر اعتمادی

کتابخانه علاءالدین

Éditions Le Manuscrit

**کتابخانه علاءالدین**

**Bibliothèque Aladin  
Aladdin Library**

**[www.aladdinlibrary.org](http://www.aladdinlibrary.org)**

© CDC مجموعه کادیش، دستگیری در گنوی ورشول

© Éditions Le Manuscrit, 2009

**[www.manuscrit.com](http://www.manuscrit.com)**

ID Ouvrage : 12588 (F)

ISBN : 978-2-304-02562-0 (livre imprimé)

ISBN 13 : 9782304025620 (livre imprimé)

ISBN : 978-2-304-02563-7 (livre numérique)

ISBN 13 : 9782304025637 (livre numérique)

## در باره کتابخانه اینترنتی علاءالدین

"کتاب بهترین همنشین و مونس انسان است." این کلام شیوا به اشکال گوناگون در فرهنگها و تمدنهای مختلف در طول تاریخ و در سراسر گیتی بیان شده است.

انسان از روزگاری که خواندن و نوشتن را آموخت به یاری کتاب توانسته است افکار و احساسات و غمها و شادیهایش را با انسانهای دیگر در میان بگذارد و از این طریق به "شناخت" مشترکی با همنوعان خود دست یابد.

ارتقای این "شناخت مشترک و متقابل" هدفی است که کتابخانه علاءالدین با ترجمه آثار مهم تاریخی، ادبی و فرهنگی دنبال می‌کند، به این امید که این نهیب به وجدانهای بیدار و فراخوان به هوشیاری، صدای حامیان منطق، اخلاق و گفتگو در جهان امروز را هر چه رساتر سازد.

نخستین کتابهای این کتابخانه را از میان آثاری برگزیده ایم که یکی از سیاه‌ترین و دردناک‌ترین صفحات تاریخ بشر را ترسیم می‌کنند: تاریخ هولوکاست و نسل‌کشی میلیون‌ها یهودی در اروپا به دست حکومت نازی.

کمیسیون علمی کتابخانه علاءالدین معتقد است که در تعامل فرهنگها و تمدنهای مختلف در جهان معاصر، شناخت متقابل و احترام به یکدیگر ضروری است. این کمیسیون که اعضای آن را روشنفکرانی از فرهنگهای گوناگون تشکیل می‌دهند، در صدد است تا آنچه را که در توان دارد برای ارتقای شناخت و آگاهی

متقابل از فرهنگ ها، به ویژه میان مسلمانان و یهودیان، به کار  
بندد.

ژاک آندرانى

سفیر کبیر فرانسه

ریس کمیسیون علمی کتابخانه اینترنتی علاءالدین

**تقديم به سائل فریدلندر**





## مقدمه

مورخان قتل عام یهودیان اروپا توسط نازی ها را به دقت مورد تحقیق و بررسی قرار داده و روایت کرده اند. آنان در مورد سازماندهی این جنایت، روش های به کار گرفته شده در انجام آن و نیز شمار قربانیان روشنگری های مهمی انجام داده اند. آنان به وضوح نشان داده اند که چگونه در سراسر اروپا کاروان های انباشته شده از انسان ها به سوی شرق اروپا حرکت می کردند و چگونه میلیون ها انسان در کارخانه های تولید جسد نابود می شدند. بازیابی وسایل قابل استفاده یا با ارزش قربانیان، خاکستر شدنشان در کوره های آدم سوزی و سرانجام پاک کردن هر نوع اثر و رد پایی از آنان، هیچیک از این ها نکته پوشیده ای بر مورخان نیست<sup>۱</sup>.

اما در مورد مقدمات یا دوره پیش از این قتل عام چه می دانیم؟ در مورد رشته تصمیم ها و رویدادهایی که عاقبت به راه اندازی نخستین کاروان مرگ منجر شد چه می دانیم؟ حتا دهشتناک ترین نسل کشی ها باید روزی به نوعی زاده شوند. یک نسل کشی نیز آغاز و سرانجامی دارد، هر چند از جمله رویدادهایی باشد که به سختی بتوان به یاری کنکاش و تحقیق به فهم آن نایل شد. دامنه و اشکال "راه حل نهایی"، یا قتل عام یهودیان، و نیز اوضاع و احوالی که به عملی شدن آن منجر شد، ظرفیتهای درک و فهم مورخان را به آزمایش می کشد؛ خاصه اگر

## هیتلر و یهودیان

شناخت آنان از فقدان اطمینان رنج ببرد. در واقع، از چند سال پیش پرسش‌هایی ظاهراً پیش‌پاافتاده بنیادهای همه آنچه که مسلم‌انگاشته می‌شد به لرزه انداخته است. آیا سیاست رژیم نازی لزوماً باید به "راه حل نهایی" یا قتل عام یهودیان منجر می‌شد؟ آیا برای خود هیتلر این راه حل از آغاز امری مسلم بود؟ برای این پرسش‌ها بسیاری از مورخان و عموم افراد مطلع پاسخ مطمئنی دارند. به عنوان رهبر رایش سوم، هیتلر تحقق‌طرحی را دنبال می‌کرد که از مدت‌ها قبل تدوین کرده بود و دو هدف اساسی او فتح "فضای حیاتی" در شرق اروپا و نابودی یهودیان بود. شکی نیست که تاریخ رژیم نازی بر اساس نقشه دقیقی که هیتلر به عنوان پیشوای عالم به همه چیز آن از قبل تعیین کرده بود، پیش‌رفت. نرمش تاکتیکی هیتلر، هنر او در بهره‌برداری از فرصت‌ها و اجبارهای بازی بین‌المللی سیاست او را با موانع بسیار و گاه چرخش‌های مهمی روبرو می‌ساخت، از آن جمله قرار داد ۱۹۳۹ که میان آلمان و شوروی به امضا رسید. با این حال، چنین موانع و چرخش‌هایی، این سیاست را که بر پایه اهداف انعطاف‌ناپذیر تعیین شده بود برای مدت طولانی از مسیر اصلی خود دور نمی‌کرد. احتمالاً رژیم نازی نیز دستخوش رقابت‌ها و جدال‌های داخلی بود. اما، هیتلر خود طراح این رقابت‌ها و جدال‌ها بود یا دست‌کم بروز آن‌ها را می‌پذیرفت تا بتواند از خلال اختلاف‌ها سلطه خود را بهتر اعمال کند. به عنوان رهبر رژیمی که تا آخر هدایت آن را در دست داشت و نیز به واسطه شخصیت و برداشت‌هایش، هیتلر منشاء

## مقدمه

مستقیم دهشتناک ترین جنایات رژیم نازی بود. او که به طرز باورنکردنی از نفرت یهودی ستیزانه آکنده بود، از سال های ۱۹۲۰ قصد کشتن یهودیان را داشت و برای انجام آن در پی فرصت بود و هنگامی که فرصت یافت از اجرای این طرح غفلت نکرد.<sup>۲</sup>

از بیش از ده سال پیش برخی مورخان این تصور را کلیشه ای دانسته و رد کرده اند. برداشتی را که آنان کوشیده اند به جای این تصور ارایه کنند، از نگاه بسیاری از مورخان دیگر "سنت شکنی" بوده است. نظریات آنان، هر چند چالش پذیر، اما نتایج پُرباری در پی داشته است.<sup>۳</sup> از نگاه این دسته از مورخان - که شایسته است نقطه نظرهایشان بیش از این شناخته شود - حکومت رایش سوم، به محض اینکه چگونگی کارکردش مورد بررسی قرار می گیرد، به یک "آناشسی اقتدارگرایانه"<sup>۴</sup> می ماند. حکومت نازی در پس ظاهر یکدستی که دستگاه تبلیغاتی اش سیغل داده بود، در کلاف سردرگمی از نیروهای رقیب غرق شده بود. یعنی از یک طرف میان نیروهای سنتی نظیر دستگاه دیوانسالار و ارتش و از طرف دیگر نیروهای جدید حزب نازی و منشعباتش که از باقی مانده نظم کهن تغذیه می کردند. در چنین جنگل آشفته ای سیاست رژیم نازی از نظر ساختاری محکوم به آشفته گویی و حرکت های خودبخودی بود. تصمیم های آن هیچ هدف درازمدتی را دنبال نمی کرد و صرفاً بر پایه سازش میان نیروهای رقیب اتخاذ می شد، به طوری که حتا اگر هدف اولیه ای در میان می بود، قابل شناخت و تشخیص نبود.

## هیتلر و یهودیان

شکی نیست که رژیم نازی حول شخصیت یک فرد تجسم می یافت. هیتلر خورشید رژیم نازی و بهره مند از قدرت و پشتیبانی‌های آن بود و سایه روشن‌های ایدئولوژی آن را تعیین می نمود. شکی نیست که او به طور تعصب آمیزی به سخنان نژادگرایانه اش باور داشت. اما، همین سخنان ساختار ایدئولوژیکی را می ساخت که او به سختی می توانست بر پایه آن اهداف روشنی را تعریف کند. شدت تنفر او جای بی ثباتی نسبی برداشت هایش را نمی گرفت. در هر حال، سیاست و مشی رایش سوم چنان بی انسجام بود که امکان نداشت آن را در قالب یک برنامه سیاسی هدایت نمود. از این گذشته، حتا اگر برنامه ای در کار بود، هیتلر نمی توانست به دلیل روش‌های رهبری اش آن را محقق کند. پیشوای حکومت نازی هنگامی که سرگرم تایید پیشنهادها یا مجازات ابتکارهای برآمده از پایین هرم قدرت نبود، بر حسب عادت، مأموریت‌ها را میان معاونانش تقسیم می کرد بی آنکه دلشوره تعریف مسئولیتها را داشته باشد. مشغله او بیش از هر چیز حفظ اعتبار شخصی اش بود و واکنشش نسبت به منازعات بی وقفه - که در حقیقت باجی بود که به خاطر رفتارش می پرداخت - بیشتر انتظار بود تا موضع‌گیری. در کل، نقش او اساساً غیرمستقیم بود: هیتلر با سخنرانی‌های ایدئولوژیکی خود رقابت میان بخش‌های گوناگون رژیم نازی را هدایت و هماهنگ می کرد؛ رقابتی که نتیجه اش رادیکالیزه شدن مستمر مواضع رژیم بود.

## مقدمه

نمونه گویای چنین نقشی، سیاستی بود که در قبال یهودیان دنیال می شد. هنگامی که این سیاست را از نزدیک بررسی می کنیم، متوجه می شویم که نه فقط این سیاست تک خطی نبود، بلکه از طرح نابودی یهودیان نیز خبر نمی داد. تا زمان جنگ و حتی پس از آن تا سال ۱۹۴۱ هدف رهبران نازی بیرون راندن یهودیان رایش بود. تنها پس از ۱۹۴۱، یعنی پس از آنکه کوشیده بودند یهودیان را از آلمان اخراج کنند، رهبران نازی جمع آوری یهودیان سراسر اروپا را به منظور کشتارشان آغاز کردند. اگر هیتلر از ابتدا طرح نابودی یهودیان را در سر داشت، آیا نباید جلوی مهاجرت آنان را می گرفت تا در روز تسویه حساب قربانیانش را در اختیار داشته باشد؟

در واقع، هیتلر طرحی نداشت. تنها یک فکر ذهن او را تسخیر کرده بود و آن خلاص کردن رایش از یهودیان بود که با هر پیروزی بر شمارشان افزوده می شد. هر روشی که هیتلر برای تحقق این فکر برمی گزید، راه به جایی نمی برد. با شروع جنگ سیاست کوچاندن به شکست انجامید. طرح ساختن "منطقه محصوره" یهودیان در ماداگاسکار، به دلیل ادامه جنگ با انگلستان با شکست مواجه شد. و بالاخره، اشغال شوروی که قرار بود فضاها را برای اسکان یهودیان بگشاید مدتی بعد با مقاومت ارتش شوروی روبرو شد، هر چند در پی پیروزی های اولیه طرح انتقال یهودیان به طرز زودرسی آغاز شده بود. مسئولان محلی که در بن بست جدید گرفتار شده بودند با اتکاء به سخنان تنفرآمیز پیشوای رایش سوم راه مقابله با ازدیاد شمار

## هیتلر و یهودیان

یهودیان مناطق تحت الحفظ را در اعدام آن دسته از افرادی دیدند که دیگر قادر به کار نبودند. این راه حل که از سر ناچاری ابداع شده بود، اندکی بعد سرمشق قرار گرفت تا اینکه سرانجام به تأیید مسئول اعظم رسید. از آنجا که نمی شد یهودیان را به جایی فرستاد، در نتیجه، تنها شیوه ممکن برای ناپدید کردن آنان کشتارشان بود. راه حل نهایی یا همان قتل عام یهودیان حاصل امتزاج یهودی ستیزی بیمارگونه پیشوا، هرج و مرج در عملکرد رژیم او و نیز توسعه وضعیتی غیرقابل کنترل بود.<sup>۵</sup>

بهرتر از این نمی توان مرزبندی میان این دو نقطه نظر را روشن کرد. دو تفسیر که مدعی اند چگونگی قتل عام یهودیان را توضیح می دهند رودرروی یکدیگر قرار می گیرند. بر پایه نخستین تفسیر که معمولاً از آن به عنوان تفسیر انگیزه گرا یاد می شود، قتل عام یهودیان نتیجه طرح فردی بود که قدرتی مطلق داشت. بر پایه تفسیر دوم یا به قولی تفسیر کارکردگرا، قتل عام یهودیان نتیجه آزار و اذیت آنان بود که در نهایت به دلیل رفتار رژیم بنیاداً غیرعقلانی که جز سرهم بندی امور و افراطی گری توانایی دیگری نداشت، از کنترل خارج شد و فراتر از هر نوع پیش بینی رفت.

اختلاف میان این دو تفسیر حتا تا حوزه تاریخگذاری نیز پیش می رود. از نگاه انگیزه گراها چرخش نهایی حول وحوش پاییز ۱۹۴۰ و اواخر بهار ۱۹۴۱ روی داد. گفته می شود که طی این دوره به موازات تدارک حمله به روسیه، هیتلر فرمانی صادر کرد که به موجب آن هدفی را که از سال ها قبل در سر داشت، به

## مقدمه

اجرا درآورد. از نگاه کارکردگراها، چرخش تعیین کننده بیشتر در جریان بهار ۱۹۴۱ صورت گرفت، یعنی همزمان با آغاز قتل عام ها در سطوح محلی که پس از مدتی با تایید هیتلر به اقدامی سازمان یافته در سراسر اروپا بدل شد. اینکه فاصله زمانی شروع قتل عام را بهار یا پاییز بدانیم فی نفسه برای چنین رویدادی از اهمیت زیادی برخوردار است. چنین فاصله ای در واقع نماد سردرگمی و ناروشنی دانسته های ما درباره چگونگی کشتن میلیون ها انسان آنهم پنجاه سال پیش است.

در بادی امر، این وضع بازتابی از وجود حفره های مهم در اسناد و مدارک در دسترس است. هیچ سندی مبتنی بر امضای فرمان قتل عام یهودیان توسط هیتلر در دست نیست. هیچ سندی در دست نیست که وجود چنین فرمان مکتوبی را تصدیق کند. بر اساس شواهد، فرمان ها به طور شفاهی صادر شده اند. دلایل و مدارکی در دست است مبنی بر اینکه دستور اکید داده شده بود تا این اقدام محرمانه بماند. در هر حال، هیچ چیز در دست نیست تا بر مسیر این تصمیم گیری و زمانبندی آن روشنایی افکند، خاصه اینکه مضمون گفتگوهای هیتلر و رییس پلیس او، هیملر، در جریان سال تعیین کننده ۱۹۴۱ همچنان در تاریکی کامل است. مورخ همواره بر پایه نشانه ها کار می کند. در اینجا، نه فقط نشانه ها کم شمار و پراکنده اند، بلکه به سختی قابل تفسیرند: خود اصطلاح "راه حل نهایی" در جریان زمان تغییر معنا یافت. به این خلاء بزرگ باید مانع دوم را که به همان اندازه با اهمیت است افزود و آن فهم انگیزه ها و رفتار

## هیتلر و یهودیان

هیتلر است به عنوان شخصیتی غیرمتعارف از بسیاری جهات و قدر مسلم از زاویه جنایت پیشگی هولناکش. گمانی زنی در مورد تصمیم گیری های خصوصی چرچیل یا روزولت برای ما آسان تر است. اما، آیا می توان همین را در مورد هیتلر گفت؟

جدال تفسیرها به قوت خود باقی است. اما دلیلی ندارد که به آنها بسنده کنیم. مباحثه و رودرویی این دو نظریه زمانی اهمیت دارد که بتواند ارزش ها و محدودیت های هر یک از آنها را آشکار کند و به تدقیق و روشن کردن جوانب مختلف مسأله یاری رساند. همان طور که کارکردگراها به درستی گفته اند، پیوند زدن بیش از حد قتل عام یهودیان به شخصیت و انگیزه های هیتلر باعث می شود که تاثیر شرایط، نقش اوضاع و احوال سیاسی و اهمیت یک رشته از عواملی را نادیده بگیریم که پیدایش و کنترل شان از عهده یک فرد خارج بود. "راه حل نهایی" غیرقابل فهم است، اگر نقش همیاری بخش های مختلف رژیم و به ویژه نخبگان محافظه کار آن را نادیده بگیریم: کسانی که پشتیبانی شان در استقرار دیکتاتوری نازی و انجام جنایاتش نقشی تعیین کننده داشت.

در کنکاش عمیق تر، در می یابیم که نظریه انگیزه گرا تمایل دارد تا در خصوص انسجام ایدئولوژی هیتلری مبالغه کند و توانایی های آن را در ارايه خط مشی های واحد، مطلق بیانگارد. افزون بر این، نظریه انگیزه گرا تغییر جهت سیاست رژیم نازی را نادیده یا دست کم می گیرد، خاصه زمانی که قتل عام یهودیان جای کوچاندن و اخراج آنان را گرفت. تا بتواند میان سال های



## مقدمه

۱۹۲۰ و اردوگاه آشویتس یک خط مسقیم ترسیم کند. این دیدگاه ناگزیر بر وجود ماکیاولیسم دائمی در نزد هیتلر تاکید می‌کند، چرا که این یگانه شیوه ای است که می‌توان به یاری آن طرح نابودی یهودیان را با سیاست های متناقض رژیم نازی آشتی داد.

اما اگر کارکردگراها بر پیچیدگی و حلقوی بودن جریان تاریخ تاکید کرده اند، در عوض آونگ را در جهت مخالف رانده اند. زیرا مسأله نهایی در اینجا این نیست که آیا هیتلر به تنهایی مسئول قتل عام یهودیان بوده است. مسأله این است که آیا در سال ۱۹۴۱ قتل عام یهودیان می‌توانست بدون تحریک او آغاز شود و آیا خود این ناشی از ایدئولوژی منسجمی نبود که به این عنوان قادر به ارائه جهت گیری ها و راه حل ها می‌بود. برای اثبات اینکه هیتلر اسیر رژیمی بود که خود رهبری قطعی اش را در دست داشت، نظریه کارکردگرا نیز ناچار است دائماً بر فرضیه ای واحد تکیه زند و سخنان جنایتکارانه هیتلر و سیاست قتل عام یهودیان توسط رایش سوم را با یکدیگر بی ارتباط بداند.

شکی نیست که هیتلر پاره ای اوقات دستخوش تردید می‌شد. او غالباً در تصمیم گیری ها از خود نشانه های تعمق بروز می‌داد و انجام برخی امور را داوطلبانه به زیردستانش می‌سپرد و شماری از تصمیم های رژیم نیز به نحوی پراکنده و نامنظم گرفته شد، بی آنکه نقش پیشوا در آن ها ظاهر شود. اما همه این مشاهدات تنها در محدوده های معینی معتبرند. هیتلر سیاست خارجی و سیاست نظامی را گام به گام دنبال و هدایت

## هیتلر و یهودیان

می کرد. به رغم وجود برخی حفره ها در اسناد، می توان اثبات کرد که هر گاه مسأله ای به هسته اعتقادهای او از جمله "مسأله یهود" نزدیک می شد، حضور او فعالتر و رهبری اش بلامنازع تر می گشت. نگاه تاریخی که مشغله اش نقطه نظرهای گسترده تر است، به درستی و با ظن و تردید بسیار به نقش "انسان های بزرگ" می نگرد. اما در اینجا با وضعیتی روبرو هستیم که در آن یک نفر نقش غیرقابل جایگزینی را ایفا کرده است.<sup>۷</sup>

مسأله مهمی که مباحثه این دو نظریه آشکار کرده، رابطه نقش هیتلر و تغییر جهت سیاست رژیم نازی است. در نزد مورّخانی که به تازگی به این مسأله پرداخته اند می توان نزدیکی مواضع و اختلاف بر سر دو نکته را ملاحظه کرد. ابتدا، با ملاحظه عملکرد رژیم نازی آغاز قتل عام تنها به صورت مرکزی و تحت هدایت هیتلر می توانسته صورت گرفته باشد. و سپس، تصمیم گیری در این زمینه احتمالاً نه یک شبه، بلکه در جریان یک دوره طولانی رفته رفته پخته شد. به عبارت دیگر تصمیم نهایی در تابستان یا پاییز - و نه بهار - ۱۹۴۱ گرفته شد. فراتر از این، و چنانکه با ملاحظه مواضع سه مورّخ که به تازگی مطالعه در این خصوص را تدقیق کرده اند خواهیم دید، اختلاف های عمیق و جدی به قوت خود باقی است.

مورّخ آلمانی "ابرهارد یکل" که پیشتر در کتاب معروفش بر انسجام ایدئولوژی هیتلری تاکید کرده بود، اکنون با این فکر موافق است که این ایدئولوژی عاری از تناقض نبوده و همین عدم

## مقدمه

انسجام می توانسته تعیین اولویت ها را با مشکل روبرو کند. با این حال، او همچنان بر این عقیده است که هیتلر در نظر داشت یهودیان را از بین ببرد، هر چند صریحاً آن را اعلام نمی کرد. در هر حال، این اراده باطنی با رفتاری مبهم آمیخته و همراه بود که ریشه در خصلت خارق العاده خود اقدام قتل عام داشت. هیتلر ناگزیر بود که معاونانش را به انجام کاری هدایت کند که هرگز تصورش را نکرده بودند. در نتیجه، او باید گام به گام فضا را می‌سنجید و با ترغیب و برانگیختن طرفدارانش به انجام این کار عمل می کرد. روش هیتلر هم ماکیاوولی بود و هم ناستوار، زیرا او دو بار ارزیابی نادرستی از شرایط ارایه کرد: یک بار در بهار ۱۹۳۹ او مواعید آغاز قتل عام یهودیان را دست کم گرفت و یک بار دیگر در ۱۹۴۱ او در ارزیابی اهمیت این مشکلات مبالغه نمود. به همین خاطر، پیشروی به سمت "راه حل نهایی" ظاهری پیچیده و ابداعی به خود گرفت. هدف این تفسیر آشتی دادن دو نظریه یعنی "اقدام خودبخودی بدون طرح قبلی" و "اقدام با سبق تصمیم" است. در این تفسیر قصد اولیه جایگاه مرکزی خود را حفظ می کند و شرایط موجود بستر کم اهمیتی ارزیابی می‌شود که اگر هم اهمیتی داشته باشد صرفاً کلی است و مربوط به رابطه ای که احتمالاً در ذهن هیتلر میان نسل کشی و شرایط جنگ وجود داشته است.<sup>۱</sup>

از طرف دیگر، مورخ آمریکایی کریستوفر براونینگ که خود را کارکردگرایی میانه رو می داند، معتقد است که نابودی یهودیان از اهداف هیتلر در سال های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ نبود. به عقیده براونینگ

## هیتلر و یهودیان

دلیل اینکه هیتلر فرمان قطعی قتل عام یهودیان را صادر کرد، شکست دیگر راه حل ها و نیز ناکامی او در نتیجه همین شکست بود. تجارب سال های ۱۹۴۰-۱۹۴۱ به تشدید محرک های قتل عام در ایدئولوژی او منجر شد، هر چند خود قتل عام هرگز در قالب یک برنامه تبلور نیافته بود. اشغال شوروی توسط هیتلر میلیون ها یهودی دیگر را تحت حاکمیت رایش قرار داد. پیشوای رژیم نازی که بیمارگونه در پی تصفیه رایش از وجود یهودیان بود، به دلیل شکست های قبلی "راه حل" قتل عام یهودیان را برگزید.<sup>۹</sup>

و در آخر آرنو مایر توضیحی را پیش می نهد که همانند نظریه براونینگ خصلتی کارکردگرا دارد. به اعتقاد او در کنار عناصری نظیر بلشویسم ستیزی و توسعه طلبی به سمت شرق اروپا، یهودی ستیزی تنها یکی از عناصر ایدئولوژی هیتلری است. لذا، بعید است که هیتلر توانسته باشد بر این پایه طرح نابودی یهودیان را بریزد. قتل عام یهودیان بیشتر واکنشی بود به شکست اشغال روسیه که در واقع شکست نبردی بود که در آن برای نخستین بار همه عناصر ایدئولوژی وی به کار گرفته شده بود.<sup>۱۰</sup>

می بینیم که مواضع از یکدیگر متمایزند در عین اینکه از تقابل دو تفسیر اصلی تاثیر می گیرند: از یک طرف، انگیزه قتل عام و از طرف دیگر، روی آوردن به راه حل های افراطی در نتیجه تغییر و تحولات شرایط. من نیز با ترسیم مسیری که به "راه حل نهایی" منجر شد، توضیح دیگری در اینجا ارایه خواهم داد که در آن دو

## مقدمه

نظریه موجود به هم آمیخته اند. همانند انگیزه گراها، من نیز معتقدم که هیتلر انگیزه قتل عام یهودیان را در سر داشت. با این حال، این انگیزه نه مطلق که مشروط بود: این انگیزه باید در دل وضعیتی مشخص از قوه به فعل در می آمد. یعنی: در شکست طرح فتح سرزمینی که می توانست راه را برای دنبال کردن سیاستی دیگر هموار سازد. از طرف دیگر، همانند کارکردگراها، من نیز معتقدم که اوضاع واحوال برای تحقق چنین انگیزه ای نقش اساسی داشته است و در اینجا، شکست حمله به روسیه و نتایج راهبردی آن نقشی تعیین کننده ایفا کرد.

صفحات آینده به آنچه در بررسی من ضروری به نظر رسیده اختصاص یافته اند. در واقع، نگاه من بر مقامات بلندپایه رژیم نازی و در وهله نخست خود هیتلر، دریافت ها و انگیزه های او و همچنین ارزیابی اش از وضعیت راهبردی متمرکز شده است. به همین خاطر، جوانب بسیاری از تصویر در سایه و حتا در تاریکی قرار گرفته اند: از آن جمله ریشه های تاریخی یهودی ستیزی، رویکرد نخبگان آلمان، سیاست کوتاه بینانه قدرت های غربی و بدتر از همه قربانیان "راه حل نهایی" که تقریباً در این اثر غایبند و یا صرفاً به عنوان موضوع های سرکوبی بی سابقه حضور یافته اند. خواننده باید به یاد داشته باشد که این "موضوع ها" انسان هایی بودند که مورد ستم و تحقیر واقع و از اموال و پاره ای اوقات حیثیت شان محروم شدند تا اینکه عاقبت روزی به کارخانه های تولید مرگ روانه شان کردند.



## یهودی ستیزی هیتلری

هیتلر جایگاهی مرکزی در رایش سوم داشت و یهودی ستیزی متعصب بود. در اینباره همه مورخان، صرف نظر از اینکه به کدام گرایش تعلق داشته باشند، اتفاق نظر دارند، حتی اگر بر سر نقش واقعی او با هم اختلاف داشته باشند. به این ترتیب، شناخت ایدئولوژی و به ویژه یهودی ستیزی هیتلر اهمیتی اساسی دارد. در این ایدئولوژی یهودیان چه جایگاهی داشتند و چه سرنوشتی در انتظارشان بود؟ خود هیتلر توانایی اش را در نابود کردن یهودیان به وضوح نشان داده است. اما تنها با حرکت از جهان بینی ای که راهنمای عمل او بود می توان به منشاء و انگیزه‌های رفتار او پی برد.

موضوع مهمی که باید از ابتدا بر آن تاکید کرد استحکام و تداوم حیرت انگیزی است که این جهان بینی پس از پشت سر نهادن دوره پختگی اولیه اش به نمایش گذاشت. از همان آغاز دهه ۱۹۲۰ هنگامی که هیتلر آشوبگری باواریایی پیش نمود، موضوع‌های نژادگرایی و یهودی ستیزی، آرزوی تشکیل یک جامعه ملی واحد، اصل رهبری، مخالفت سرسختانه با دموکراسی، با انقلاب ۱۹۱۸ آلمان و با پیمان ورسای به کرات و مستمر در سخنان او دیده می شد. در سال ۱۹۲۳، موضوع

## هیتلر و یهودیان

تازه‌ای به این موارد اضافه شد و آن فتح فضای حیاتی در شرق اروپا بود که کمی بعد با برداشت عمومی ای از سیاست خارجی تکمیل گشت.

از آن زمان، آنچه از اظهارات عمومی و خصوصی هیتلر تا وصیت نامه اش در آوریل ۱۹۴۵ به دست مان رسیده، همگی بر تداوم بینشی گواهی می دهند که بی وقفه در جریان زمان صیقل یافته و ابراز شده است. البته، برخی موضوع ها طی سالیان دستخوش تغییر و تحول شده اند. موضوع هایی چون فتح "فضای حیاتی" و یهودی ستیزی که حضور بسیار ملموسی در اظهارات او در سال های ۱۹۲۰ داشتند در پایان دهه و به ویژه در سال های ۱۹۳۲-۱۹۳۰، زمانی که هیتلر می کوشید گسترده ترین حمایت را جلب کند، به حاشیه رانده شدند. اما، نکته معنادار این است که این موضوع ها از بین نرفتند<sup>۱</sup>. در عوض، هیتلر برداشت هایش را در مورد سرنوشت جمعیت های مغلوب - اخراج یا عقیم کردن آنان و یا تبدیل میلیون ها نفر به بردگان بی سواد - تنها با اطرافیان نزدیک خود و محافل رهبری حزب در میان می گذاشت<sup>۲</sup>.

بنیاد جهان بینی هیتلر را "اصل ابدی مبارزه برای بقا" تشکیل می داد. از خلال این مبارزه، قوی ترین نژاد باید اراده خود را اعلام و تحمیل می کرد. از نگاه هیتلر، نوع بشر مرکب از نژادهایی بود که فاصله شان از یکدیگر به اندازه فاصله انواع جانوران نسبت به هم بود. میان نژادها سلسله مراتبی وجود می داشت که بر پایه شکوه تاریخی هر نژاد تعیین می گشت: تنها پاکیزگی خون حفظ



رده را میسر می ساخت. به اعتقاد هیتلر، ملت آلمان به دلیل نشناختن این "درس های ابدی تاریخ" وارد یک دوره انحطاط شده بود. به عقیده او رایش بیسمارکی سرآغاز این انحطاط بود که عارضه هایش علاوه بر نابودی ارزش های ملی، تقویت ایدئولوژی های تضعیف کننده ای چون لیبرالیسم، دموکراسی و مارکسیسم و اشاعه بیماری های جنسی و ارثی و در آخر "آمیزش" با نژادهای پست بوده است.

برای رهنیدن نژاد آلمانی از انحطاط می بایست آن را پالوده و تکثیر کرد. هیتلر از همان آغاز سال های ۱۹۲۰ از ممنوعیت ازدواج آلمانی ها با خارجیان، به ویژه با سیاه پوستان و یهودیان سخن می گفت. رفته رفته، تدابیر سالم سازی افراطی به مبارزه علیه "آمیزش" نژادها افزوده شد، به طوری که هیتلر در سال ۱۹۲۳ به یک ماهنامه آمریکایی گفت که آلمان نیازمند معالجه های خشونت بار و ای بسا "قطع برخی اعضای اندام خود" است. بر این اساس، می بایست مبتلایان به سفلیس، معتادان به الکل و جنایت کاران را منزوی و سپس مانع از تولید مثل آنان شد. یک شعار راهنمای عمل قرار گرفته بود: "حفظ یک ملت مهمتر از حفظ بیچارگانش است"<sup>۲</sup>.

در کتاب نبرد من، هیتلر از سخت ترین و دردناکترین تصمیم گیری ها صحبت می کرد. او می گفت: "اگر لازم باشد باید بیماران ناعلاج را به بیرحمانه ترین شکل منزوی کرد. در قبال کسی که گرفتار بیچارگی است، باید تدبیری وحشیانه اتخاذ نمود. در عوض، چنین تصمیمی خوشبختی را برای نسل

## هیتلر و یهودیان

معاصر و نسل آینده در پی خواهد داشت." دولت نژادگرای آینده تولید مثل افراد شدیداً بیمار یا مبتلا به ناتوانی های ارثی را ممنوع خواهد کرد و "به طور مادی چنین امکانی را از آنان خواهد گرفت".<sup>۴</sup> در عوض، این دولت ازدواج و تولد نوزادان را تشویق خواهد نمود و ضمن مبارزه با سقط جنین برای خانواده های پُرجمعیت ارزش و افتخار ویژه ای قایل خواهد شد. و در آخر، دولت نژادگرای آینده همه تلاش خود را برای تحقق "عالی ترین خیر" به کار خواهد بست که همانا "دست یابی به نسلی است که بر اساس قواعد اصلاح نژادی به وجود آمده است."<sup>۵</sup>

این بازسازی نژادی هدفی فی نفسه نبود، وسیله ای بود در خدمت شکوه و قدرت ملت آلمان. پس از بازیابی اتحاد سیاسی ملت و اقدام در جهت پالودگی نژادی، می توان فتح فضای لازم برای صیانت از آن را آغاز کرد. به اعتقاد هیتلر مردم آلمان به دلیل عدم تناسب میان شمار بالای جمعیت و گستره محدود کشورشان، حق داشتند سرزمین خود را توسعه دهند. اما، این استدلالی رذیلانه بود، زیرا رژیم آینده آلمان می کوشید به هر وسیله شمار جمعیت کشور را افزایش دهد. هدف آشکار رژیم بر اساس این استدلال، اگر نه سلطه بر جهان، دست کم تسلط بر کل اروپا بود. همان طور که هیتلر در آخرین صفحه کتابش نوشته است: "دولتی که در زمان ابتلای نسل ها به بیماری، با وسواس بهترین عناصر نسل خود را حفظ می کند باید روزی به حاکم جهان تبدیل شود".<sup>۶</sup>

## یهودی ستیزی هیتلری

یهودیان نمی توانستند مشمول این برداشت نژادگرایانه نباشند. از نگاه هیتلر، یهودیان نژادی انگلی را تشکیل می دادند و ثمره کار مردمانی را که میانشان مستقر شده بودند، تصاحب می کردند. از نگاه هیتلر، یهودیان ماهیتاً نژادی ویرانگر و ناتوان از ساختن دولت خاص خود بودند. یعنی، نژادی که کل فعالیتش کسب سلطه جهانی بود. زیرا همان طور که نویسنده پرونکل بزرگان صهیون، که هیتلر ایمان کورکورانه ای به وی داشت، مدعی بود، یهودیان بر سر طرح سلطه جهانی با یکدیگر وحدت کرده بودند و برای رسیدن به این هدف از انواع وسایل سود می جستند. ایدئولوژی روشنگری، صلح طلبی و دموکراسی، خلاصه همه چیز برای آنان وسیله ای برای تضعیف اراده ملی مردمانی بود که انگل وار استثمارشان می کردند. اما مؤثرترین وسیله آنان برای این مقصود سرمایه مالی و آشوبگری مارکسیستی بود. به شکرانه سرمایه مالی، یهودیان اقتصاد را جهانی کرده و در کنترل خود می گرفتند و به وسیله آشوبگری مارکسیستی میان مردمان تخم نفاق می افکندند و برای از میان بردن قدرت مقاومت شان آنان را به جنگ های داخلی وامی داشتند. در هر حال، یهودیان دشمنان هر نوع استقلال ملی حقیقی بودند.

هر چند این خیال بافی هذیان آلود نمی خواست چیزی درمورد تنوع جامعه مهاجران یهودی و جنبش ها و تضادهای درونی آن بداند، اما هذیانی منسجم به شمار می رفت تا آنجا که بیمارگونه در جستجوی مسبب اصلی شرارتی بود که هم جریان

## هیتلر و یهودیان

تاریخ را توضیح می داد و هم دلایل بیچارگی های زمانه را. هیتلر وارث حقیر تصوراتی بود که از چند دهه پیش در اروپا جریان داشت. هر چند او دکتربین نژادگرایی خود را با مصالح وارداتی سر هم کرده بود، اما توانسته بود آن را در جهان بینی ای ادغام کند که هم قدرت ویژه ای به این دکتربین می بخشید و هم برخی جوانب آن را از نو شکل می داد. در چارچوب نژادگرایی هیتلر، "مسأله یهود" مسأله ای همچون دیگر مسائل بود که حل آن به توانایی و استحکام ملت کمک می کرد. اما، در واقعیت، یهودیان هم سطح بیماران روانی نبودند: آنان در کانون جهان بینی هیتلر جای داشتند. برای فهم ویژگی یهودی ستیزی هیتلر باید بنیاد هستنی شناسانه آن را فهمید که به این ویژگی الهام و استحکام می بخشید. یعنی: تجربه جنگ و شکست.

محرک اولیه اقدام هیتلر از تجربه شکست نشات می گرفت. او در نبرد من تاکید می کرد که چگونه با اشتیاق از آغاز جنگ جهانی اول در اوت ۱۹۱۴ استقبال کرد. در قیاس با این اشتیاق، هنگامی که تسلیم آلمان در برابر قوای کشورهای فاتح هیتلر را غافلگیر نمود، خشم او دو چندان شد. هیتلر این شکست را به خیانت پشت جبهه نسبت می داد. تجربه شکست در نزد هیتلر، تجربه آسیب روحی بود. در طول فعالیت ها و رهبری رژیم نازی، او همواره از رویداد های نوامبر ۱۹۱۸ با اندوهی شدید یاد می کرد و ورود خود را به سیاست مصادف با "روزهای وحشتناک" انقلاب آلمان معرفی می نمود. در نتیجه همین "روزهای وحشتناک" انقلاب آلمان بود که او "جست وجوی دلایل

## یهودی ستیزی هیتلری

فروپاشی آلمان" را آغاز کرد و به نیاز راه اندازی جنبشی پی برد که هدفش "علیه بر شکست"<sup>۷</sup> بود و باز همین "روزهای وحشتناک" بود که چارچوب فکری او را برای فعالیت های آینده پی ریخت و به نحوی ماندگار اندیشه های او را قالب زد.

تأثیر جنگ و شکست بر هیتلر بی اندازه بود. از خلال این تجربه، او به دو نتیجه رسید: اولاً باید طبقه کارگر را از نو به ملت آلمان بازگرداند و ثانیاً رهبران آلمان همگی ورشکسته اند. از این تجربه و جمع بندی هیتلر اصول راهبردی ای را استنتاج کرد که بعدتر به راهنمای عمل او تبدیل شدند. به اعتقاد او، اشتباه بزرگ امپراتوری آلمان این بود که قدرت های اروپایی را علیه خود متحد کرد، در حالی که تنها متحد آلمان را اتریش-مجارستان تشکیل می داد، یعنی نیرویی که خود در حال فروپاشی بود. عقل حکم می کرد که آلمان با انگلستان آشتی می کرد و به این منظور از رقابت نیروی دریایی خود با انگلستان که موجب نگرانی این کشور شده بود چشم می پوشید و دست کم موقتاً ارجحیت را نه به توسعه استعماری که به توسعه اروپایی می داد. هیتلر معتقد بود که در آینده باید همه تلاش خود را به خرج دهد تا از شکل گیری ائتلاف دشمنان علیه آلمان پیشگیری کند. در نتیجه، "آلمان جدید"، از نظر او، نیازمند ائتلاف با ایتالیا و انگلستان بود. برای ائتلاف با ایتالیا، هیتلر از همان سال های ۱۹۲۰ اعلام آمادگی کرد که از مالکیت "تیرویل جنوبی" چشم پوشی کند. او همچنین بارها بر تمایل خود برای ائتلاف با انگلستان تأکید کرد. قدر مسلم، هیتلر جدیت مخالفت انگلستان

## هیتلر و یهودیان

با هر نوع برتری طلبی اروپایی را نمی شناخت. با این حال، پس از به قدرت رسیدن، او دایم می کوشید ابتدا از طریق مذاکره و سپس با اتکا به زور موافقت انگلستان را با خود به دست آورد.

اما برای هیتلر به دست آوردن کشورهای مؤتلف وسیله ای بود که آزادی عمل او را برای رسیدن به هدف از خلال جنگ های موضعی بیشتر می کرد. نخستین قربانی این سیاست، فرانسه، دشمن همیشگی آلمان بود. پس از تحکیم پشت جبهه خود، نیروهای رایش فتح فضاها گسترده اروپای شرقی را آغاز کردند: در این فضاها، رایش سوم هم امکان تغذیه جمعیت اش را می یافت و هم زمینه استقرار موضع خود به عنوان قدرتی جهانی. جنگ برق آسای موضعی راه حل ایده آلی بود که هم محدودیت های اقتصاد آلمان را در نظر می گرفت و هم مانع فشارهای سنگین بر مردم آلمان می شد. و این نتیجه درس مهم شکست ۱۹۱۸ بود. بالعکس، باید به هر ترتیبی از جنگ در دوجبهه اجتناب می شد. هیتلر عمیقاً اعتقاد داشت که چنین وضعیتی برای دومین بار شکستی سنگین را به آلمان تحمیل خواهد کرد.

برداشت او از جنگ جهانی اول و شکست آلمان در آن، او را به نتایج قطعی رسانده بود که قدرت و استحکام شان در جریان حیات وی به وضوح قابل مشاهده بود. اولین جمع بندی هیتلر ریشه در این اعتقاد داشت که شکست آلمان در جنگ جهانی اول حاصل ضعف حکومت امپریالیستی این کشور بود که به گمان هیتلر قربانی ملاحظات سطحی بشردوستانه، اگر نه جنایتکارانه،

شد. از همان نخستین روزهای آغاز جنگ می بایست با بهره‌برداری از شور میهن پرستانه کارگران با مارکسیسم تسویه حساب می شد. اخلال گران امور جنگ می بایستی به سختی مجازات می شدند و "زباله‌هایی" چون "جنایتکاران"، "قوادان" و "فراریان از جنگ" که به اعتقاد هیتلر به هدایتگران رویداد های نوامبر ۱۹۱۸ بدل شدند، به اشد مجازات می رسیدند. و در آخر، به اعتقاد هیتلر، می بایست بدون هیچ ملاحظه ای خود انقلاب ۱۹۱۸ ولو با تیرباران هزاران نفر سرکوب می شد.<sup>۹</sup>

از این همه، هیتلر دو نتیجه می گرفت: "پیش از غلبه بر دشمن خارجی باید دشمن داخلی را از میان بُرد. در غیراین صورت بدا به حال ملتی که از همان روز نخست، پیروزی اش بی‌اجر بماند. تنها کافی است سایه شکست بر سر ملتی که عناصر دشمن را در درون خود حفظ کرده کشیده شود تا قدرت مقاومتش در هم شکسته شود و به این ترتیب دشمن خارجی برای همیشه بر او غلبه کند."<sup>۹</sup> از تجربه ۱۹۱۸ هیتلر نتیجه دیگری نیز گرفته بود. او معتقد بود که تسلیم آلمان خطایی بزرگ بود و می شد جنگ را با پیروزی خاتمه داد، اگر در رأس کشور مردی مصمم قرار داشت که حاضر بود تا آخرین نفس بجنگد و قادر بود به ملت روحیه داده و تا آخر آن را رهبری کند. به اعتقاد او جنگ باید، ولو ناامیدانه، تا آخر ادامه می یافت. پیروزی یا مرگ از جمله شعارهایی بود که او سخت به آن علاقه داشت. چنانکه خواهیم دید، از سال ۱۹۳۹ هیتلر بی وقفه تکرار می کرد که تسلیم آلمان تکرار نخواهد شد.

## هیتلر و یهودیان

اما تجربه شکست نه فقط یهودی ستیزی هیتلر را ملتهب تر کرد، بلکه به طرز خارق العاده ای بر شدت خشونت آن افزود و به طریقی بیماری‌گونه به محور تصورات وی بدل گشت. احتمالاً و به طوری که خود او می نویسد، هیتلر در وین و پیش از نخستین جنگ جهانی به "یهودی ستیزی متعصب"<sup>۱۰</sup> تبدیل شده بود. اما بعید نیست که یهودی ستیزی او در این دوره بیشتر جنبه ای فکری داشته، حتی اگر از همان وقت نیز بر بنیاد قابل ملاحظه ای از تنفر بنا شده بود. هیتلر در همان بخش از کتابش که واکنش خود به رویداد های نوامبر ۱۹۱۸ را بیان می کند، به طرز گویایی از واژه "نفرت" استفاده می کند: در این برچه است که در من "نفرت، نفرت از بانیان این رویدادها زاده شد." چند سطر بعد هیتلر نتیجه می گیرد: "با یهودی نباید پیمان بست. باید در قبال او تصمیمی قاطع گرفت: یا هیچ چیز یا همه چیز. من شخصاً تصمیم گرفتم که وارد سیاست شوم."<sup>۱۱</sup> به احتمال بسیار، از این لحظه، یهودی ستیزی در نزد هیتلر به بیماری وجودی مملو از نفرت تبدیل شد. از این لحظه است که یهودی ستیزی در جهان بینی او جایگاهی مرکزی یافت، زیرا با اتکای به آن هیتلر توضیحی در مورد دلایل شکست به دست می آورد.

هیتلر این شکست را به عنوان نتیجه جنگی داخلی و خارجی تفسیر می کرد که بی رحمانه از سوی یهودیان هدایت شده بود. در خارج، یهودیان بر آتش تنفر عمومی از آلمان می دمیدند و کل جهان را به سوی جنگ می راندند. همزمان، در داخل، برادرانشان سکان های اقتصادی را در دست گرفته بودند و کارگران را به



### یهودی ستیزی هیتلری

انقلاب فرامی خواندند. آنان در زمان مناسب از پشت به آلمان یورش بردند و مسبب شکست و "بردگی" ای بودند که پیمان ورسای به آلمان تحمیل نمود. مبارزه با آنان تنها با پیروزی کامل یک طرف خاتمه خواهد یافت.

یهودیان منطقاً جایگاه مهمی در برداشت او از سیاست خارجی داشتند. دشمنان از قبل تعیین شده "آلمان جدید" اتحاد شوروی و فرانسه بودند. در اتحاد شوروی "یهودی" از زمانی که قدرت را پشت نقاب کمونیسم در دست گرفته و طیف های قدیمی رهبران ژرمن تبار را از میان برده بود، به حاکم مطلق بدل گشته بود. اما، از آنجا که یهودی ناتوان از انجام کار سازنده بود، رژیمی که تحت سلطه اش گرفته بود "آماده فروپاشی"<sup>۱۳</sup> بود. دست کم گرفتن رژیم اتحاد شوروی تا بهار ۱۹۴۱ در ارزیابی هیتلر دوام یافت. در کشور دوم، فرانسه، میان نخبگان ملی و یهودیان توافقی حاکم شده بود و نقطه مشترک هر دو طرف دشمنی تمام عیار با آلمان و اراده فروکاستن آن به بردگی بود. در ایتالیا، موسولینی به حد کافی سوار بر قدرت بود تا بتواند از منافع حقیقی کشورش در مقابل فشارهای "یهودیت" دفاع کند. در قیاس با ایتالیا، وضعیت انگلستان چندان خوب به نظر نمی‌رسید تا آنجا که همانند آمریکا نفوذ یهودیان در آن کشور نیز قوی بود. از همان آغاز هیتلر بر این باور بود که نتیجه تلاش های آینده اش برای کسب ائتلاف انگلستان، به نبرد میان نیروهای ملی و نیروهای یهودی لندن بستگی خواهد داشت. هیتلر برای هر فرضیه ای پاسخی داشت.

## هیتلر و یهودیان

به این ترتیب، در تصور او، مبارزه ای جهانی میان نیروی بازسازی ملی به رهبری هیتلر و "یهودیت بین المللی" که سرسختانه در پی نابودی آلمان بود، جریان داشت. به همین خاطر در یهودی ستیزی هیتلر رگه ای بین المللی نیز به چشم می خورد که گاه در شعار "یهودی ستیزهای جهان متحد شوید!"<sup>۱۳</sup> تبلور می یافت. باز به همین خاطر در یهودی ستیزی هیتلر رگه ای از تبلیغ و مأموریت جهانی مشاهده می شد :

هیتلر خود را به عنوان کسی معرفی می کرد که گویا وظیفه پاک کردن زمین از خطر یهودیان را بر عهده گرفته بود.<sup>۱۴</sup> او می رفت تا به این ترتیب نبردی شبه مذهبی را علیه دشمنان خارجی به راه بیندازد که هدفش "به جهنم فرستادن کسی بود که قصد تسخیر آلمان را داشت."<sup>۱۵</sup>

نکته اساسی در اینجا و دیگر اظهارات هیتلر این بود که یهودی در مقابل نظم جهان ایستاده است. او شورشی و مهاجمی بود که قصد نابودی آلمان و حتا نابودی جمعیت آن را داشت. یعنی: یهودی تهدیدی وحشتناک بود که در مقابل آن هیتلر فقط واکنش نشان می داد. او میل داشت تاکید کند که مبارزه او صرفاً دفاعی است که به دلیل خطر نابودی ملت آلمان توسط یهودیان، بر وی تحمیل شده است.<sup>۱۶</sup> می توان در این سخنان خصوصیت روحیه حاضر در همه عوالم سیاسی را یافت که البته در عالم ناسیونالیسم راست افراطی به روحیه ای مرکزی تبدیل شده بود: روحیه ای که خویشتن و عمل خویش را پاسخی به توطئه و تهدیدی شیطانی می انگاشت. اشتباه است اگر این انگاره را

## یهودی ستیزی هیتلری

نشناسیم: به اعتقاد هیتلر همهٔ تدابیر اتخاذ شده علیه یهودیان همواره تدابیری دفاعی یا پیشگیرانه در مقابل تهدیدی مرگبار بوده است. این بخش جدایی ناپذیری از روحیهٔ هیتلر بود. همان طور که زبان شناسی همچون کلمپرر اشاره کرده است، اظهارات هیتلر دایم آمیزه ای از جنون قدرت از نوع قیصر روم و اضطراب از منکوب شدن را به نمایش می گذاشت<sup>۱۷</sup>.

یهودی ستیزی جایگاه خاصی در نژادگرایی هیتلر داشت. از نقطه نظر ایدئولوژیک "مسألهٔ یهود" معرف یکی از نکات طرح پاک سازی نژادی ای بود که هیتلر در نظر داشت پس از کسب قدرت در آلمان به اجرا بگذارد. در نظر او راه حل "مسألهٔ یهود" بسیار واضح و خشن بود. از این گذشته، یهودی ستیزی در کانون طرح هیتلر برای کسب قدرت و اعمال سلطه جای داشت. از خلال تصویری که او از آسیب شکست ارایه می داد، یهودی به مرتبهٔ دشمن نهایی ارتقا یافته بود. یهودی معرف چهره ای بود که به طور بنیادی به سرانجام طرح هیتلر - پیروزی یا شکست آن - گره خورده بود. "مسألهٔ یهود" هم هیتلر را در جریان اقدامش همراهی می کرد و هم با پی آمدهای متعصانهٔ این اقدام روبرو می ساخت.

اما، هیتلر چه سرانجامی برای یهودیان پیش بینی کرده بود؟ آیا او تصمیم نابودی آنان را گرفته بود؟ از زاویهٔ اهداف اعلام شده، هیچ سندی دال بر تصمیم هیتلر برای نابود کردن یهودیان در دست نیست. در سال ۱۹۱۹، او از لزوم یهودی ستیزی عقلانی سخن گفته بود که بنیادش بازشناسی "مسألهٔ یهود" به عنوان

## هیتلر و یهودیان

مسأله ای نژادی بود که در این معنا بر یهودی ستیزی احساسی که تنها به نسل کشی می انجامد ارجحیت می یافت. هیتلر پیشنهاد می کرد که با یهودیان بر پایهٔ تدابیر قانونی و هدفمند مبارزه شود. یعنی: بر اساس قوانینی که در مورد خارجیان به اجرا گذاشته می شود. هدف نهایی او بیرون راندن آنان از کشور بود.<sup>۱۸</sup> برنامهٔ فوریهٔ ۱۹۲۰ حزب نازی تدابیر مشابهی را پیش‌بینی کرده بود، بی آنکه اخراج همهٔ یهودیان را از کشور خواستار شود. بر اساس این برنامه حقوق شهروندی تنها منحصر به آلمانی نژادها می شد. یهودیان از مشاغل دولتی و کار در جراید محروم می شدند و تنها کسانی که پس از دوم اوت ۱۹۱۴ به آلمان مهاجرت کرده بودند از این کشور اخراج می شدند. با این حال، بند ۷ برنامهٔ حزب نازی تصریح می کرد که "در صورت لزوم" دولت وظیفه دارد همهٔ خارجیان را از کشور اخراج کند.

در تبلیغاتی که هیتلر طی سال های بعد هدایت نمود، همین مطالبات با همین درجه از تفاوت مشاهده می شد. پاره ای اوقات فقط گفته می شد باید یهودیانی را که به تازگی از اروپای شرقی به آلمان مهاجرت کرده اند اخراج نمود و مانع از مهاجرت‌های جدید شد<sup>۱۹</sup>. اما، غالباً اخراج همهٔ یهودیان از آلمان در قالب شعار "یهودیان بیرون" مطالبه می شد. در دسامبر ۱۹۲۸ هیتلر همانند گذشته اعلام کرد که با یهودیان باید "تنها به عنوان خارجی ها" برخورد شود.<sup>۲۰</sup> این نهایت سخاوت هیتلر بود: در بهترین حالت - اما برای چه مدت زمانی؟ - یهودیان از موقعیت حقوقی بسیار شکننده ای برخوردار بودند. به سختی می توان بر

### یهودی ستیزی هیتلری

پایه منابع موجود تصویر دقیق و کاملی از انگیزه های هیتلر به دست داد. با این حال، می توان با اطمینان گفت که هیتلر در نظر داشت که به محض به قدرت رسیدن پاره ای تدابیر را علیه یهودیان به کار ببندد. به موجب این تدابیر، یهودیان از مشاغل دولتی و کلیه مناصب و مقام هایی که به آنان امکان اعمال نفوذ در زندگی ملی را می داد، محروم می شدند. در نهایت آنان پس از احتمالاً سلب مالکیت از اموال شان "باید از صفحه آلمان پاک می شدند"<sup>۳۱</sup>.

اما، ظاهراً هیتلر برای تدوین برنامه ای در این خصوص با برخی مشکلات روبرو بود. در حالی که او در نبرد من اهداف سیاست خارجی و وسایل و مراحل آن را به طور مبسوطی شرح می داد، هیچ سخنی در مورد تدابیری که قصد داشت پس از قدرت گیری در قبال یهودیان به کار ببندد نمی گفت، هر چند یهودیان در سراسر این کتاب به عنوان دشمن اصلی معرفی شده بودند. از جمله عناصر پاسخ به این مسأله این است که دقیقاً یهودیان آنقدر جایگاه بسیار مهم و از نظر روحی بسیار شدیدی در بینش هیتلر داشتند که امکان نداشت تدابیر مربوط به آنان را در قالب یک برنامه ارایه نمود. دومین عنصر پاسخ از ماهیت مسأله یهود برمی خیزد که نمی توانست صرفاً مسأله آلمان تلقی شود. همان طور که خود هیتلر در اوایل سال ۱۹۳۰ در روشنینگ می گفت: "حتا اگر یهودی را از آلمان بیرون کنیم، او همچنان دشمن جهانی ما باقی خواهد ماند"<sup>۳۲</sup>.

## هیتلر و یهودیان

در نتیجه، اگر نه یک تنش، دست کم یک تناقض میان سیاست بیرون راندن یهودیان - که قاعدتاً باید مشکل آلمان را حل می‌کرد - و سیاستی که مقابله با دشمن خارجی اقتضا می نمود، وجود داشت. اگر مبارزه با یهودیان دشمنی برادرانشان را در جهان برمی‌انگیخت - و هیتلر از قبل از وقوع چنین واکنشی مطمئن بود - در نتیجه، از نگاه هیتلر عدم پاسخگویی به این چالش غیرقابل تصور بود. آیا در مقابله با این چالش پاسخی بهتر از به گروگان گرفتن یهودیان آلمان وجود داشت؟ هیتلر برای اولین بار در پایان سال ۱۹۲۲ این فکر را مطرح کرد: پس از قدرت گیری، مادام که پیمان های امنیتی با دولت های خارجی امضا نشده‌اند، یعنی مادام که موضع بین المللی رژیم جدید تأمین نشده است<sup>۲۳</sup>، باید یهودیان را به گروگان گرفت. رفتار و اظهارات بعدی هیتلر نشان داد که این تصور ریشه های عمیقی در اندیشه او داشت.

بنابراین، ضرورت گروگان گرفتن یهودیان دست کم برای مدتی بر اخراج آنان از کشور ارجحیت یافت، هر چند در درازمدت باید سیاست اخیر اجرا می شد. با این حال، هیتلر قادر نبود به سادگی خود را با این راه حلی تطبیق دهد: برای "مسأله یهود" باید راه حلی جهانی جستجو می شد تا هم پی آمدهای نامطلوب راه حل کوتاه مدت آن و هم نهایتاً خود خطر یهودیان از بین می رفت. راه حل صهیونیستی نمی توانست رضایت خاطر هیتلر را جلب کند، اگر چه پاره ای اوقات خود هیتلر می گفت که جای یهودیان بیشتر در فلسطین است تا در آلمان. هیتلر در

## یهودی ستیزی هیتلری

انگیزه یهودیان برای ایجاد یک دولت واحد تردید داشت، زیرا هدف آنان را بیشتر تشکیل یک مرکز جهانی می دانست که از حفاظتی دولتی بهره مندشان سازد. پس راه حل هیتلر در مواجهه با مسأله یهود چه بود؟

بر اساس خاطرات یکی از دوستان نزدیک و قدیمی اش، هیتلر در سال ۱۹۳۱ گفته بود که فقط با کوچاندن همه یهودیان در کشور-دولتی واحد می توان قدرت جهانی آنان را درهم شکست. اما، برای انجام این کار به همکاری همه کشورهای جهان نیاز است و چنین همکاری در آینده نزدیک صورت نخواهد گرفت.<sup>۲۴</sup> در این اظهار اولین نطفه های فکر ایجاد یک منطقه محصوره برای یهودیان یعنی اسکان و تمرکز آنان در سرزمینی تحت مراقبت شکل گرفت. در واقع، هنگامی که یهودیان به نیمه بردگان تبدیل شوند، دیگر خطری برای جهان به شمار نخواهند رفت.

در همه این افکار، قتل عام یهودیان غایب است. اما، بعید نیست که فکر قتل عام هدفی غیرقابل بیان بوده باشد. به گفته یکی از شاهدان عینی، هیتلر در سال ۱۹۳۲ در جریان یک گفتگوی خصوصی اظهار داشته بود که پس از به قدرت رسیدن همه یهودیان را در میدان های شهر به دار خواهد آویخت و خواهد گذاشت تا اجسادشان در محل بیوسد<sup>۲۵</sup>. البته، هیچ منبع دیگری این سخن را تایید نمی کند که اگر ایراد هم شده باشد بیشتر به میل کشتار و قتل عام می ماند تا یک برنامه مشخص. در نبود دلایل مستقیم، تنها جست و جوی راه های غیرمستقیم برایمان

## هیتلر و یهودیان

می ماند. جهان بینی هیتلر همانند اصطلاحاتش دربرگیرندهٔ نتایجی بود که باید مورد ملاحظه قرار بگیرند.

همان طور که دیدیم، هیتلر مبارزهٔ خود را با یهودیان نبردی برای نجات جهان تفسیر می کرد: نبرد مرگ و زندگی که تنها با از بین رفتن یکی از دو طرف خاتمه می یافت. او به کرات تأکید می کرد که این نبرد، نبردی خشونت بار خواهد بود. با اشاره به تلاش یهودیان برای سلطه بر جهان، او می نوشت که هیچ ملتی "نخواهد توانست این دست را از گلوئی خود جدا کند، مگر با استفاده از خنجر" و این البته "بدون خونریزی"<sup>۲۶</sup> نخواهد بود. هنگامی که هیتلر از یهودیان صحبت می کرد، زبانش مملو از لعن و نفرین می شد و بی پروا از نابودی آنان سخن می گفت. او می گفت: باید به بی رحمانه ترین شکل به دشمن یورش بُرد و نابودش کرد<sup>۲۷</sup>. افزون بر این، هیتلر معمولاً در صحبت از یهودیان از بیانی استفاده می کرد که هر نوع خصوصیت انسانی را از آنان سلب می نمود و در نهایت به لزوم نابودی فیزیکی آنان منجر می شد. او از یهودیان با عناوینی همچون "میکروب"، "انگل"، "زالو"، "عنکبوت" و غیره یاد می کرد. یعنی: موجوداتی زیان آور و موذی که انسان با طیب خاطر نابودشان می کند.

کمترین پی آمد این گفتار این است که ایرادکننده اش را در بند خود اسیر و سرانجام رفتار متناسب با خود را به وی تحمیل می نمود.

از طرف دیگر، این گفتار هیچ جنبهٔ شخصی نداشت، بلکه به سنت یهودی ستیزی ای متعلق بود که مختص آلمان هم نبود:



## یهودی ستیزی هیتلری

در فرانسه دوره دریفوس نیز تشبیه یهودیان به حشره و انگل با فراخوان قتل عام آنان توأم بود<sup>۲۸</sup>. مضاف بر این، هیتلر غالباً واژه "یهودیان" را به صورتی کلی استفاده می کرد و از آن برای نامیدن همه دشمنانش، به ویژه مارکسیست ها سود می جُست، به طوری که هیچگاه روشن نبود که تهدید های او دقیقاً متوجه جامعه یهودیان بود یا مخلوطی از دشمنان سیاسی اش.

با این حال، دشمن یهودی در او تنفری بزرگ برمی انگیخت و موضوع قتل عام دایم در افق فکری او نقش می بست. اما، به نظر من مبالغه است اگر نتیجه بگیریم که هیتلر از آغاز هدف بی قید و شرط نابودی یهودیان را در سر داشت، مگر اینکه بخواهیم بر پایه توانایی کشتن به انگیزه کشتن برسیم<sup>۲۹</sup>. به این ترتیب، اما، از فهم جنبه مهمی از مسأله بازمی مانیم. زیرا، این قابلیت کشتن که در سخنان هیتلر بسیار ملموس و در عین حال در هدف و دامنه اش تا حدودی ناروشن است، در یک مورد مشخص به انگیزه کشتن نزدیک به نظر می رسد.

پیشتر بر تنفر شدید هیتلر در اظهاراتش در مورد رویداد های ۱۹۱۸ تاکید کردیم. دقیقاً در مواقعی که او به انقلاب نوامبر ۱۹۱۸ اشاره می نمود به روشن ترین و قوی ترین نحو آرزوی خود را مبنی بر تسویه حساب خونین با یهودیان ابراز می داشت. هنگامی که او با حرارت تمام از کارگران آلمان در تابستان ۱۹۱۴ و دوری شان از رهبران مارکسیست یاد می کرد، می نوشت: "باید در همین دوره تدابیری علیه انجمن ریاکار یهودیان مسموم

## هیتلر و یهودیان

کننده ملت اتخاذ می شد. باید در همین دوره بی هیچ تردیدی تکلیف آنان معلوم می شد، بی آنکه به داد و فغان ها و ناله‌هایی که احتمالاً به آسمان برمی خاست کوچکترین توجهی می‌گشت. [...] در حالی که بهترین ها در میدان نبرد به خاک می افتادند، باید دست کم در پشت جبهه حساب حشرات و انگل ها رسیده می شد.<sup>۳۰</sup>"

کمی جلوتر همین مطلب را در مورد نفوذ ویرانگر رهبران مارکسیست که به اعتقاد هیتلر همگی یهودی بودند، می‌خوانیم: "اگر از ابتدا و در جریان جنگ یک بار دوازده یا پانزده هزار نفر از این عبری های مفسد را با همان گازی مسموم می‌کردیم که در جبهه های جنگ به کشته شدن صدها هزار تن از بهترین زحمتکشان آلمان از هر تبار و حرفه ای منجر شد، دست کم جان میلیون ها نفر بیهوده به هدر نمی رفت. بالعکس، اگر به موقع حساب این دوازده هزار فاسد تسویه می شد، چه بسا زندگی و هستی یک میلیون آلمانی شریف و شجاع و با آینده نجات می یافت<sup>۳۱</sup>."

با نقل بی وقفه این عبارات سعی شده انگیزه قتل عام نشان داده شود و به نظر من همین باعث شده که هم بسیار به این متن رجوع شود و هم معنای مرکزی آن ناشناخته بماند. همان طور که گفته شد، هیتلر بر اساس تجربه شخصی اش به این نتیجه رسیده بود که در آینده پیش از آغاز هر جنگی باید ملت را از عناصر آلوده اش پاک کرد. اما، در عباراتی که نقل شد، هیتلر افق دیگری را در نظر دارد، زیرا با اشاره به جنگ گذشته، آنچه را

## یهودی ستیزی هیتلری

که باید انجام می شد مطرح می کند. از خلال این عبارات که در پی تجربه شکست نوشته شده اند، او به تدابیر اضطراری که علیه یهودیان تجویز می کرد، ارزشی دوگانه می داد. از یک طرف، ارزشی فداکننده، زیرا تدابیری از این دست، اگر چه گویای جنگ طلبی افراطی بود، اما "چه بسا" پیروزی را میسر می ساخت و به این ترتیب، جان بسیاری از سربازان آلمانی را نجات می داد. از طرف دیگر، تدابیری از این دست ارزشی انتقامجویانه داشت - و این مهمترین جنبه مسئله است - زیرا حتا اگر مرگ هزاران یهودی تغییری در نتیجه جنگ نمی داد، دست کم از آن رو موجه بود که انتقام خون ریخته شده سربازان آلمانی در جبهه های جنگ را می گرفت.

با گره زدن جنگ طولانی (که به قیمت خون مردم آلمان و شکست این کشور تمام می شد) به کشتار شماری از یهودیان، آیا هیتلر گذشته را با عصبیت تفسیر دوباره می کرد یا تصمیم های قاطعی در مورد آینده می گرفت؟ تا آنجا که او آینده را بر اساس نتایج به دست آمده از تجربه جنگ و شکست گذشته مورد نظر قرار می داد، باید در سخنان هیتلر تصمیم های قاطعانه ای را دید که در صورت تکرار تجربه گذشته باید به اجرا گذاشته می شد. و این همان چیزی است که هیتلر در ۱۹۳۱ بر پایه منبعی که در اصالت آن یقین نیست، اعلام کرد: "ما از آخرین جنگ درس های زیادی آموختیم و نتایج آنها را در آینده به کار خواهیم بست [در اینجا هیتلر عصبی می شود و با خشونت ادامه می دهد:] در صورتی که رفتار موجه ما فهمیده نشود و به

## هیتلر و یهودیان

دلیل یهودیت جهانی که می خواهد چرخ تاریخ را به عقب برگرداند جنگ درگیرد... در این صورت همه آنان را نابود خواهیم کرد.<sup>۳۳</sup>"

می توان گفت و در فصل های بعد این فرضیه را به آزمون خواهیم گذاشت که در رویکرد هیتلر در قبال یهودیان قابلیت به مرتبه انگیزه کشتار و چه بسا قتل عام ارتقا می یافت، اگر چه در یک مورد مشخص نمی توان با اطمینان چنین نتیجه ای را اعلام کرد و آن وقوع جنگی طولانی، جنگی جهانی است. چنین وضعی بمنزله شکست استراتژی او بود. یعنی : تحقق هدفش از طریق جنگ های برق آسا. مضاف بر اینکه وقوع یک جنگ دوم جهانی پیروزی دیگری را نصیب یهودیان می کرد که به اعتقاد هیتلر فاتحان نخستین جنگ جهانی بودند. در این حالت، هیتلر قصد داشت تدابیر افراطی علیه کسانی اتخاذ کند که به نظر وی دشمنان نهایی اش بودند. این تدابیر گویای اراده او در ادامه نبرد تا پیروزی یا نابودی کامل دشمن بود: نابودی ای که هم جریان خون ریخته شده مردم آلمان به شمار می رفت و هم به طور پیشگیرانه جریان شکست بسیار محتمل آلمان در جریان نبردی جدید با ائتلافی جهانی بود.

از اینرو، از نو با تنش اگر نه تناقض بالقوه ای که پیشتر به آن اشاره کردیم روبرو می شویم. چه برای آلمان و چه برای رایش بزرگ آینده، رفتن یهودیان یک اصل اجباری و تغییرناپذیر بود، زیرا، یهودیان برای پاکی و اصالت نژادی و همچنین انسجام ملی معرف خطری بزرگ بودند. بنابراین، لازم بود هر چه سریعتر و

## یهودی ستیزی هیتلری

در صورت امکان پیش از وقوع یک جنگ یا پیش از یافتن راه حلی بین المللی - نظیر ایجاد منطقه محصوره یهودیان که آنان را بی‌خطر می‌ساخت - برای دور کردن یا بیرون کردن آنان از آلمان اقدام می‌شد. از طرف دیگر حضور یهودیان در آلمان وسیله فشاری بود در دست هیتلر در مقابل "یهودیت بین المللی" و سپری کردن مراحل دشوار اولیه و نیز وسیله انتقام‌گیری بود در دست پیشوا در صورتی که طرح عمومی او با شکست روبرو می‌شد. ظاهراً هیچ یک از این دو جنبه بر دیگری ارجحیت نداشت: در انگاره هیتلر این دو وجه با یکدیگر همزیستی داشتند و به معنای دقیق کلمه نوعی دوگانگی را تشکیل می‌دادند که منشاء آن قصد بیمارگونه مبارزه با دشمن فرضی جهانی بود.

این دوگانگی احتمالاً مانع مهمی در پی ریزی یک برنامه مشخص بود. در مورد فتح فضای حیاتی، هیتلر با مشکلی مشابه روبرو نبود. زیرا، از نظر روحی بهتر توانسته بود از این موضوع فاصله بگیرد. در مورد یهودیان، هیتلر قویاً از سمت‌گیری‌ها و تصمیم‌های خام و نسنجیده‌ای متأثر بود که به جای تدوین یک مشی، یک روش سیاسی به آشوب و سردرگمی دامن می‌زد. اما، "فضای حیاتی" و "مسأله یهود" چندان بی‌ارتباط با یکدیگر نبودند، هر چند رابطه آنان با هم متغیر بود. فتح فضای حیاتی هدف اصلی بود و مبارزه با یهودیان نباید به گونه‌ای دنبال می‌شد که مانع از رسیدن به این هدف اصلی می‌گشت. با تسلط بر شرق اروپا یهودیان خودبخود به بردگان رژیم نازی

## هیتلر و یهودیان

تبدیل می شدند. اما، اگر فتح فضای حیاتی با شکست روبرو می گشت مبارزه شدید با یهودیان به هدف اصلی بدل می شد تا به این طریق انتقام شکست گرفته شود.

نکته جالب توجه این است که ظاهراً هیتلر از ابتدا با در نظر گرفتن احتمال شکست خود، در مورد رویکرد خویش نیز تصمیم گرفته بود. او پیش از آنکه به قدرت برسد درس های خود را از تجربه ۱۹۱۸-۱۹۱۴ تکرار می کرد: نه انقلاب تازه ای روی خواهد داد و نه تسلیم دیگری در بین خواهد بود و در آخر یهودیان بهای سنگین مخالفت دوباره خود با پیشروی رایش به سوی اعمال سلطه را خواهند پرداخت. با توجه به شخصیت هیتلر و منطق خیالی یهودی ستیزی وی بعید به نظر می رسد که در هر حال و در پی شکستی احتمالی او در پی تحقق طرح قتل عام بوده باشد. موفقیت طرح او اثبات می کرد که سرانجام یهودیان آن طور که او تصور کرده بود قوی نبودند : مراقبت از آنان در منطقه ای تحت الحفظ فی نفسه اقدام کافی به شمار می رفت که در نوع خود پیروزی هیتلر را به نمایش می گذاشت. در عوض و در صورت عدم موفقیت طرح او ماهیت شیطانی یهودیان اثبات می شد. در این صورت هیتلر به نحوی افراطی تر واکنش نشان می داد زیرا با تهدیدی سخت تر و سرنوشتی ویرانگر روبرو می بود.

باید تاکید کرد که در این طرز تفکر هیتلر به هیچ وجه فردی استثنایی نبود. فکر گروگان گرفتن یهودیان و انتقامجویی از آنان در صورت وخیم تر شدن اوضاع، فکری است که در گرایش های

راست افراطی آلمان پس از جنگ اول جهانی رواج داشت، اگر چه این مسأله هنوز محتاج مطالعه های بیشتر است. برای کسانی که به وجود "یهودیت جهانی" معتقد بودند، بدیهی بود که جامعه یهودی باید در آینده نتایج اقدام های تهدیدآمیز علیه میهن و رهبران آن را تحمل کند. از همین رو در نوزدهم سپتامبر ۱۹۳۱، گوبلز تهدید می کرد که اگر یکی از رهبران نازی هدف سوءقصد قرار بگیرد، او یک کشتار گسترده به راه خواهد انداخت. در ۲۱ مارس ۱۹۳۳ کمی بعد از به قدرت رسیدن، یک روزنامه چاپ لایپزیک هشدار می داد: "اگر یک گلوله به سوی رهبر محبوب ما شلیک شود، بلافاصله همه یهودیان آلمان پشت به دیوار ردیف خواهند شد و چنان حمام خونی به راه خواهد افتاد که جهان هرگز به خود ندیده است"<sup>۳۳</sup>. در همین دوره، دیگر مقام های نازی می گفتند: اگر نیروهای فرانسه از مرز بگذرند، یهودیان آلمان قتل عام خواهند شد. برخی دیگر در عباراتی کلی تر اعلام می کردند که اگر یک ارتش خارجی به خاک آلمان تجاوز کند، ابتدا باید از روی اجساد یهودیان بگذرد<sup>۳۴</sup>.

احتمالاً هیتلر به دلیل شدت یهودی ستیزی بیمارگونه اش استثنا می نمود. او با رفتار بیمارگونه اش عالم روحی کسانی چون خود را منعکس می کرد که روش های جنگ را به عمل سیاسی منتقل کرده بودند و بر اساس آسیب روحی شکست نوعی تصور خشن آخرالزمانی ساخته بودند که در وهله نخست یهودیان را نشانه می گرفت. می توان از خود پرسید که آیا این افراد در سپیده دم رایش سوم نسبت به آینده این اطمینان را

هیتلر و یهودیان

نداشتند که شکست دیگری روی نخواهد داد، مگر آنکه یهودیان  
بهای هولناک آن را بپردازند.



## سیاست مهاجرت به خارج آلمان

۱۹۳۳-۱۹۳۹

سی ام ژانویه ۱۹۳۳ هیندنبورگ، رئیس جمهوری آلمان، از هیتلر دعوت کرد تا حکومت "تمرکز ملی" را تشکیل دهد. افراد اندکی در آن موقع قادر بودند در مورد عمر کابینه جدید ارزیابی ای ارائه کنند. در این کابینه هیتلر در مقابل اکثریت نمایندگان راست محافظه کار قرار داشت که می خواستند مهار او را سفت در دست بگیرند. اما، آنان سخت دچار توهم بودند. زیرا، به شکرانه ضعف آنان و ابزار قدرتمند حزب نازی، هیتلر در عرض چند ماه همگی آنان را از حمایت هایشان محروم ساخت. بعد از انحلال همه سازمان های سیاسی و سندیکایی، حزب نازی تنها قدرت مجاز کشور بود. با استفاده از همین فرصت، هیتلر همه تورهای خود را به روی مردم آلمان پهن کرد تا هم بهتر کنترل شان کند و هم بهتر دکترین جدید خود را در مورد ملت و نژاد به آنان حقه کند.

با این همه، قدرت هیتلر تنها در آغاز کار خود بود. نخستین تصمیم های او از جمله خروج آلمان از کنفرانس خلع سلاح و جامعه ملل با موافقت عمومی مواجه شد. کمی بعد، از سرگیری

## هیتلر و یهودیان

فعالیت های اقتصادی با اتکا به رونق گسترده صنایع نظامی به تدریج اشتغال وسیع را موجب شد و بر محبوبیت هیتلر افزود. سرکوب خونین یکی از واحدهای شبه نظامی حزب نازی که اقدام به نافرمانی کرده بود باز بر این محبوبیت اضافه کرد. و بالاخره، مرگ هیندنبورگ در اوت ۱۹۳۴ به هیتلر اجازه داد تا مقام ریاست رایش را نیز بر موقعیت خود بیافزاید و به این ترتیب به فرمانده قوای نظامی کشور بدل شود. از همین زمان شماری از چهره های محافظه کار، پس از آنکه به توهم ابلهانه طرح رام کردن هیتلر پی بردند، کابینه را ترک کردند. در اوایل ۱۹۳۸، آخرین وزرای مهم محافظه کار نیز کابینه را ترک کردند، یعنی وزیر جنگ، بلومبرگ، که وظیفه اش را خود هیتلر برعهده گرفت و نوی رات وزیر امور خارجه که جایش را به رینتروپ سپرد. از نوامبر ۱۹۳۷ کابینه دولت دیگر تشکیل جلسه نمی داد و رسماً هیچ چیز مانع قدرت هیتلر نبود.

از همان آغاز روی کار آمدن، هیتلر همه تلاش خود را صرف تحقق برنامه اش، یعنی بهبود اوضاع اقتصادی آلمان و به دست آوردن هژمونی اروپا کرد. همزمان او تلاش های خود را برای اجرای افکار یهودی ستیزانه اش آغاز نمود. در شش ساله نخست حکومتش تا شروع جنگ، او تدابیری را به اجرا گذاشت که نتیجه شان سرکوب فزاینده یهودیان ساکن آلمان بود. اما این تدابیر در نهایت بی نظمی اتخاذ می شد به طوری که مورخان را به این تردید واداشته که آیا هیتلر حقیقتاً یک مثنی سیاسی را

## سیاست مهاجرت

دنبال می کرد یا اینکه صرفاً موج افسارگسیخته سرکوب یهودیان توسط جریان های مختلف رژیم نازی را تایید می نمود.

تا زمان شروع جنگ، سیاست ضدیهودی تحت تاثیر شماری از مجریان آن شکل قطعی به خود گرفت. نخستین مجری این سیاست دیوانسالاری وزارتخانه ها بود که با حضور گسترده محافظه کاران در آن به دستگاه اداری دولت وابسته بود و از پشتیبانی وزرای کشور (فریک) و دارایی (شاخت) نیز بهره می برد. دیوانسالاری وزارتخانه ها در این بین نقش مهمی ایفا می کردند به طوری که هم قوانین ضدیهودی را ترغیب می نمودند و هم آنها را مهار می کردند. عامل دوم خود حزب نازی بود که تحت مدیریت "هس" قصد داشت با تمام قدرت دستگاه دولتی را کنترل کند و همزمان شدیداً می کوشید تا دستگاه دولتی وضعیت یهودیان را وخیم تر سازد. گوبلز (وزیر تبلیغات و فرماندار برلن) و اشترايخر (فرماندار فرانکنی و یهودی ستیز متعصب) همانند شماری از کادرهای میانی و پایین حزب می کوشیدند بر شتاب این روند بیافزایند. هیملر که هم رهبر سازمان اس اس بود و هم فرمانده پلیس آلمان بیشترین بهره برداری را از استقلال خود نسبت به دستگاه اداری دولت و حزب نازی کرد. و در آخر، عامل مهم دیگر خود هیتلر بود که ناچار بود هم متحدان محافظه کارش را مورد توجه قرار دهد و هم واکنش احتمالی مردم و کلیسا را. او می کوشید نقش خود را به عنوان داور و تصمیم گیرنده ای که همه به رسمیت می شناختندش، حفظ کند. در واقع، نه فقط هیتلر تنها عامل یا

## هیتلر و یهودیان

مجری سیاست ضدیهودی نبود، بلکه حتا عامل اصلی نیز در این زمینه به شمار نمی رفت. آیا او عامل تعیین کننده بود؟ خواهیم کوشید با ترسیم دوبارهٔ سیاستی که طی سال های صلح دنیال شد به این پرسش پاسخ دهیم.

هیتلر زمانی که به قدرت رسید در جیبش فهرستی از تدابیر ضدیهودی که می بایست بر اساس یک جدول زمانی از قبل تعیین شده به اجرا گذاشته می شد نداشت. اما بعید نیست که او خطوط کلی اقدام های آینده اش را در سر داشت. در سال های قبل از به قدرت رسیدن، حزب نازی شماری مطالعه و طرح را آماده کرده بود. در این طرح و مطالعه ها اهداف حداقلی مشاهده می شد که همگی از نظر رهبران نازی بدیهی به شمار می رفتند. در دو سال اول روی کار آمدن هیتلر این تدابیر به اجرا گذاشته شد، از آن جمله بود اخراج یهودیان از مشاغل دولتی، ممنوعیت ازدواج آنان با آلمانی ها و فروکاستن موقعیت حقوقی شان به شهروندان درجه دو. برخی طرح ها فراتر از این می رفتند و در آنها سلب فوری ملیت آلمانی از یهودیان پیش بینی شده بود و در نتیجه در پی این بودند که یهودیان را ناچار به مهاجرت یا اخراج از آلمان کنند.<sup>۱</sup>

در نخستین ماه های پس از روی کار آمدن هیتلر وضعیتی آشوب زده در همه جا حکفرما بود. باندهای نازی شکار مخالفان سیاسی و اعزام آنان به اردوگاه های اجباری را آغاز کردند. واحدهای شبه نظامی "اس آ" در خیابان ها وحشت می پراکنند. آنان به عابران یهودی یورش می بردند و در نهایت

## سیاست مهاجرت

وحشیگری کتک شان می زدند و غالباً پولشان را نیز می دزدیدند و پاره ای اوقات جسد های بی جان آنان را در گوشه خیابان رها می کردند: به این ترتیب در جریان سال ۱۹۳۳، ۴۵ یهودی به قتل رسیدند و صدها نفر دیگر به شدت مجروح شدند. بخش های محلی حزب نازی فعال شده بودند و هم تحریم یهودیان را سازمان می دادند و هم بعضاً اخراج آنان را از مشاغل دولتی تحمیل می کردند. مقام های شهرداری ها و ایالات نیز یا کارمندان یهودی خود را اخراج می کردند یا به خواسته های مراجعه کنندگان یهودی رسیدگی نمی کردند. در واکنش به این وضع دستگاه دولتی به مقابله برخاست و کوشید با تهیه قانونی در مورد اخراج یهودیان از اداره های دولتی آزار و اذیت آنان را یکنواخت کند.

در این اثنا اقدام های خشونت آمیز و تبهکارانه افکار عمومی بین المللی را جریحه دار کرده بود. در شماری از کشورها، مخالفان خواستار تحریم کالا های آلمانی شدند. همزمان هیتلر نیز از گوبلز و اشترايخر خواست تا تحریم کالاهای یهودی را از اوایل آوریل ۱۹۳۳ سازماندهی کنند. فکر این اقدام احتمالاً از طرف صفوف حزب نازی و چه بسا از سوی خود گوبلز مطرح شده بود که در یادداشت هایش نوشته است: "اکنون پیشوا تصمیم خود را گرفته است." هیتلر در واقع با تأمین نظر فعالان حزب کنترل اوضاع را در دست می گرفت. همزمان او به محافظه کاران فشار می آورد تا قوانین ضدیهودی تصویب کنند. و در آخر با اعلام نظر خود، او اهمیتی را که به مسأله می بخشید نشان می داد.<sup>۳</sup>

## هیتلر و یهودیان

جهان بینی هیتلر فوراً تفسیر فراخوان تحریم کالاهای آلمانی را برایش میسر می ساخت. او در شورای وزرا، به تاریخ ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۳، می گفت: "یهودیت بین المللی قصد نابودی او را دارد و یهودیان آلمان متحمل نتایج تحریم کالاهای رایش خواهند شد.<sup>۴</sup>" در جلسه ۲۹ مارس هیئت دولت، هیتلر تحریم کالاهای یهودیان را با این استدلال توجیه کرده بود که یهودیت باید بداند که جنگ علیه آلمان در وهله اول متوجه خود یهودیان خواهد شد.<sup>۵</sup> نگرش به یهودیان به عنوان گروگان یا ابزار انتقام گیری از آغاز خصوصیت بارز رفتار هیتلر بود.

تحریم آوریل ۱۹۳۳ مخالفت افکار جهانی را تشدید کرد به طوری که صادرات کالاهای آلمانی را با پی آمدهای این مخالفت مواجه ساخت. این نتایج نگرانی محافظه کاران، به ویژه نوی رات را برانگیخت که نسبت به نتایج این تصمیم در سیاست خارجی هشدار داد. هیندنبورگ نیز نسبت به این تصمیم نظر مساعدی نداشت، هر چند مایل نبود مستقیماً با آن مخالفت کند.<sup>۶</sup> رهبران نازی محدودیت های آزادی عمل شان را حس کردند. آنان بار دیگر به مناسبت لایحه ادارات دولتی با این احساس روبرو شدند. این لایحه در نظر داشت ورود "غیرآریایی ها" را به مشاغل دولتی ممنوع کند. سرمنشاء این موضوع در واقع گرفتاری و مشکلات دولت در تعریف یهودی بود. در ابلاغیه های دولتی تصمیم گرفته شده بود که این قانون در مورد اشخاصی اجرا شود که دست کم پدر یا مادر بزرگشان یهودی باشد. به این ترتیب، نژاد غیرقابل تعریف به مذهب فروکاسته شد. البته، محافظه

## سیاست مهاجرت

کاران با اشاعه تبعیض قانونی علیه یهودیان مخالفتی نداشتند. اما با برداشت نژادگرایانه نازی ها نیز موافق نبودند: از نظر آنان خدماتی که یهودیان به کشور کرده بودند باید در دسته بندی آنان مورد ملاحظه قرار می گرفت. همین باعث موضع گیری هیندنبورگ شد که رسماً خواست تا سربازان یهودی که در جنگ شرکت کرده بودند از شمول قوانین تبعیض آمیز مستثنی شوند.

هیتلر برخلاف میل اش ناگزیر از پذیرش این استثنا شد. اما در ۱۴ ژوئیه ۱۹۳۳ دو لایحه توسط حکومت در دست بررسی قرار گرفت که به موجب آنها یهودیان باید از شغل وکالت محروم می شدند. در بحث مربوط به استثنای احتمالی سربازان قدیمی یهودی، هیتلر نظری شدیدتر از آنچه در لایحه قانونی آمده بود داشت. او می گفت: "کل ملت یهود مورد پذیرش نیست" و استثنا تنها در مورد یهودیانی پذیرفتنی است که در نبردها شرکت کرده اند و نه کسانی که صرفاً در مناطق جنگی، در بخش تدارکات و آذوقه رسانی یا دادگاه های نظامی مشغول به کار بوده اند.<sup>۷</sup> در واقع، او بهتر از این نمی توانست به قوانین ضدیهودی توجه کند و اراده و میل اش را در طرد و انزوای هر چه بیشتر یهودیان نشان بدهد.

هیتلر متوجه موانعی نبود که در برابر حل سریع مسأله شکل می گرفت. در این خصوص سیاست خارجی جایگاه مهمی داشت. در ۶ ژوئن ۱۹۳۳، هیتلر خط مشی خود را برای مسئولان ارشد دولت که غالباً از کادرهای حزب نازی بودند شرح داد. او در داخل به تسلیح و تجهیز می پرداخت و در خارج "همواره از صلح

## هیتلر و یهودیان

و خلع سلاح سخن می گفت". برای رسیدن به یک سیاست مبتنی بر زور، او ابتدا سیاست تفاهم را دنبال می کرد. او با اشاره به اتحاد شوروی و نابودی آن توسط یهودیان، می افزود: "یک روز ما میراث دار این نابودی خواهیم بود." اما در حال حاضر آلمان با ائتلافی از دشمنان روبرو است که نباید بیهوده تحریکشان کرد. مابقی جهان متأثر از فعالیت های یهودیان است که از "امکان نفوذ گسترده ای" بهره مندند. هر اقدامی که علیه یهودیان آلمان اجرا شود، برادران آنان را در خارج و در حکومت های تحت کنترل آنان به واکنش خواهد انداخت. از اینرو، "نباید در دام قدم های نسنجیده افتاد."<sup>۸</sup>

به این ترتیب، لوایح قانونی که در مورد ازدواج های مختلط و حقوق شهروندی در دست تهیه بود، به بایگانی سپرده شد. در این حال، دستورالعمل ها و ابلاغیه ها همچنان اعلام می شد و هیتلر نقش اصلی را در این بین ایفا می کرد. او نشان داده بود که شخصاً به "مسأله یهود" رسیدگی خواهد کرد و می دانست چگونه سیاست خود را بسته به شرایط تنظیم و هدایت کند. در سال های بعد و از خلال موارد فراوان، هیتلر رویکرد حسابگرانه و میانه روانه خود را به نمایش گذاشت. برای نمونه، در اکتبر، ۱۹۳۲ او مخالف بود که اعضای حزب نازی ممنوعیت خرید کالاهای یهودی را به کل کارمندان دولت تعمیم دهند.<sup>۹</sup>

به موازات نخستین تدابیر ضدیهودی، هیتلر در پی عملی کردن دیگر بخش های برنامه نژادگرایانه اش بود. در این چارچوب، او به متحدان محافظه کارش قانون عقیم کردن اجباری مبتلایان به



## سیاست مهاجرت

بیماری های ارثی را تحمیل کرد. در سال های بعد تقریباً ۴۰۰۰۰۰ نفر از مردم آلمان قربانی این قانون شدند.<sup>۱۰</sup> در سال ۱۹۳۷ و برغم اعتراض های وزیر امور خارجه، هیتلر با صدور فرمانی خواستار اجرای این قانون در مورد اشخاصی شد که به هیچ بیماری مبتلا نبودند. به این ترتیب، قریب پانصد نفر از کسانی که از مادر آلمانی و سربازان سیاه پوست ارتش اشغالگر فرانسه زاده شده بودند، عقیم شدند.<sup>۱۱</sup>

در ۱۹۳۴، قوانین ضدیهودی یک دوره سکون را سپری کرد. اما، این به معنای توقف تدابیر ضد یهودی نبود. فشارهای بی شمار علیه آنان ادامه یافت، به طوری که بقای اقتصادی آنان به ویژه در شهرهای کوچک را با مشکل روبرو کرد. همزمان، وزارتخانه ها به اتخاذ تدابیر محدودکننده حقوق و آزادی های یهودیان ادامه می دادند. حرکتی پنهان به منظور ناممکن کردن زندگی یهودیان در آلمان ادامه می یافت. تبعید یهودیان هدف نهایی بود و شبکه های هیملر در این جهت فعالیت می کردند. بحران جهانی اجازه یافتن کشور میزبان را نمی داد و در فقدان مخالفت هیتلر، هیملر با کارت صهیونیسم و فلسطین بازی می کرد.

سازمان "اس دی" یا سرویس های اطلاعاتی حزب نازی که تحت هدایت هایدریش بود و نیز "سی یو"، پلیس امنیتی این نکته را به صراحت در ۱۹۳۴ بیان کردند: برای ترغیب مهاجرت یهودیان آلمان باید خودآگاهی نسبت به هویتی خاص را در آنان تقویت کرد.<sup>۱۲</sup> به همین خاطر، سازمان های صهیونیستی با نظر و رفتار مساعد مسئولان رژیم روبرو شدند. در این مورد منافع

## هیتلر و یهودیان

سازمان های صهیونیستی با منافع رژیم همسو بود که از تکثیر مدارس عبری، انجمن های ورزشی و کلاس های آموزش حرفه‌ای به منظور مهاجرت به فلسطین خشنود به نظر می رسید. یکی از قوانین نورنبرگ معروف به قانون "صیانت از خون و شرف آلمانی" که برای یهودیان افراشتن پرچم صلیب شکسته را ممنوع اعلام کرده بود، صریحاً آنان را مجاز به افراشتن پرچم صهیونیستی آبی و سفید می کرد که بر آن ستاره داوود نیز نقش بسته بود. در همین افق ترغیب مهاجرت بود که در سال ۱۹۳۳ میان رژیم آلمان و آژانس یهودیان قراردادی امضا شد که به موجب آن یهودیان متمول امکان می یافتند که در ازای افزایش صادرات کالاهای آلمان بخش مهمی از اموال شان را با خود به فلسطین ببرند.<sup>۱۳</sup>

آیا چنین مهاجرتی صورت می گرفت؟ دو سال پس از قدرت‌گیری نازی ها، اوضاع از این نظر آرام شده بود. کارمندان، وکلا یا پزشکان یهودی غالباً ناگزیر از ترک حرفه خود شده بودند. اکثریت بزرگ یهودیان قانوناً از فعالیت اقتصادی محروم نشده بودند. همگی شاهد بازگشت آرامش و نظمی ظاهری بودند و همگی تقریباً می خواستند بپندارند که این آرامش رفته رفته پایدار خواهد شد. پس از موج گسترده مهاجرت در ۱۹۳۳، مهاجرت یهودیان رو به کاهش نهاد. بعضاً حتا بازگشت به کشور آغاز شد. قاعدتاً رهبران نازی نظر خوبی به این بازگشت نداشتند و به همین خاطر به گشتاپو دستور داده شد تا یهودیانی را که اصرار دارند به کشور بازگردند، به اردوگاه های اجباری بفرستد.

## سیاست مهاجرت

ماشین سرکوب کاملاً آرام گرفته بود. در بهار ۱۹۳۵ به تحریک افرادی چون اشترايخ و گوبلز که از سکون قانونگذاری علیه يهوديان ناخشنود بودند موج سرکوب از سر گرفته شد. در تابستان وضعیتی مشابه نخستین ماه های رژیم از نو حاکم شد. در سراسر کشور تحریم دادوستد با يهوديان وسعت گرفت و به این تصمیم اقدام های دیگر، نظیر دهشت افکنی، ممنوعیت ورود يهوديان به مراکز دولتی یا محلی و اخراج آنان از انجمن های که هنوز اعضای يهودی داشتند، اضافه شد. گوبلز به نبود قانون ممنوعیت ازدواج يهوديان و آلمانی ها اعتراض داشت. حزب نازی خواستار علامت گذاری بر شرکت های يهودی بود و نظر رسمی را که يهوديان باید بتوانند در صلح به کار و فعالیت خود ادامه دهند مورد انتقاد قرار می داد<sup>۱۴</sup>.

آیا هیتلر این کارزار را به راه انداخته بود یا صرفاً از آن حمایت می کرد؟ گوبلز در یادداشت هایش به تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۵ نوشته که در مورد "تکبر يهوديان" با هیتلر گفتگو کرده است. پیشوا "با دقت بسیار" به این گفتگو گوش داده و سپس گفته بود که به زودی تغییراتی صورت خواهد گرفت<sup>۱۵</sup>. بر پایه این منبع، می توان گفت که هیتلر تنها از این کارزار پشتیبانی کرده بود. احتمالاً گوبلز به همراه اشترايخ مبتکر این کار بود که هم قوانین ضد يهودی را از نو به راه انداخت و هم در صفوف حزب نازی با حُسن استقبال روبرو شد. وزارتخانه ها نمی توانستند دست روی دست بگذارند و نظاره گر صرف وقایع باشند. فریک و شاخت آشوب به راه افتاده را محکوم کردند و خواستار حل قانونی و

## هیتلر و یهودیان

تدریجی "مسأله یهود" شدند. آنان در عین حال اعلام کردند که برای تأمین پاره ای مطالبات قوانین تازه ای تدوین خواهد شد. هیتلر برای مدت طولانی خود را خارج از رویدادهای این کارزار نگه داشت، ضمن اینکه احتمالاً آن را با دقت دنبال می کرد. زمانی او به این نتیجه رسید که روند وقایع بسیار فراتر از حد انتظار می رود : در ماه اوت او فعالان حزب نازی را منع کرد که خارج از دستورات دست به اقدام بزنند.

هنگامی که کنگره حزب در سپتامبر در نورنبرگ برگزار شد، آشوب پایان گرفته بود، اما اقدامی هم صورت نیافته بود. هیتلر بر این نظر بود که زمان تحرک و شتابی تازه فرا رسیده و دست کم باید بخشی از انتظارات سپاهیان را ارضا کند. از اینرو، او فوراً از کارشناسان سیاست ضدیهودی خواست تا لوایح مربوط به حقوق شهروندی و ازدواج را تهیه کنند که بلافاصله نیز در نشست فوق العاده مجلس به تصویب رسید. بر اساس این مصوبات ازدواج و رابطه جنسی میان یهودیان و آلمانی ها ممنوع اعلام شد و یهودیان شهروندان درجه دو محسوب شدند. هیتلر این قوانین را پاسخی به تحریم خارجی به رهبری یهودیان معرفی کرد. او از این قوانین به عنوان راه حلی سخن گفت که "شاید" پایه همزیستی میان یهودیان و آلمانی ها را بنا کند. او اضافه کرد که اگر کارزار یهودیان در داخل و خارج کشور ادامه یابد وضعیت موجود مورد بازبینی قرار خواهد گرفت. همه چیز در بی ثباتی بود : سرنوشت یهودیان آلمان تنها رو به بدی و وخامت می نهاد.

## سیاست مهاجرت

هیتلر همچنین تهدید کرده بود که در صورت تعلل دستگاه اداری "راه حل نهایی مسألهٔ یهود" را به حزب نازی خواهد سپرد.<sup>۱۶</sup> این سخن هشدار به دستگاه دولتی بود و نیز تقویت حزب نازی. با این حال، چنانکه روند رویدادهای بعدی نشان داد، او قصد نداشت که به هیچیک از این دو اردو بپیوندد. پس از تصویب قوانین، باید روشن می شد که آنها در مورد چه کسانی به اجرا گذاشته خواهند شد. مورد کسانی که چهار نسل از والدین شان یهودی بودند تردیدی بر نمی انگیخت. اما کسانی که یک، دو یا سه نسل از والدین شان یهودی بودند، چطور؟ آیا قوانین جدید ضد یهودی شامل آنان نیز می شد؟ پاسخ به این پرسش تا آن زمان ناروشن بود، اگر چه موضع حزب نازی در این مورد از دیرباز شناخته شده بود: هر فردی که حتی یکی از والدینش یهودی باشد، یهودی به شمار می رود. برخلاف ادارات و وزارتخانه ها که خواستار تعریف دقیق تر افراد یهودی بودند، حزب نازی افراد "دورگه" را به رسمیت نمی شناخت.

سندی که به گمان من تاکنون به آن اشاره نشده پرتو تازه ای بر انگیزه های هیتلر و نیز روش رهبری او می افکند. در ۲۵ سپتامبر ۱۹۳۵ جلسه ای به ریاست والتر گروس مسئول دفتر سیاست نژادی حزب نازی تشکیل شد. والتر گروس رهبران مناطق حوزهٔ تحت رهبری خود را به این جلسه فراخوانده بود تا تصمیم های هیتلر را در چارچوب اجرای قوانین نورنبرگ به اطلاع آنان برساند.<sup>۱۷</sup>

## هیتلر و یهودیان

گروس در سخنان مقدماتی اش یادآوری کرد که هدف سیاست رایش سوم پس راندن نفوذ یهودیان "به معنای جدا کردن یک جسم خارجی است." در ادامه او اقدام اشترايخر را شدیداً مورد انتقاد قرار داده بود: این اقدام، به گفته گروس، باعث شده بود که پیشوا "شخصاً" وارد عمل شده و تصمیمی را اعلام کند که نیازمند تغییر رویکرد حقیقی حزب بود. در واقع، هیتلر نظر مساعدی نسبت به رسمیت یافتن مقوله "دورگه ها" داشت که در آن نیمه یهودیان را جای می داد. در خصوص سرنوشت این افراد او سه راه حل ممکن را در نظر گرفته بود: (۱) فشار دولت برای اخراج یا مهاجرت آنان؛ (۲) عقیم کردن آنان و (۳) جذب و هضم آنان. "سیاست هیتلر مبتنی بر گزینش شر کم تر بود. او تصمیم گرفته بود که مسأله "دورگه ها" از طریق جذب آنان طی چند نسل حل شود.

به این ترتیب، هیتلر خلاف نقطه نظر حزب موضع گرفته بود. نکته جالب توجه در این بین توجیهی بود که او در دفاع از موضع اش ارایه داده بود. هدف او قدرتمند کردن آلمان و قرار دادنش در موضعی تهاجمی بود، به طوری که بتواند در مواجهه با آزمون‌های آینده سرنوشت خود را در دست بگیرد. هر آنچه که از تحقق این هدف جلوگیری می کرد، باید کنار گذاشته می شد. او مایل نبود که طیفی از افراد مُردد را در مورد هویت و تعلق شان بیافریند. گروس انگیزه دیگری را که جنبه اقتصادی داشت به این ملاحظه می افزود و شاخت گفته بود که قانونی سخت تر علیه یهودیان به زبان صادرات آلمان تمام خواهد شد. هیتلر نیز به

## سیاست مهاجرت

شکلی دیگر اظهار داشته بود که باید واقعیت ها را در نظر گرفت. از آنجا که او تجهیز و آمادگی نظامی کشور را در اولویت قرار داده بود، "مابقی امور باید تحت الشعاع این هدف قرار می گرفت."

افزون بر این، هیتلر تمایل خود را برای پایان دادن به جنبش تحریم اعلام کرده بود. باید به یهودیان امکان کار داده می شد تا دولت ناچار به تحمل هزینه های حمایتی آنان نگردد. به این ترتیب، طرد یهودیان از زندگی اقتصادی که با اصرار از سوی حزب نازی مطالبه شده بود به فرصتی دیگر موكول شد. از طرف دیگر، هیتلر تمایلی به تقویت صهیونیسم نداشت و مدافع طرح کوچاندن یهودیان به گسترده ترین شکل آن بود. گروس "بر پایه دستور ویژه پیشوا" اعلام می کرد که تصمیم های جدید - و در وهله اول تصمیم مربوط به "دورگه ها" - "تحرک تاکتیکی نبوده"، بلکه به معنای سمت گیری جدید و بنیادی است.

بر پایه این سند مشکل بتوان با این فکر مخالفت کرد که هیتلر در مورد هدف خود و نیز مراحل و اولویت های آن نظرگاه روشنی داشت. هدف او اخراج همه یهودیان از آلمان بود. پایان فعالیت اقتصادی آنان مرحله مهم بعدی را تشکیل می داد و هیتلر از نتایج آن نیز آگاه بود: فقیر شدن یهودیان که باعث تحمیل نگهداری آنان به رایش می شد. او همچنین از اولویت کار خود سخن گفته بود: سیاست ضدیهودی باید بر پایه امکان ها دنبال شود و باید مراقب بود که دنبال کردن این سیاست به زیان هدف اصلی که بازسازی قدرت ملی است تمام نشود. دلیل اینکه او معتدل ترین راه حل را در قبال "دورگه ها" انتخاب کرده بود، این

## هیتلر و یهودیان

بود که نسبت به پی آمدهای راه حل دیگر برای مردم آلمان، به ویژه برای نزدیکان این افراد آگاه بود. افزون بر این، هیتلر مطمئن بود که موقعیتش از استحکام کافی برخوردار است: دوره های موفقیت هیتلر را به اتخاذ راه حل های افراطی سوق نمی داد.

سندی که در بالا به آن اشاره شد تاییدی است بر همین نکته که برای سخن ما در اینجا بسیار روشنگر است. باز به گفته گروس، در همان حال که هیتلر از ادغام "دورگه ها" طرفداری می کرد، فوراً این نکته را نیز می افزود: "در صورتی که جنگ در تمام جبهه ها صورت بگیرد، او آماده مقابله با هر پی آمدی است." به بیان دیگر، در صورتی که در وضعیتی دشوار و ناامیدکننده قرار بگیرد، او قادر به تغییر تصمیم خود خواهد بود و در قبال "دورگه ها" همان سیاستی را اتخاذ خواهد کرد که به طریق اولی در مورد یهودیان به کار خواهد گرفت. "در صورت وقوع جنگ در تمام جبهه ها" او نه تدابیر خاص، که تدابیر افراطی اتخاذ خواهد نمود. می توان این نکته را هم از بیان تهدیدآمیز عبارت و هم از اشارات صریح گروس دریافت.

مسئله به این ترتیب حل شده به نظر می رسید. اما در واقع چنین نبود و رویدادهای بعدی روش رهبری پیشوا را روشن می ساخت. ۲۱ سپتامبر یعنی چند روز پس از برگزاری جلسه به ریاست گروس، هیتلر باید موضع خود را به بالاترین رهبران حزب ابلاغ می کرد. اما به جای ابلاغ تصمیمی که به گروس اعلام کرده بود و با وجود این که سخن او با نظر گروس همسو بود (آنهم با شناخت عمیق هیتلر از پرونده که باعث تعجب مسئول



## سیاست مهاجرت

پرونده یهودیان در وزارت کشور شده بود) هیتلر در جمع بندی اعلام کرد که هنوز نکاتی هست که نیازمند روشن شدن است و حل آنها را به حزب و وزارت کشور واگذار می کند<sup>۱۸</sup>.

کمی بعد از این دعوایی سخت و هولناک میان سران این دو نهاد در گرفت، هولناک چرا که سرنوشت ده ها هزار نفر به این مشاجره گره خورده بود. در حالی که وزارت کشور از راه حلی نزدیک به راه حل هیتلر دفاع می نمود، حزب نازی پس از آن که ناچار شده بود از معیار "یک چهارم یهودی" در تعیین یهودیت افراد (یعنی یهودی بودن یکی از اجداد فرد) چشم پبوشد، اکنون می‌خواست که دست کم نیمه یهودیان به عنوان یهودیان کامل شناخته شوند. افزون بر این، حزب نازی خواستار جدایی اجباری زوج های مختلط موجود و حتا عقیم کردن افراد در موارد مشکوک بود. جلسه ۵ نوامبر که برای حل مسأله با حضور هیتلر فراخوانده شده بود، به دستور وی لغو شد. در ۱۴ نوامبر او دستوری صادر کرد که در مجموع نظر وزارت کشور را تأمین می نمود: نیمه یهودیان آلمانی به شمار می روند، مگر آنکه با یک یهودی یا متعلق به دین یهودی ازدواج کرده باشند<sup>۱۹</sup>.

علت این که هیتلر اعلام تصمیم ۲۹ سپتامبر خود را به بعد موکول کرد، به احتمال بسیار قوی این بود که می دانست اعلام این تصمیم موجب ناخشنودی مسئولان ارشد حزب خواهد شد. گوبلز از جمله کسانی بود که بر او فشار می آورد تا در قبال مسأله موضعی سخت تر اتخاذ کند. پس از گفتگو با هیتلر بر سر مسأله یهود، او در یادداشت هایش به تاریخ اول اکتبر

## هیتلر و یهودیان

می‌نوشت: "در مورد مسأله بسیار بحث کردیم، اما، پیشوا هنوز مصمم نیست." در ۷ نوامبر، او می‌نوشت که پیشوا اکنون خواستار یک تصمیم‌گیری است، اما ظاهراً این تصمیم با تمایل گوبلز همسو نیست: او با تأسف اضافه می‌کرد که به یک سازش نیاز است. در ۱۵ نوامبر او اعلام می‌کند که تصمیم نهایی گرفته شده است. این تصمیم تأمین‌کنندهٔ میل گوبلز نبود، اما آرامش خاطر او را باعث می‌شد: "به نام خدا، صلح به این ترتیب حاکم شد."<sup>۲۰</sup>

رفتار هیتلر منحصر به فرد بود. فنّ او این بود که تصمیم‌گیری‌ها را به بعد موکول کند تا دو طرف پس از مجادلات طولانی با آسایش خاطر از مداخلهٔ او استقبال کنند. در این مورد مشخص می‌بینیم که پیش از آنکه هیتلر بخواهد از خلال رقابت میان بخش‌های مختلف حکومت تصمیم‌های افراطی تر اتخاذ کند، تمایل داشت تا با اتخاذ تاکتیکی اعتدالی معاونانش را به پذیرش نظری میانه روتر وادار کند. هیتلر سوار بر اوضاع بود: او می‌خواست رهبر حزب و دولت باشد، بی‌آنکه اسیر هیچ یک از آن دو شود. در نورنبرگ او به دستگاه دولتی هشدار داده بود، هر چند کمی بعد راه حل میانه روانهٔ آن را پذیرفته بود. او به حزب نازی نیز می‌فهماند که برغم تشویق و حمایت از آن، وی تنها کسی است که در مورد آهنگ و دامنهٔ سیاست ضدیهودی تصمیم می‌گیرد.<sup>۲۱</sup>

این سیاست ضدیهودی در مشغله‌های ذهنی هیتلر در این دوره جایگاه نسبتاً محدودی داشت. تلاش عمدهٔ وی متوجه

## سیاست مهاجرت

کسب آزادی عمل در اروپا و نیز قدرت نظامی بود که به او امکان اقدام کردن در زمان مقتضی را می داد. ادامه این روش با موفقیتی پیوسته همراه بود. پس از آنکه در مارس ۱۹۳۵ هیتلر نظام وظیفه عمومی را احیا کرد، در ژوئن همان سال با انگلستان یک قرارداد دریایی امضا نمود که هم در جبهه مخالفانش شکاف می انداخت و هم ظاهراً طرح ائتلافش را با لندن پیش می راند. کمی بعد، جنگ ائتوبی طرح های او را برای جلب ایتالیا تقویت نمود. در مارس ۱۹۳۶ با بهره گیری از اوضاع، هیتلر سپاهیان را وارد منطقه غیرنظامی راین کرد و در آنجا به سرعت مواضع مستحکمی ساخت که باید پشت جبهه او را در زمان اقدام در جبهه اتریش، چکسلواکی و یا لهستان تقویت می نمود.

در مورد بلندپروازی ها و رویاهای وی در زمینه سیاست خارجی، یادداشت های گوبلز که طی این دوره بسیار پراطلاع هستند تصویرهای متعددی ارائه می کنند : در این یادداشت ها موضوع های مهمی را که در سال های ۱۹۲۰ تعیین شده بود بازمی یابیم، از جمله ائتلاف با انگلستان، اشغال فضای حیاتی در شرق، کسب همژمونی در اروپا و نابودی پیمان صلح وستفالی<sup>۲۳</sup>. روحیه افراطی گذشته از نو ظاهر می شود : در نبرد آینده، آلمان یا پیروز خواهد شد یا از بین خواهد رفت<sup>۲۳</sup>. اما، در این دوره به ندرت از مسأله سیاست ضدیهودی، تدابیر مورد نظر برای آینده و اهداف نهایی صحبت می شد. گوبلز اشاره می کرد که پیشوا شدیداً مصمم بود که یهودیان را نه فقط از آلمان، بلکه از کل اروپا بیرون براند<sup>۲۴</sup>. این نخستین نشانه انگیزه ای است که در

## هیتلر و یهودیان

سال‌های بعد با قدرت تجلی یافت و از خلال موفقیت‌های به دست آمده به اثبات رسید.

تا آن زمان، هدف مسئولان حزبی و دولتی اخراج یهودیان از آلمان بود. حتا توافق شده بود که اخراج یهودیان احتمالاً "با اجبار"<sup>۳۵</sup> صورت بپذیرد. اما ویژگی روحیه نازی در مورد یهودیان این بود که اراده یک راه حل به بروز مسأله‌ای جدید می‌انجامید. اینکه یهودیان باید آلمان را ترک می‌کردند، امری ضروری بود، اما مهاجرت آنان به زیان منافع رایش تمام نمی‌شد؟ کوچاندن یهودیان به فلسطین مجادله‌های شدیدی میان بخش‌های مختلف حزب نازی و دولت برانگیخت. آیا باید به هر ترتیبی مهاجرت یهودیان را تشویق کرد یا مانع از تولد یک دولت یهودی در فلسطین شد؟ خود هیتلر با چنین معضلی روبرو بود. اگر چه او پیروزی را در همه زمین‌ها می‌خواست، اما از راه حل کوچاندن یهودیان پشتیبانی می‌کرد. در اوایل ۱۹۳۸، او رسماً تکرار کرده بود که طرفدار تشویق مهاجرت "به هر وسیله ممکن" است، یعنی حتا از ترغیب مهاجرت یهودیان به فلسطین طرفداری می‌کرد<sup>۳۶</sup>.

اگر چه هیتلر مدافع مهاجرت یهودیان بود، اما او در عین حال مایل بود که از آنان به عنوان گروگان نیز استفاده کند. آنچه وی را از نظر روحی تحریک می‌کرد استفاده از یهودیان به عنوان وسیله انتقامجویی بود. در ۴ فوریه ۱۹۳۶ یک جوان یهودی به نام داوید فرانکفورتر، فردی را به نام گوستلوف که مسئول آلمانی‌های نازی مقیم سوییس بود به قتل رساند. با توجه به نزدیک بودن

## سیاست مهاجرت

زمان گشایش بازی های المپیک زمستانی و نیز تدارک های مربوط به نظامی کردن دوباره منطقه راین، هیتلر به حزب دستور داد که از انجام هر اقدام و واکنشی پرهیز کند. همان طور که "هس" نیز در ابلاغیه اش برای بازداشتن نیروهایش از انجام هر اقدامی تاکید کرده: "امروز همانند گذشته تنها پیشوا در مورد سیاست مربوط به هر مورد خاص تصمیم می گیرد"<sup>۲۷</sup>. اما، چشم پوشی هیتلر از انتقامی فوری برای او بی هزینه نبود.

چند ماه بعد، هیتلر در یادداشتی به منظور تعیین اهداف نظامی کردن مجدد منطقه راین با توجه به قتل گوستلوف خواستار تصویب قانونی شد که به موجب آن همه یهودیان مسئول خشونت هایی شناخته شوند که توسط یکی از آنان علیه اقتصاد یا مردم آلمان صورت می گرفت. وزیر دادگستری در واکنش اظهار داشت که فکر اقدام تلافی جویانه جمعی خلاف قانون است و پیشنهاد کرد که راه حل جایگزین دیگری نظیر تدابیر مالیاتی جست وجو شود. هیتلر به پیشنهاد مالیات ویژه رضایت داد که میزان آن نیز باید هر سال و برای تشویق مهاجرت یهودیان تعیین می شد. اما، نکته جالب تر اینکه او دستور داد که تعیین این مالیات هر چه سریع تر صورت پذیرد به طوری که همزمان با پایان دادگاه قاتل گوستلوف اعلان رسمی شود<sup>۲۸</sup>.

هیتلر موضوع قتل گوستلوف را از یاد نبرده بود. فکر انتقامجویی در سر او قوی بود. مالیات ویژه باید مهاجرت یهودیان را ترغیب می کرد. اما، واضح است که هیتلر به ارزش تلافی جویانه این اقدام واقف بود. چنان که دیدیم، میان سیاست اخراج و سیاست

## هیتلر و یهودیان

عمل به مثل یا انتقامجویی که البته در این دوره پُر موفقیت در دستور کار نبود، از آغاز رابطه ای پرتنش اگر نه متناقض حاکم بود. نتیجه این تنش در عمل آشکار بود. اگر از همان آغاز هیتلر با تمام قدرت از مهاجرت یهودیان پشتیبانی کرده بود، به نتایج مهمی دست می یافت. اما، او باید در عین حال تمایل عمیقاً انتقامجویانه خود را ارضا می کرد. وی که به این ترتیب میان دو گرایش متضاد گرفتار شده بود، با رفتار خود توسعه نامنظم سیاست ضدیهودی رژیم نازی را تشویق می کرد.

سال ۱۹۳۸ از بسیاری جهات سال چرخش مهمی بود. طرد یهودیان از زندگی اقتصادی که در زبان نازی "آریایی کردن" نام گرفته بود می رفت تا در دستور کار قرار بگیرد و به این ترتیب رضایت خاطر اعضای حزب را تأمین کند. در پی این اقدام، نوبت به سیاست کوچاندن گسترده دولتی رسید. همزمان سیاست سرکوب نیز با استفاده از خشن ترین روش ها چرخشی تازه یافت و به خروج یهودیان شتاب بخشید. الحاق اتریش، سپس بازپس گرفتن منطقه "سودت" که در واقع از سوی قدرت های غربی در مونیخ تسلیم هیتلر شد تا حدودی وزن ملاحظات سیاست بین المللی را که تا آن زمان نقش ترمز را ایفا می کرد کاهش داد.

بلافاصله پس از الحاق اتریش اقدام های ضدیهودی در این کشور شدت گرفت. همانند دیگر سرزمین های الحاق شده، رژیم نازی در مقایسه با رایش سیاست شدیدتری را علیه یهودیان اتریش به کار گرفت. این دوره دگرگونی فرصت انجام

## سیاست مهاجرت

سیاست هایی بود که می توانست در مرحله بعد به کل رایش تعمیم یابد. بلافاصله پس از الحاق اتریش، فضای نسل کشی بر وین حاکم شد که در آن تمرکز بیشترین شمار یهودیان با سنت دیرین یهودی ستیزی توأم بود. نمایش تحقیر صدها هزار انسان غیرانسانی ترین صحنه های سده بیستم را عرضه می کرد. بی شماری از اقدام های خشونت بار صورت گرفت و صدها خانه غارت شد. در سیزدهم و چهاردهم مارس نوبت پلیس بود تا اموال یهودیان را غارت کند. به دستور هیتلر نفیس ترین و زیباترین اشیاء باید به برلن منتقل می شد.<sup>۳۹</sup>

۲۶ مارس ۱۹۳۸ در وین، گورینگ که مسئول برنامه چهار ساله و متولی اقتصاد آلمان بود، ضمن در دستور کار قرار دادن طرح آریایی کردن، تصریح نمود که این طرح باید "با تأمل و به طور هدفمند دنبال شود."<sup>۴۰</sup> تلاش او بیهوده ماند: در ماه های بعد، طرح آریایی کردن که هنوز در اصل طرحی "داوطلبانه" به شمار می رفت در اتریش شکل دزدی و غصب حیرت انگیز اموال را به خود گرفت. فشارهای بسیار باعث شد که یهودیان اموال خود را به کمترین قیمت بفروشند و راه هجرت را در پیش بگیرند. برای نخستین بار اقدام نازی ها تا به کارگیری روش خاصی از اخراج پیش رفت. در پایان ماه مارس، پلیس یهودیان بورگنلند را از مرز مجارستان بیرون کرد بی آنکه بتوانند دارایی های شان را با خود ببرند.<sup>۴۱</sup>

همچنین در وین شیوه مهاجرتی که آیشمن، از متخصصان مسأله یهود در سرویس های مخفی، ابداع کرده بود، به کار

## هیتلر و یهودیان

گرفته شد. او نمایندگان مربوط به سرویس های مهاجرت را در ساختمانی متمرکز کرده بود و یهودیان باید از آن با یک رواید و جیب تقریباً خالی بیرون می آمدند. اگر چه غالب کشورها مبالغی ارز برای صدور رواید مطالبه می کردند، آئشمن یهودیان ثروتمند را ناچار کرد تا بخشی از پول های خود را به مهاجرت یهودیان فقیر اختصاص دهند. ضبط این پول ها در واقع دوجانبه بود : زیرا ارزهای مورد نیاز را انجمن های همیاری یهودیان خارجی می پرداختند و آئشمن آنها را به قیمتی بالاتر به یهودیان می فروخت.

در این اثنا حکومت رایش طرح آریایی کردن را در دستور کار گذاشته بود. از پاییز قبل، به موجب یک رشته تدابیر، فعالیت های اقتصادی یهودیان محدود شده بود. در آوریل ۱۹۳۸، یهودیان ناچار شدند همه دارایی های خود را به دولت اعلام کنند. اما، انتخاب یک روش در هاله ای از ابهام باقی مانده بود : آیا باید یهودیان را با حکم حکومتی مجازات کرد یا با تدابیر مالیاتی ترغیب شان نمود؟ در ماه آوریل هیتلر از نو فکر مالیات ویژه را که هنوز به اجرا در نیامده بود مطرح کرد. او تکرار نمود که نرخ متغیر مالیات ها را باید به عنوان مجازات یهودیان محسوب کرد در صورتی که آنان به عنوان "دشمنان مردم"<sup>۳۳</sup> رفتار کنند. نمی توان گفت که هیتلر آریایی کردن سریع یا اخراج فوری یهودیان را در سر داشت.

بار دیگر این طرح به بایگانی سپرده شد. دیوانسالاری وزارتخانه ها در آن زمان سرگرم بررسی وسایل تحقق آریایی کردن بود. در ماه ژوئن، وزارت کشور طی یادداشتی برای



## سیاست مهاجرت

نخستین بار طرح کلی را ارایه کرد که از یهودیان می خواست تا بنگاه ها و شرکت های خود را بفروشند و در ازای آن سهام دولتی دریافت کنند. وزیر اقتصاد و شاخه به عنوان رییس بانک مرکزی رایش فوراً با این طرح مخالفت کردند. آنان نسبت به آثار آریایی کردن سریع بر اقتصاد کشور بیمناک بودند، مضاف بر اینکه خطر به اجرا در آمدن این طرح تبدیل یهودیان به پرولترهای فقیری بود که دولت را ناگزیر می کرد تا حمایت از آنان را برعهده بگیرد. آنان ترجیح می دادند که طرح آریایی کردن طی چند سال صورت بپذیرد. در ۱۴ اکتبر جلسه هیئت وزیران به ریاست گورینگ برگزار شد و طی آن تصمیم طرد یهودیان از زندگی اقتصادی بار دیگر به نایب رسید. با این حال، هنوز پیشرفت مشخصی در این زمینه صورت نگرفته بود. از این زمان، یهودیان به یک مسأله تبدیل شدند. گورینگ مخالف بود که ارزشهای نادر رایش صرف مهاجرت یهودیان با باقی مانده اموال شان شود. او در نظر داشت که یهودیان را در مناطق تحت الحفظ یا "گتوها" متمرکز کند و آنان را به انجام کارهای عام المنفعه بگمارد<sup>۳۳</sup>.

در حالی که طرح آریایی کردن به زحمت در مجاری پیچیده دستگاه اداری پیش می رفت، تب تازه ای از اواخر بهار اعضای حزب نازی را فراگرفت. بار دیگر گوبلز در صف مقدم قرار گرفته بود. با مشاهده تحرک جدید، گوبلز می کوشید جنبش به وجود آمده را به سوی هدفی افراطی سوق دهد. این بار او قصد داشت یهودیان را از برلن اخراج کند. برای این منظور، او به جای روند قانونی مسیر آزار پلیسی را برگزید<sup>۳۴</sup>، هر چند نتیجه اقدام همان

## هیتلر و یهودیان

نشد که انتظار می رفت. بر خلاف دستور وی غارت و رفتارهای خشونت آمیز بالا گرفت. در پشتیبانی از این اقدام، پلیس ۱۵۰۰ یهودی را که دارای سوابق قضایی بودند یا مرتکب جرایم کوچکی شده بودند، دستگیر نمود. گوبلز تنها یک تسکین خاطر داشت. او در ۲۵ ژوئیه، پس از گفتگو با هیتلر، در یادداشت هایش تصریح می کرد که پیشوا عمل او را در برلن تایید کرده بود و اینکه انتقادهای جرایم خارجی اهمیت چندانی نداشت: مهم این بود که یهودیان اخراج شوند. تا ده سال دیگر باید آنان را از آلمان بیرون کرد. اما، "فعلاً می خواهیم به عنوان گرو یهودیان را در اینجا نگه داریم"<sup>۲۵</sup>. تنش میان دو وجه رویکرد هیتلر در اینجا به وضوح آشکار می شود.

در تابستان ۱۹۳۸، همه رهبران رژیم با این فکر موافق بودند که باید مرحله تازه ای از سیاست ضدیهودی آغاز می شد. اما، چنانکه دیدیم، هیچ تصمیم مشخصی گرفته نشده بود. خود هیتلر هیچ عجله ای از خود نشان نمی داد. واقعیت این است که مشکلات دیگر سخت او را به خود مشغول کرده بود: بحران چکسلواکی رو به توسعه بود. پس از پیروزی مونیخ او با شمار بیشتری از یهودیان مواجه شده بود و می کوشید تا حد ممکن خود را از قید آنان آزاد کند. به همین خاطر از رینتروپ خواست تا امکان اخراج ۲۷۰۰۰ یهودی چکسلواکی مقیم وین را بررسی کند. گشتاپو یهودیانی را که در منطقه ضمیمه شده "سودت" زندگی می کردند با خشونت به سمت چکسلواکی راند که البته

## سیاست مهاجرت

از پذیرفتن آنان سر باز زد. سرانجام پس از سرگردانی های بسیار کشورهای دیگر آنان را پذیرفتند.

این تنها تمرین کوچکی بود از آنچه می رفت بر سر یهودیان لهستان بیاید. سیاست مهاجرت اجباری ای که از سوی رایش در اتریش دنبال می شد باعث بسته شدن مرزهای کشورهای همسایه شد که در آنها موج یهودی ستیزی بالا گرفته بود. اما، لهستان به این بسنده نکرد. در اوایل اکتبر دولت لهستان اعلام کرد که گذرنامه های شهروندانی که در خارج زندگی می کنند باید تا پایان همان ماه روادید تازه دریافت کنند و برای کسانی که بیش از پنج سال خارج از لهستان ساکن بوده اند روادیدی صادر نخواهد شد. هدف از این اقدام جلوگیری از بازگرداندن لهستانی‌های یهودی ساکن آلمان به کشورشان بود. این عمل، ده ها هزار بی سرزمین را روی دست مقام های نازی می‌گذاشت که اخراج شان کار ساده ای نبود. پیش از پایان ماه بین یازده تا بیست هزار یهودی لهستانی در بدترین شرایط دستگیر و روانه مرز لهستان شدند. مقام های لهستان از پذیرش شهروندان خود سرباز می زدند و تنها در نتیجه مذاکرات طولانی میان دو طرف توافق حاصل شد. آلمان موفق شد که خود را از قید بیشترین بخش از افراد "نامطلوبش"<sup>۳۶</sup> آزاد کند.

چند روز بعد در هفتم نوامبر، یک جوان یهودی لهستانی به نام هرشل گرینزیان که خانواده اش به یک اردوگاه اجباری منتقل شده بود، سوءقصدی علیه یک دیپلمات آلمانی در پاریس انجام داد. قربانی این سوءقصد دو روز بعد در نتیجه جراحاتش مُرد.

## هیتلر و یهودیان

مقام های نازی هنگامی از این واقعه با خبر شدند که در مونیخ همانند هر سال مراسم یادبود کودتای ۱۹۲۳ را برگزار می کردند. پس از گفتگو با هیتلر، گوبلز در سخنرانی خود این پیام را رساند که پاسخ این حمله یهودیان علیه رایش موحی از ترور خواهد بود. در همان شب کشتاری باورنکردنی که اروپای غربی طی سده ها به خود ندیده بود، به راه افتاد. در این کشتار صد نفر کشته و هزاران خانه و صدها کنیسه نابود شدند. پلیس نزدیک سی هزار یهودی ممتول را بازداشت و روانه اردوگاه اجباری کرد. تقریباً دو هزار تن از این افراد در اردوگاه جان سپردند و بقیه آزاد شدند.

در مورد دستورهای دقیق هیتلر به گوبلز، ابهام به قوت خود باقی است. بر اساس نتایج تحقیق دادگاه حزب نازی، به نظر می رسد که او انجام تظاهرات خودجوش را مجاز دانسته بود. قرار نبود که حزب آن را تدارک ببیند یا رهبری کند. در سخنرانی اش، گوبلز اظهار داشت که وظیفه حزب سازماندهی مخفیانه این تظاهرات بوده است<sup>۳۷</sup>. اگر هیتلر چاره ای جز تایید اقدام های تلافی جویانه نداشته است، ظاهراً از دامنه ویرانی ها غافلگیر شده بود و مدتی بعد به نتایج آن پی برد. مردم آلمان کشتار را تایید نکردند. در خارج این کشتار به شدت محکوم شد. حتا رهبران نازی از حمله گورینگ و هیملر این اقدام را مورد انتقاد قرار دادند. در هر حال، هیتلر از گوبلز پشتیبانی کرد که نتوانسته بود چنانکه انتظار داشت از این اقدام بهره برداری لازم را بکند. مناسبات گوبلز با پیشوا که در گذشته قدری با تنش آمیخته شده بود، در دو سه سال کمتر با تنش همراه بود. از این رویداد،

## سیاست مهاجرت

خود هیتلر این نتیجه را گرفت که دیگر در خود آلمان خشونت علنی علیه یهودیان صورت نخواهد گرفت. چه در شروع جنگ، چه در سپتامبر ۱۹۴۱، هنگامی که حمل ستاره زرد توسط یهودیان اجباری اعلام شد، او دستورهای اکیدی برای پیشگیری از هر نوع حادثه صادر کرده بود.

پس از اتفاقات "شب کریستال" دیگر ممکن نبود که حل "مسأله یهود" را به بعد موکول کرد. در ۱۲ نوامبر جلسه هیئت وزیران به ریاست گورینگ برگزار شد. در این جلسه گورینگ اعلام کرد: بر اساس اختیاراتی که از سوی پیتسوا به او داده شده، باید اکنون چون تنی واحد مسأله یهود را در مشت بگیریم و به هر نحوی برایش "راه حلی بیابیم"<sup>۲۸</sup>. خلاصه ای که او از تحولات ماه های قبل ارایه داد فقدان انسجام و تداوم در سیاست رژیم را به نمایش می گذاشت. "طرح های زیبایی" برای آریایی کردن اقتصاد تهیه شده بود، اما، با تعلل و کندی بسیار به اجرا درمی آمد. سپس تظاهرات برلن درگرفته بود و اتخاذ تصمیم های بزرگ در دستور کار قرار گرفته بود، ولی بار دیگر هیچ اتفاقی نیافتاد. و در آخر واقعه قتل پاریس و پی آمدهایش روی داد و "اکنون باید کاری کرد."

گورینگ نخست از تصمیم های جدید برای از بین بردن پی آمدهای "شب کریستال" سخن گفت. شرکت های بیمه باید قروض پلیس را به یهودیان می پرداختند، اما پولی که برای جبران خسارات پرداخت می شد به صندوق دولت می رفت. با این حال، یهودیان باید هزینه زیان هایی را که مالکانشان متحمل

## هیتلر و یهودیان

شده بودند، می پرداختند. آنان همچنین ناگزیر از پرداخت مالیاتی استثنایی به ارزش یک میلیارد مارک بودند. با تخصیص این پول به تولیدهای نظامی، دولت نهایت بهره برداری را از این موضوع می‌کرد. گورینگ سپس اعلام کرد که از آن پس یهودیان از زندگی اقتصادی حذف می‌شدند و در ازای این حذف وجوهی در شکل سهام به آنان پرداخت می‌شد که تنها ادامه زندگی را برای آنان میسر می‌ساخت. می‌ماند مسأله ای دیگر که البته مشغله ذهنی گورینگ نبود، ولی هایدریش آن را مطرح کرد و آن خروج یهودیان از آلمان بود، به ویژه "زباله‌هایی" که وسیله و امکان مهاجرت نداشتند.

هایدریش به حاضران در جلسه شیوه به کار گرفته شده در اتریش را توضیح داد که به مهاجرت ۵۰۰۰۰ یهودی منجر شده بود، در حالی که در همین دوره تنها ۱۹۰۰۰ یهودی آلمان مهاجرت کرده بودند. ظاهراً گورینگ از سیستم آیشمن مطلع نبود. اما نگران بود که در نتیجه این مهاجرت‌ها مبالغ مهمی ارز از دست بدهد. پاسخ هایدریش اطمینان خاطر او را جلب کرد: هزینه یهودیان را ارزهایی که به آنان تعلق می‌گرفت، تأمین می‌کرد. یعنی اینکه آنان تا بیشترین حد ممکن از اموال و دارایی‌هایشان محروم می‌شدند. گورینگ پیشنهاد هایدریش را برای ایجاد مرکزی در آلمان پذیرفت که هدفش تحریک مهاجرت یهودیان بر اساس الگوی وین بود. به اعتقاد هایدریش این مرکز طی هشت تا ده سال خروج همه یهودیان آلمان را میسر می‌ساخت.

## سیاست مهاجرت

همان طور که گورینگ در جلسه ۵ دسامبر فرمانداران ایالت ها اعلام کرد، تصمیم های جلسه ۱۲ نوامبر به تایید هیتلر رسید. طرح آریایی کردن، نخست شامل بنگاه های اقتصادی و سپس املاک می شد. یهودیان می توانستند اجناس مورد نیاز خود را از فروشگاه های آلمانی خریداری کنند. و در آخر ابتدا می بایست فقیرترین یهودیان را به مهاجرت ناچار کرد. در مورد یهودیانی که در آلمان می ماندند، هیتلر با حمل نشان توسط آنان، به طوری که هایدریش پیشنهاد کرده بود، مخالفت کرد<sup>۳۹</sup>. او در توضیح تصمیم خود می گفت که حمل نشان متمایزکننده، یهودیان را در معرض خشونت های دیگر قرار می داد و آنان را برای تأمین آذوقه با مشکل روبرو می ساخت<sup>۴۰</sup>.

در مورد دیگر پیشنهادهای گویلز و هایدریش مبنی بر حذف یهودیان از زندگی اجتماعی و جدا کردنشان از آلمانی ها، هیتلر تصمیمی نگرفته بود. ظاهراً در پایان ماه نوامبر گورینگ موفق شد با اصرار بسیار هیتلر را به اتخاذ تصمیم وادارد. هیتلر با ایجاد "گتوها" مخالفت کرده بود: باید به تدریج یهودیان در ساختمان های جداگانه جمع می شدند. استفاده از واگن های رستوران و واگن های مجهز به تخت خواب در قطارها برای یهودیان ممنوع اعلام شد. اما، دسترسی به وسایل نقلیه و اماکن عمومی همچنان برایشان مجاز بود. کارمندان یهودی اخراج شده، همچنان حقوق بازنشستگی خود را دریافت می کردند و اداره تأمین اجتماعی یهودیان باید به کار خود ادامه می داد تا از تحمیل مخارج درمان یهودیان به دولت جلوگیری می شد. از نو

## هیتلر و یهودیان

هیتلر در عین مخالفت با پیشنهادهای افراطی گوبلز و هایدریش مستقلاً تصمیم‌گیری کرده بود، هر چند تصمیم‌های او در همان جهتی که آنان می‌خواستند میل می‌کرد<sup>۴۱</sup>.

وقایع "شب کریستال" به سیاست ضدیهودی شتابی قوی بخشید. در نتیجه این رویدادها، در مورد طرح آریایی کردن اقتصاد تصمیم‌هایی گرفته شد که در ماه‌های بعد به اجرا درآمد. برای نخستین بار مهاجرت یهودیان با توجه جدی روبرو و به نحوی متمرکز و دقیق هدایت و سازماندهی شد. در ۲۴ ژانویه ۱۹۳۹، گورینگ به هایدریش اختیار داد که همانند تجربه وین مرکزی برای مهاجرت یهودیان دایر کند و شخصاً هدایت آن را در دست بگیرد، به طوری که آلمان را از "وجود یهودیان آزاد سازد". برای هایدریش، این اقدام یک پیروزی محسوب می‌شد که به این ترتیب سیاست ضدیهودی رژیم را کم‌کم در دستان خود متمرکز می‌کرد. طی دو سال او کوشید با استفاده از همه وسایل مهاجرت یهودیان را تشویق کند و برای این منظور حتا از مهاجرت غیرقانونی یهودیان که توسط صهیونیست‌ها به قصد فلسطین سازماندهی می‌شد، پشتیبانی کرد.

هیتلر عزم خود را جزم کرده بود تا خروج یهودیان را از آلمان به هدف سیاسی فوری تبدیل کند، خاصه اینکه او زمانی این تصمیم را گرفته بود که مهاجرت بیش از گذشته با مشکل روبرو شده بود، به ویژه برای آن دسته از افرادی که همانند یهودیان آلمان باید بیشترین منابع خود را از دست می‌دادند. با این حال، این امر مانع از آن نشد که او مصممانه این هدف خود را



## سیاست مهاجرت

دنبال‌کند. در اوایل ۱۹۳۹، برای تسهیل مهاجرت یهودیان او حتا به ساخت اجازه داد تا به همراه کشورهای غربی راهی برای انتقال اموال یهودیان به خارج جست و جو کند. مذاکرات توسط نماینده گورینگ دنبال و به عقد یک توافق منتهی شد، اما شروع جنگ مانع از اجرای این طرح گشت<sup>۴۲</sup>. در حالی که بین ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷، صد و سی هزار یهودی آلمان را ترک کرده و از این تعداد تقریباً چهل هزار نفر به فلسطین مهاجرت کرده بودند، صد و هیجده هزار نفر دیگر برغم شرایط دشوارتر از آلمان خارج شدند. به این ارقام باید مهاجرت یهودیان اتریش پس از الحاق این کشور را اضافه کرد : از ماه می ۱۹۳۸ تا سپتامبر ۱۹۳۹، کمی بیش از صد هزار نفر خاک این کشور را ترک کردند<sup>۴۳</sup>.

همزمان با "آزاد کردن آلمان از وجود یهودیان"، هیتلر می‌کوشید به مسأله یهود بُعدی اروپایی دهد. در نوامبر ۱۹۳۷، او به گوبلز گفته بود : یهودیان باید روزی اروپا را نیز ترک کنند. او این سخن را در ۲۴ نوامبر ۱۹۳۷ به "پی رو"، وزیر دفاع و اقتصاد آفریقای جنوبی هم گفته بود: "[...] یهودیان روزی از صحنه اروپا پاک خواهند شد."<sup>۴۴</sup> هیتلر همواره تاکید کرده بود که از نگاه او مسأله یهود، مسأله ای صرفاً آلمانی نیست. از پاییز ۱۹۳۸، او مسأله یهود را به موضوع سیاست بین المللی تبدیل کرد. از نظر او مسأله یهود از جمله وسایلی بود که می توانست با اتکا به آن صف بندی های سیاسی و دیپلماتیک را پدید آورده یا تحکیم کند. به این وسیله، هیتلر در واقع مهاجرت یهودیان را قابل پذیرش می‌کرد. یهودیان کمتر از گذشته گروگان های او محسوب

## هیتلر و یهودیان

می‌شدند. از این پس هیتلر به حد کافی خود را آنقدر قدرتمند احساس می‌کرد تا از چنین اهرمی چشم‌پوشی کند. اما او نمی‌توانست از جست‌وجوی راه حلی گسترده برای منفعل کردن یهودیان اروپا چشم‌پوشد.

پیشتر در ۲۰ سپتامبر هیتلر به سفیر لهستان، لیبسکی، گفته بود که آلمان مایل است مسئله یهود را در توافق با دیگر کشورها نظیر لهستان، مجارستان و شاید رومانی حل کند و افزود که او در فکر انتقال یهودیان به یک مستعمره است. در پاسخ، لیبسکی گفته بود که اگر هیتلر قادر به یافتن راه حلی برای این مسئله باشد، لهستانی‌ها برای او یک بنای یادبود در ورشو خواهند ساخت<sup>۴۵</sup>. آیا در این زمان هیتلر راه حلی نظیر ماداگاسکار را در سر داشت؟ ظاهراً آری. اگر به سخنان گورینگ در جلسه ۱۲ نوامبر استناد کنیم: هیتلر در ۹ نوامبر به او گفته بود که قصد دارد برای حل مسئله یهود در سطح بین‌المللی به دیگر کشورها رجوع کند و در این ارتباط او به راه حل ماداگاسکار اشاره کرده بود. بنابراین، موضوع انتقال یهودی‌های اروپا به سرزمینی دور دست از همین دوره در محافل رهبری حزب به بحث گذاشته شده بود. در ۱۲ نوامبر، گورینگ امکان دیگری را پیشنهاد کرده بود. یهودیان ثروتمند می‌توانند سرزمینی را در آمریکای شمالی یا در کانادا بخرند تا برادران هم‌نژاد خود را در آن مستقر کنند.

با طرح مسئله در سطح بین‌المللی، هیتلر با وضعی مساعد روبرو می‌شد. رومانی و لهستان ابراز تمایل کرده بودند تا

## سیاست مهاجرت

سرزمینی برای اسکان یهودیان خود پیدا کنند. خود روزولت نیز برای ایجاد سرزمینی یهودی در آنگولا میانجیگری کرده بود.<sup>۴۶</sup> در ژانویه ۱۹۳۹، هیتلر این مسأله را در جریان گفتگوهایش با رهبران اروپای شرقی به طور مبسوطی طرح کرده بود. ظاهراً او می‌کوشید تا دیگر کشورها را به دنباله روی از سرمشق خود یا پیوستن به این جنگ مقدس ترغیب کند. همان طور که به "پی‌رو" وزیر اقتصاد و دفاع آفریقای جنوبی گفته بود او یهودی ستیزی اش را صادر می‌کرد. در ۵ ژانویه، هیتلر به وزیر امور خارجه لهستان، بک، گفت که طرفدار اسکان یهودیان در سرزمینی دور دست است. او همچنین افزود: در صورتی که قدرت های غربی در مورد مطالبه های استعماری او تفاهم بیشتری نشان بدهند، چه بسا خود او سرزمینی را در آفریقا در اختیار یهودیان بگذارد.<sup>۴۷</sup>

هیتلر به کشورهای تحت نفوذش فشار می‌آورد تا با پیروی از سرمشق آلمان مبارزه با یهودیان را آغاز کنند. در ۲۱ ژانویه، او به وزیر امور خارجه چک، چوالکوفسکی، اعلام کرده بود که یهودیان در رایش "نابود" خواهند شد. او گفته بود که در ۹ نوامبر ۱۹۱۸، یهودیان طور دیگری رفتار نکرده بودند و انتقام این روز گرفته خواهد شد. در اینجا مقصود هیتلر نابودی یهودیان به عنوان یک جامعه ساکن در آلمان بود و نه نابودی فیزیکی آنان. در واقع، هیتلر به مخاطب خود پیشنهاد کرد که دولت های ضدیهود، یهودیان خود را به مکانی از جهان منتقل کنند و کشورهای آنگلوساکسون را نیز که دائماً از اصول انساندوستانه دم می‌زنند

## هیتلر و یهودیان

ناچار سازند که یا از یهودیان نگهداری کنند یا مرگ آنان بر وجدانشان سنگینی کند.<sup>۴۸</sup> این فکر بار دیگر مطرح شد: هیتلر قصد نداشت کمترین فداکاری برای یهودیان از خود نشان بدهد. راه حل مطلوب برای او این بود که یهودیان را به خارج از اروپا منتقل کند بی آنکه در مورد سرنوشت و به ویژه نگهداری آنان دلوپسی داشته باشد.

سخنرانی که او در ۳۰ ژانویه ۱۹۳۹ در مقابل رایشستاگ ایراد کرد، ادامه کارزاری بود که از پاییز قبل آغاز کرده بود.<sup>۴۹</sup> او اعلام کرد که یهودیان در کل جهان دشمنان ناسیونال سوسیالیسم هستند. هیچ نیروی خارجی نمی تواند تاثیری بر حل مسأله یهود در آلمان بگذارد: یهودیان باید آلمان را به همان نحوی ترک کنند که به آن وارد شده بودند. اما، ترک آلمان توسط یهودیان، بمنزله حل "مسأله یهود" نبود. هیتلر مسأله یهود را به عنوان مسأله ای اروپایی معرفی می کرد که بدون حل آن اروپا نمی توانست "روی آرامش را ببیند". او می افزود که چه بسا این زمینه تفاهم کشورهای باشد که در آن وقت نظرات متفاوتی داشتند. در هر حال، در جهان فضا به اندازه کافی برای آبادی سازی وجود داشت و وقت آن نیز رسیده بود که یهودیان به زندگی انگلی خود پایان می دادند: آنان نیز باید همانند دیگر مردمان با دستان خود کار کنند، در غیر این صورت دیر یا زود در معرض "بحرانی در ابعادی غیرقابل تصور" قرار خواهند گرفت.

در ادامه هیتلر اعلام کرد که در گذشته غالباً "پیامروار" عمل کرده بود و سخنان پیامبرانه اش با تمسخر روبرو شده بود.

## سیاست مهاجرت

یهودیان نیز به ویژه به او خندیده بودند، زمانی که او گفته بود روزی به قدرت خواهد رسید و در آن روز "مسأله یهود را همچون دیگر مسائل" حل خواهد کرد. او بار دیگر می خواست در نقش پیامبر ظاهر شود: اگر یهودیت بین المللی در اروپا و خارج از اروپا بخواهد بار دیگر مردمان را به جنگی جهانی وادار کند، نتیجه کار نه بلشویزه شدن جهان و پیروزی یهودیان، که نابودی نژاد یهودی در اروپا خواهد بود.<sup>۵۰</sup>

در مورد معنای این تهدید تردیدی روا نیست. هیتلر نابودی فیزیکی یهودیان را در سر داشت. در واقع، او از راه حل دیگری - اسکان و استقرار یهودیان در سرزمینی دور دست - سخن گفته بود. تهدید نابودی یهودیان مشروط بود. یعنی مشروط به وقوع جنگی جهانی بود: وضعیتی که طرح او را در معرض تهدید، اگر نه شکست کامل قرار می داد. ممکن بود در نهایت همه چیز به زیان او تمام می شد، اما بهای آن را فوراً یهودیان اروپا - یعنی اکثریت یهودیان - باید می پرداختند: یهودیان در قید حیات نخواهند بود تا از شکست وی سرمست شوند و طعم پیروزی خود را بچشند. نکته گویا در سخنرانی هیتلر این است که سیاست آمریکا را هدف حمله قرار داد. او در سخنان پیامبرانه اش یهودیان آمریکا را یهودیان "خارج از اروپا" می نامید. تجربه ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ همواره با صراحت و شدت در ذهن او زنده بود: زمانی جنگ جهانی خواهد شد که ایالات متحده آمریکا در آن شرکت کند.<sup>۵۱</sup>

## هیتلر و یهودیان

سیاستی که هیتلر با تغییر جهت ۱۹۳۹ در قبال یهودیان در سر داشت عناصر متعددی را دربرمی گرفت. "مسأله یهود" در آلمان از طریق مهاجرت اجباری در حال حل شدن بود. همزمان در سطح اروپا این مسأله مطرح و راه حلی برای آن ارایه شده بود : اسکان یهودیان اروپا در سرزمینی دوردست یا از طریق اقدامی هماهنگ یا به وسیله اقدام یک جانبه آلمان نازی در صورتی که البته قادر به انجام آن باشد. در این موقع، راه حل تشکیل یک "منطقه محصوره" یهودی صراحتاً مطرح شد : روزنبرگ در همین دوره این راه حل را ارایه داد و در بخشنامه درونی وزارت امور خارجه نیز به آن اشاره شد<sup>۵۲</sup>. این همه پیش از پیروزی های بزرگ آلمان و استقرار سلطه نازی در اروپا پدیدار شد. و سرانجام آخرین عنصر سیاست هیتلر در قبال یهودیان فرضیه شکست و اعلام قتل عام یهودیان بود.

هیتلر علناً از عزم خود صحبت می کرد. چنانکه در کنگره نورنبرگ در سال ۱۹۳۶ گفته بود، او خود را به عنوان پیامبر معرفی می کرد. موفقیت های پی درپی این اعتقاد را در او تقویت می کرد که مأموریتی تاریخی را بر دوش دارد. با این حال، شیخ شکست ذهن او را آسوده نمی گذاشت. او می دانست که دوره آزمون های سخت، تازه آغاز شده بود. با اعلام عزم و اراده باطنی اش، هیتلر در واقع شور دیگری می یافت و به خود قوت قلب می داد. و در آخر او به این ترتیب به دشمن هشدار می داد : او به یهودیان جهان هشدار می داد که مانع پیشروی پیروزمندانه رایش نگردند. در سخنرانی ۱۹۳۹، همانند اظهاراتش

## سیاست مهاجرت

خطاب به گروس در پاییز ۱۹۳۵، می گفت که در صورت شکست راه حل "معتدل" فوراً به انتقامجویی بدل خواهد شد.

طی شش سال، رژیم نازی راه نسبتاً طولانی را در سیاست ضدیهودی اش دنبال کرده بود، هر چند این راه را به نحوی آشفته و جسته گریخته طی نموده بود. چنان که دیدیم، هیتلر بر اوضاع مسلط بود. او نه فاقد هدف بود و نه بی بهره از قدرت تصمیم‌گیری. اما رفتار او بر حسب اینکه سیاستی ضدیهودی را دنبال می کرد یا سیاست خارجی، تغییر می یافت. یک جا حضوری قوی و رهبری مداوم را در خدمت اهداف دقیقاً تعریف شده به نمایش می گذاشت. اما، در جای دیگر هیتلر برغم توجه پیگیرانه و جهت‌گیری کلی روشن، در هدایت امور نوساناتی از خود بروز می داد که باعث تشویق ابتکار عمل از سوی معاونانش می شد و به این ترتیب به خودانگیختگی و حرکات خودبخودی مجال می داد و در چنین حالتی عملیات خیابانی نقش موتور محرک را ایفا می کرد.

قدر مسلم هیتلر ناچار بود که در سیاست ضدیهودی خود محدودیت‌ها و جبرهای بیرونی و درونی را مورد ملاحظه قرار دهد. اما همین امر در مورد سیاست خارجی او نیز صادق بود. رفتار او ریشه در اولویتی داشت که برای احیای قدرت ملی قائل شده بود و نیز در تناقض‌ها و تنش‌های درونی که بعضاً باعث می شد معاونانش فرصت ایفای نقش بیابند. پس از قدرت‌گیری، مبارزه با یهودیان تنها عرصه کارزار حزب نازی به شمار می رفت. از خلال این مبارزه حزب سپاهیان را تجهیز و سازماندهی می

## هیتلر و یهودیان

کرد که می توانستند به این وسیله هم احساسات ضدیهودی‌شان را ابراز کنند، هم به فعالیت های خود استمرار بخشند و هم امیال خود را ارضا کنند. در واقع، حزب نازی به نوعی هیتلر را به جلو می راند: البته در همان جهتی که خود هیتلر مایل بود برود، هر چند با آهنگی احتمالاً آهسته تر. زیرا هرچند هیتلر خواستار آلمانی بدون یهودیان بود، اما مایل بود که برای یک دوره یهودیان را به عنوان گروگان نگه دارد. سرانجام، او راه حل مهاجرت اجباری یهودیان را برگزید. پس از آنکه هیتلر از قدرت خود اطمینان یافت، می توانست در نتیجه از فکر گروگان گرفتن یهودیان صرف نظر کند. اما نکته معنادار این است که پس از کسب این اطمینان، هیتلر فوراً جست و جوی راه حلی بین المللی را پیش گرفت و در این دوره علناً تصمیم باطنی اش را اعلام کرد. حتا اگر یهودیان آلمان را ترک می کردند، باز هیتلر در مبارزه اش با آنان خود را موفق نمی دانست.



## در جست وجوی یک راه حل سرزمینی

۱۹۳۹-۱۹۴۱

تا این زمان همه چیز به نحو تحسین برانگیزی به سود هیتلر پیش می رفت. او دیکتاتوری خود را تحکیم کرده بود و علاوه بر تسلیح آلمان، آن را از غالب موانع پیمان ورسای نیز رها کرده بود. با این وصف، هیتلر در ۱۹۳۹ در وضعیتی کاملاً غیرمطلوب قرار گرفته بود. به هنگام حمله به لهستان در اول سپتامبر، هیتلر متحد شوروی و در جنگ با فرانسه و انگلستان بود. انگلستان که بر سر تقسیم جهان با هیتلر به توافق نرسیده بود، سرانجام همهٔ وزن خود را علیه او به کار انداخت. اگر چه خواست هیتلر برای کسب یک سلسله پیروزی در جنگ های برق آسا با مانع روبرو شده بود، اما او از اینکه توانسته بود به شکرانهٔ بی طرفی اتحاد شوروی از جنگ در دو جبهه پرهیز کند، آسوده خاطر به نظر می رسید. بی طرفی شوروی تقسیم دوبارهٔ لهستان را نیز برای هیتلر میسر می ساخت ضمن اینکه دولت های منطقهٔ بالتیک تحت نفوذ آلمان قرار می گرفتند.

نابودی لهستان در عرض چند هفته هیتلر را از هر گونه خطر در جبههٔ شرق نجات داد تا به این ترتیب جنگ در غرب را تدارک

## هیتلر و یهودیان

ببیند. عملیات برق آسای بهار، از اشغال نروژ تا شکست فرانسه، او را به حاکم قاره اروپا بدل کرد. اما، چنان که خود هیتلر کمی بعد اعتراف نمود، این پیروزی ها ناکامل بود، مادام که انگلستان مصمم بود تا جنگ را ادامه دهد. آمریکا تصمیم گرفته بود که کمک های مادی خود را از انگلستان دریغ نکند، هر چند می کوشید از جنگ فاصله بگیرد، و اتحاد شوروی نیز دشمنی بالقوه به شمار می رفت.

در پاییز ۱۹۳۹، شگفت آورترین پیروزی ها در راه بود. اما هیتلر نیاز به پیروزی کامل نداشت تا برخی از اجزای جنایتکارانه ایدئولوژی نژادپرستانه اش را به اجرا بگذارد. جنگ نازی نه در ژوئن ۱۹۴۱ که از اول سپتامبر ۱۹۳۹ به جنگی نژادگرایانه تبدیل شده بود. یهودیان نخستین قربانیان نبودند: نخستین قربانیان تدابیر کشتار جمعی، آلمانی ها و لهستانی ها بودند.

قربانیان آلمانی شامل معلولان و بیمارانی می شد که در آسایشگاه های روانی و پناهگاه های خیریه بستری بودند. هیتلر از مدت ها قبل در کتاب نبرد من نظر خود را در مورد این "عقب ماندگان" ابراز کرده بود: همانها که وجودشان به منزله انحطاط یک نژاد تلقی می شد و "نوع دوستی جنایتکارانه" با صرف هزینه های گزاف آنها را زنده نگه می داشت. هر چند در نخستین سال های قدرت، هیتلر به سختی می توانست این "مسأله" را حل کند، اما، انگیزه این کار از آغاز وجود داشت. از همان ۱۹۳۸، نخستین گام ها در این زمینه برداشته شد، اما آغاز جنگ بر دامنه و شتاب آنها افزود. تقاضای یک زوج برای

## در جستجوی راه حل سرزمینی

کشتن کودک بیمار ناعلاج خود با پاسخ مثبت هیتلر مواجه شد. در همان هنگام، او تصمیم گرفت که همه نوزادان غیرطبیعی و مبتلا به نقص عضو به همین سرنوشت دچار شوند. در ۱۸ اوت ۱۹۳۹، وزارت کشور آلمان طی ابلاغیه ای پزشکان و قابله های رایش را ملزم کرد تا دولت را از تولد کودکان مبتلا به نقص عضو مطلع کنند. این کودکان که در بخش های ویژه جمع آوری می شدند به وسیله تزریق یا گرسنگی کشته می شدند.

در اوایل پاییز ۱۹۳۹، هیتلر تصمیم گرفت که به "زندگی ناشایست بیماران روانی" پایان دهد. ابتدا، دستور این اقدام به صورت شفاهی ابلاغ شد و سپس در جریان ماه اکتبر کتبا و در نامه ای به تاریخ اول سپتامبر ۱۹۳۹ اعلام گشت. هیتلر هدایت این عملیات را که به طور ناصحیح "به کشی" یا "مرگ از سر ترحم" می نامید، نه به هیملر، بلکه به یکی از شعبات دفتر پیشوا سپرد که وظیفه اش در اصل دریافت تقاضای افراد بود. از همین طریق تقاضای زوجی که در بالا به آن اشاره شد به دست هیتلر رسیده بود. شیوه هیتلر توزیع مأموریت ها میان معاونانش بود.

دفتر پیشوا به مخفیانه ترین شکل سازمانی تشکیل داد که بعدتر برای قتل عام یهودیان به کار گرفته شد. برای تعریف دامنه قربانیان این تشکیلات فهرستی تهیه شد که در آن علاوه بر بیماران مبتلا به شیزوفرنی و صرع، افلیج ها و جنایتکاران روانی نیز گنجانده شده بود. تنها یک راه برای گریز از مرگ وجود داشت و آن توانایی کار کردن بود. اما از تابستان ۱۹۴۰ جنایتکاران و

## هیتلر و یهودیان

سپس یهودیان از این راه نجات محروم شدند. در دوره ای که نازی ها به اشکال مختلف در پی اخراج یهودیان از رایش بودند، سعی نمی کردند افرادی را نگه دارند که وضعیت جسمانی شان مانع از رفتن آنان از آلمان می شد.

چگونگی کشتن این افراد همچنان یک مسأله بود. پس از برخی تلاش ها و اقدام ها، شیوه ای یکدست تهیه و تدوین شد که به موجب آن قربانیان برهنه باید به اتاق های دوش ساختگی منتقل می شدند و در آنجا به وسیله بطری های گاز منواکسید کربن به قتل می رسیدند. سپس اجساد را پس از کشیدن دندان های طلای آنها در کوره ها می سوزاندند. در آخر، خبر مرگ قربانیان به اطلاع خانواده هایشان می رسید، آنهم با رعایت پنهانکاری پیچیده به طوری که مثلاً از اعلام همزمان اخبار مرگ عده ای در یک منطقه معین پرهیز می شد. در کمتر از دو سال این اقدام بیش از ۷۰۰۰۰ قربانی گرفت. اخبار این کشتار، برغم تعهد مجریان آن به رعایت پنهانکاری مطلق، بیش از پیش به بیرون درز کرد. موج فزاینده ای از اعتراض ها به ویژه از جانب کلیسا ها آغاز شد. به دلیل این اعتراض ها، این اقدام در اوت ۱۹۴۱ به دستور شخص هیتلر به حال تعلیق درآمد<sup>۱</sup>.

بلافاصله پس از آغاز جنگ، همزمان با صدور فرمان پاک کردن "جسم آلمان" از "موجودات نالایق"، هیتلر در لهستان وجه خارجی طرح نژادگرایانه اش را به اجرا گذاشت. چند ماه پیش از آغاز جنگ او اهدافش را اعلام کرده بود: الحاق و سپس آلمانی کردن دست کم بخشی از لهستان و نابودی ملت این کشور. در

## در جستجوی راه حل سرزمینی

این زمینه، هیتلر به تصویری که از سال های ۱۹۲۰ اعلام کرده بود، وفادار ماند : با اخراج ساکنان بومی یک سرزمین و اسکان آلمانی ها در آنجا می توان آن را به سرزمینی آلمانی بدل کرد. در نوامبر ۱۹۳۷، با اشاره به اشغال اتریش و چکسلواکی در آینده، هیتلر از اخراج تقریباً سه میلیون نفر از ساکنان این دو کشور صحبت کرده بود<sup>۲</sup>. اما، لهستان نه فقط به عنوان دولت، بلکه به عنوان ملت نیز باید نابود می شد. به این منظور، هدف "نابودی نیروهای زنده این کشور" با "سخت ترین" وسایل ممکن بود.

هیتلر می خواست لهستانی ها را به سرنوشت کارگران غیرماهر بی سواد دچار کند که تنها خصوصیت شان تأمین نیاز آلمان به نیروی کار بود. برای این منظور، باید لهستانی ها از آگاهی ملی محروم می شدند که در تصور هیتلر حاصل نفوذ نخبگان لهستان به شمار می رفت. در رسیدن به این هدف حذف نظام آموزش متوسطه و عالی کمک مهمی بود. برای تحقق این هدف باید علاوه بر روشنفکران لهستانی، دیگر کسانی که به دلیل آموزش و وضعیت اجتماعی شان می توانستند فکر و آگاهی ملی را زنده نگه دارند، از بین می رفتند<sup>۳</sup>.

اجرای این مأموریت به هیملر سپرده شد که در ماه سپتامبر دفتر مرکزی امنیت رایش را تأسیس نمود و در آن تحت سرپرستی هایدریش پلیس امنیتی - از جمله گشتاپو - و سرویس های مخفی حزب نازی را در یک نهاد متمرکز کرد. در این اقدام هایدریش همانند دوره اشغال اتریش، سودت و سپس

## هیتلر و یهودیان

باقی ماندهٔ چکسلواکی، اقدام به تأسیس گروه‌های ضربت کرد. مأموریت این گروه‌ها که پا به پای ارتش نازی پیش می‌رفتند کنترل و مراقبت شخصیت‌های مخالف رایس، کنترل بایگانی‌های مهم و به‌طور کلی مبارزه با دشمنان ایدئولوژیک نازیسم بود. با این حال، عملیات آنها در لهستان فراتر از آنچه در گذشته روی داده بود، رفت. افراد هایدرایش با اتکاء به فهرست‌هایی که از قبل تهیه شده بود هزاران نفر از نخبگان لهستان را زندانی و تیرباران کردند. کشتار این افراد به ایجاد تنش‌های جدی با ارتش منجر شد که مخالفت‌هایش مانع از ادامهٔ این عملیات گشت.<sup>۴</sup>

یهودیان به سرنوشت بیماران روانی و بعضاً نخبگان لهستان دچار نشده بودند. اما، وضعیت آنان خیلی بهتر نبود. در پی اشغال لهستان، یهودیان هدف اقدام‌های خشونت‌آمیز گسترده قرار گرفتند و بسیاری از آنان توسط گروه‌های ضربت هایدرایش به‌طور دسته‌جمعی اعدام شدند. بر پایهٔ برخی برآوردها در شش هفتهٔ نخست حملهٔ آلمان به لهستان قریب ۱۶۰۰۰ لهستانی از جمله ۵۰۰۰ یهودی اعدام شدند.<sup>۵</sup> اما، با وجود اینکه رژیم نازی دامنهٔ سلطه‌اش را بر دو میلیون یهودی جدید توسعه می‌داد، طرح‌قتل عام یهودیان در دستور کار نبود. آیا کشورگشایی‌های جدید حل "مسألهٔ یهود" را دشوارتر نمی‌کرد؟ تصاحب نیمی از لهستان امکان این را می‌داد تا دست کم راه حلی موقتی برای "مسألهٔ یهود" پیدا شود. یعنی: ایجاد یک منطقه محصوره ویژه یهودیان که در آغاز سال از سوی روزنبرگ پیشنهاد شده بود و چنان که دیدیم با برداشت‌های هیتلر نیز

## در جستجوی راه حل سرزمینی

تطبیق می کرد. در ماه های بعد سیاست رژیم به طور کاملاً جدی در این سمت پیش رفت، اگر چه نتیجه کار بسیار ناچیز بود. در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۹ هایدريش به رؤسای سرویس های خود اعلام کرد که قرار است هیملر پیشنهادهایی را تسلیم پیشوا کند، زیرا، به دلیل پی آمدهای بین المللی این پیشنهادها، تنها او قادر به تصمیم گیری در باره شان است. یک هفته بعد در مقابل همین افراد به اضافه مسئولان گروه های ضربت، هایدريش برداشت های هیتلر را در مورد آینده لهستان چنین اظهار نمود: الحاق لهستان غربی و ایجاد سرزمینی با "زبانی خارجی" که پایتختش کراکف (کراکووی) خواهد بود. قرار بود در این حکومت عمومی آینده، همه لهستانی ها، یهودیان و کولی های سراسر رایش تمرکز و اسکان یابند. هایدريش در مورد یهودیان گفت (و ظاهراً اظهارات او گویای سرانجام پیشنهادهایی است که تسلیم پیشوا شده بود) که انتقال آنان به سرزمین "خارجی زبان" و عقب راندن شان تا آن سوی مرز به تأیید هیتلر رسیده بود و این طرح باید در عرض یک سال عملی می شد.

هایدريش بلافاصله تدابیر مربوط به این تصمیم را به اجرا گذاشت. می بایست هر چه سریع تر یهودیان لهستان در شهرها متمرکز می شدند تا کنترل شان با سهولت انجام می پذیرفت و سپس - چنان که خود او تصریح می نمود - به وسیله واگن های حمل کالاها به دیگر نقاط منتقل می شدند. همان روز او دستورهای لازم را کتباً به رؤسای گروه های ضربت ابلاغ کرد و "بار دیگر" توجه آنان را به این نکته جلب نمود که

## هیتلر و یهودیان

"کلیه تدابیر برنامه ریزی شده (به بیان دیگر، هدف نهایی) باید اکیداً محرمانه بماند."<sup>۷</sup>

شماری از تاریخدانان این "هدف نهایی" را که باید مخفی می‌ماند اشاره به طرح قتل عام تفسیر کرده اند.<sup>۸</sup> در واقعیت، هدف دنبال شده تمرکز یهودیان در یک منطقه محصوره بود. چنانکه همین بخش نامه تصریح می‌کرد لازم نبود که یهودیان ساکن کراکف، شمال مرز اسلواکی تا خط مرزی آلمان و شوروی در شهرها متمرکز شوند. معنای این تاکید این است که قرار بود این منطقه به منطقه محصوره ویژه یهودیان تبدیل شود. پس از تعیین دقیق مرز با شوروی قرار بود منطقه شمالی تر به همان چیزی که هایدریش در ۲۹ سپتامبر "گتوی رایش"<sup>۹</sup> نامید تبدیل شود. تاکید هایدریش بر رعایت پنهانکاری احتمالاً دلایل دیپلماتیک و امنیتی داشت: به این معنا که نمی‌بایست اعتراض زودرس جهان بیرونی و توجه و نگرانی یهودیان را برانگیخت.<sup>۱۰</sup>

۲۹ سپتامبر ۱۹۳۹ خود هیتلر اهداف و انگیزه هایش را برای روزنبرگ شرح داد. قسمت غربی لهستان که تحت کنترل آلمان قرار گرفته بود باید پس از الحاق آن به رایش، آلمانی می‌شد. به این معنا که جمعیت غیرآلمانی آن یعنی بیش از ۸ میلیون نفر باید از آنجا اخراج می‌شدند. اما، تا آن زمان باید آلمانی‌هایی که هنوز در مناطق تحت نفوذ شوروی زندگی می‌کردند در این سرزمین اسکان می‌یافتند. باید کل جمعیت لهستان در قسمت مرکزی این کشور جا می‌گرفت و به این ترتیب برای خود یک



### در جستجوی راه حل سرزمینی

شبه دولت می ساخت. و در آخر قسمت شرقی لهستان که بین رودخانه های ویستول و بوگ واقع شده بود باید همه یهودیان و از جمله یهودیان رایش و دیگر عناصر نامطلوب را در خود جای می داد (احتمالاً منظور هیتلر از عناصر نامطلوب کولی ها و شاید عناصر "غیراجتماعی" بود)<sup>۱۱</sup>.

بعید است که از نظر هیتلر این دسته بندی ملیت ها راه حل نهایی بوده باشد. او فتح فضاهاى شرق اروپا را در سر می پروراند که نهایتاً باید به آلمانی کردن مناطقی منجر می شد که قرار بود در آن موقع به لهستانی ها و یهودیان اختصاص یابد. در هر حال، یهودیان باید روزی اروپا را ترک می کردند. سخنرانی ۶ اکتبر ۱۹۳۹ هیتلر از این نظر گویا است که رهبر رایش از "تلاش برای تنظیم و حل مسأله یهود<sup>۱۲</sup>". صحبت کرده بود. در وضعیت آن زمان و به ویژه با دشوارتر شدن مهاجرت یهودیان به دلیل آغاز جنگ، متمرکز کردن یهودیان منطقه در حاشیه رایش بزرگ از نظر هیتلر راه حل موقتی رضایت بخشی بود.

به نظر من این تصمیم ناشی از شرایطی بود که هیتلر در آن قرار گرفته بود. جنگ در اروپا آغاز شده بود و اگر او بسیار بیشتر از افسراننش نسبت به پیروزی در غرب خوش بین بود، اما می دانست که مسأله هنوز خاتمه یافته نیست. در نتیجه، وضعیت عمومی در او خاطره نخستین جنگ جهانی را زنده می کرد و همزمان تصمیم هایی را که از ۱۹۲۰ اعلام کرده بود از نو در سخنانش ظاهر می شد. از همان نخستین سخنرانی اش در آغاز جنگ، هیتلر اعلام کرد: "نوامبر ۱۹۱۸ دیگر هرگز در تاریخ

## هیتلر و یهودیان

آلمان تکرار نخواهد شد." او این سخن را در مجامع عمومی و محافل خصوصی تکرار می کرد<sup>۱۳</sup>.

نه انقلاب، نه تسلیم: و برای جلوگیری از تکرار این دو حادثه او همچنین از عزم خود در نبرد بی رحمانه با سودجویان از جنگ، خرابکاران و شکست طلبان خبر می داد. "سرباز دلیر جبهه باید بداند که برای ما زندگی او ارزشمندتر از زندگی خائنان به میهن است." "برای نخستین بار در تاریخ" به عده ای اجازه داده نخواهد شد تا از جنگ بهره برداری کنند در حالی که دیگران جان خود را از دست می دهند<sup>۱۴</sup>. از نظر هیتلر، از همهٔ جهات، تمرکز یهودیان در منطقه ای کاملاً مشخص اقدامی حساب شده، اگر نه ضروری بود. او بر اساس نخستین تصویری که از جنگ جهانی برای خود ساخته بود، حضور یهودیان را در پشت جبهه خطرناک می دانست: خطر انقلاب و شورش های داخلی در صورت شکست نظامی یا خطر تضعیف روحیهٔ مردم در صورت ادامهٔ جنگ. ۹ مه ۱۹۴۰، گوبلز در یادداشت هایش قید می کرد که هیتلر از اینکه یهودیان در میان کارگران آلمان به کار گمارده شوند، عصبانی شده بود. یهودیان تنها باید در ساختارهای جداگانه به کار گمارده شوند، در غیر این صورت روحیهٔ عمومی را تخریب می کنند<sup>۱۵</sup>.

با این همه، تصمیم هیتلر مبنی بر متمرکز کردن یهودیان در مناطق حاشیه ای رایش به هیچ وجه انگیزه های نهایی او را برای ما آشکار نمی کند. در صورتی که وی را یک ماکیاویلیک به تمام معنا بدانیم، می توان فرض کرد که او می خواست یهودیان

### در جستجوی راه حل سرزمینی

را بر سر پیشروی رایش قرار دهد تا به این ترتیب آنان را آسان تر و مطمئن تر بکشد. از این گذشته، آیا دو سال بعد در همین منطقه غالب تأسیسات قتل عام یهودیان ساخته نشد؟ تنها با نادیده گرفتن عناصر مهمی که کاملاً مخالف این فرض هستند می توان به چنین نتیجه ای رسید. زیرا، مشغله اصلی هیتلر طی این دوره - و این نکته ای است که عموماً ناشناخته مانده - این بود که یهودیان را از سر باز کند و دیگر مسئولیت آنان را به گردن نداشته باشد.

۱۷ اکتبر ۱۹۳۹، یعنی در دوره ای که او تأسیس یک دولت لهستانی را در نظر داشت، هیتلر به کایتل رییس ستاد مشترک ارتش آلمان اعلام کرد که بخش غیرالحاقی لهستان مستقل خواهد شد و مقام های این سرزمین باید به رایش امکان دهند تا یهودیان و لهستانی ها را به آنجا سرازیر کند.<sup>۱۶</sup> سه هفته پیشتر، او به یک میانجی سوئدی به نام داهلوروس گفته بود که "اگر او دولت لهستان را بازسازی کند، یهودیان می توانند در پناه آن زندگی کنند"<sup>۱۷</sup>. دولت لهستان مورد نظر هیتلر در امتداد آلمان واقع می شد و با اسکان یهودیان رایش در آن، هیتلر مداخله بعدی نظامی را برای خود دشوار می کرد. ظاهراً مشغله اصلی او این بود که هزینه تمرکز میلیون ها نفر در سرزمینی همجوار و فقیر به گردن آلمان نیافتد. او در گذشته ثابت کرده بود که قصد نداشت بابت یهودیان متحمل هزینه ای شود. رفتار او با صورهایش جور درمی آمد خاصه هنگامی که می کوشید فشار

## هیتلر و یهودیان

سنگین یهودیان را از سر باز کند، به مرور که قربانیانش بیشتر و پرشمارتر در کام مرگ و فقر فرو می رفتند.

وانگهی، مهاجرت یهودیان به خارج آلمان همچنان تشویق می‌شد و مراکز تحت فرماندهی هایدریش می کوشیدند به هر وسیله موانع ناشی از جنگ را از سر راه مهاجرت یهودیان بردارند. جالب توجه تر سیاست اخراج یهودیان بود که در طول نوار مرزی شوروی و آلمان دنبال می شد. همان طور که دیدیم هایدریش در ۲۱ سپتامبر ۱۹۳۹ اعلام کرد که این سیاست به تأیید هیتلر رسیده بود. با دستور اخراج یهودیان منطقه سیله زی شرقی به سمت اتحاد شوروی، ارتش آلمان پیشروی گسترده‌ای انجام داده بود. در ۱۸ سپتامبر، ارتش آلمان بازگشت یهودیانی را که به شرق گریخته بودند ممنوع ساخت<sup>۱۸</sup>. در ماه‌های بعد اخراج‌های منظم توسط "گروه‌های ضربت" به اجرا گذاشته شد. اگر چه به سختی می توان نتایج این اقدام را ارزیابی کرد، در هر حال دهها هزار نفر در بدترین شرایط و با خشونت تمام به سمت شرق رانده شدند. بسیاری از آنان حین گذشتن از رودخانه‌های مرزی دو کشور غرق شدند و برخی دیگر در نتیجهٔ مقابلهٔ مرزبانان شوروی در بازگشت به ضرب گلوله‌های سربازان آلمانی از پای درآمدند. شوروی که مرزهایش را طی چند ماه باز گذاشته بود سرانجام علیه این اخراج‌ها لب به شکایت گشود. در دسامبر ۱۹۳۹ هانس فرانک که از سوی هیتلر به مقام ریاست حکومت عمومی در بخش الحاقی لهستان تحت اشغال آلمان گمارده شده بود، از پلیس خواست که به این

## در جستجوی راه حل سرزمینی

اعمال زیان آور برای "مناسبات دوستانه" میان دو کشور خانمه دهد.<sup>۱۹</sup>

هیتلر تصمیم گرفته بود که یهودیان را در یک منطقه محصوره واقع در مسیر پیشروی امپراتوری اش، متمرکز کند. اما، به محض اتخاذ این تصمیم جریان امور به گونه ای گذشت که انگار چنین تصمیمی وجود خارجی نداشته یا دست کم تحقق آن به فراموشی سپرده شده بود. در اوایل اکتبر ۱۹۳۹ آیشمن دستوری دریافت کرد که به موجب آن باید شماری از یهودیان ساکن "بوهم-موراوی" و "سیله زی" علیا به حکومت عمومی فرستاده می شدند. هدف از این اقدام کسب تجربه در زمینه جابجایی یهودیان پیش از انتقال گسترده تر آنان بود. آیشمن که در تعصب ورزی نژادی و افراطی گری نمونه ای شاخص بود طرح گسترده ای را به اجرا گذاشت و به ابتکار شخصی خود یهودیان وین را نیز در این طرح گنجانید. هزاران یهودی در اصل به طور داوطلبانه به "نیسکو" در منطقه لوبلین برده شدند تا در آنجا اردوگاه استقبال و انتقال یهودیان را بسازند. کارها تازه آغاز شده بود که به دستور برلن این اقدام متوقف شد. بخشی از یهودیان آواره و بی سرپناه شدند و بخشی دیگر زمستان را در محل گذراندند تا اینکه اجازه بازگشت به میدا به آنان داده شد.

"عملیات نیسکو" که در حقیقت نوعی سرهم بندی بود محکوم به رویارویی با مشکلات بزرگ بود. این اقدام با اتکاء به نظام اداری شکننده حکومت عمومی آغاز شده بود. بعید نیست که فرانک پس از اطلاع از این اقدام سر و صدای زیادی در

## هیتلر و یهودیان

مخالفت با آن به راه انداخته بود و ارتش نیز که نیاز مبرمی به راه آهن داشت همین راه را برگزیده بود. اما، آنچه این اقدام را به سرعت محکوم به شکست کرد نخستین کاروان آلمانی هایی بود که از منطقه تحت نفوذ شوروی به سرزمین های الحاقی رسید. در این جا باید اقدام اضطراری صورت می گرفت و نه در مناطق تحت حفاظت یا در اتریش، زیر استقرار و اسکان دهها هزار نفر شدنی نبود مگر با خلع مالکیت از همین تعداد افراد غیرآلمانی در حکومت عمومی و انتقال آنان به نقاط دیگر. به این خاطر، آیشمن به دفتر مرکزی امنیت آلمان در برلن فراخوانده شد و در آنجا در دسامبر ۱۹۳۹ ریاست بخش مهاجرت و پاکسازی گشتاپو و نیز مأموریت طرحریزی کلیه اخراج ها را بر عهده گرفت.<sup>۲۰</sup>

در ماه های بعد مقام های پلیس تلاش های خود را بر سرزمین های الحاقی متمرکز کردند و در آنها دو استان جدید به نام های وارتلند و پروس غربی تأسیس نمودند. هیملر در ۳۰ اکتبر ۱۹۳۹ گفته بود که قصد دارد تا پیش از پایان فوریه ۱۹۴۰ از این دو استان همه یهودیان - یعنی بیش از ۵۰۰۰۰۰ نفر - و همین تعداد لهستانی را اخراج کند. اخراج یهودیان صریحاً در اولویت قرار گرفت، اما دیگر در مورد هدایت آنان به سوی لوبلین سخنی گفته نشد. در ماه های بعد همه ی آنان را در سراسر حکومت عمومی پراکنده کردند. انتقال منظم یهودیان از دسامبر ۱۹۳۹ آغاز شد (از زمان شروع اشغال چندین انتقال "بی حساب" صورت گرفته بود). دهها هزار یهودی و لهستانی در

## در جستجوی راه حل سرزمینی

واگن‌های قطارهای باری به روی هم انباشته شدند. همه آنان جز چمدانی کوچک چیز دیگری به همراه نداشتند و ساعت‌ها و گاه روزها در همین وضعیت سفر می‌کردند بی آنکه تدبیری برای تأمین آذوقه و پناه دادن به آنان در زمستان سخت اندیشیده شده باشد. صدها نفر از آنان در اثر سرمای زمستان جان باختند. سرسختی پلیس کارساز نیافتاد و به زودی معلوم شد که هیملر هدفی فراتر از توانایی اش را نشانه رفته بود. در ماه‌های بعد طرح اولیه به طور پیوسته محدود و سرانجام متوقف شد. زیرا، به دلیل کمبود وسایل نقلیه، این اقدام با مخالفت‌های ارتش و گورینگ و در آخر اعتراض‌های فرانک روبرو شد. ۱۲ فوریه ۱۹۴۰ جلسه‌ای مرکب از مقام‌های عالی‌رتبه و به ریاست گورینگ پایان عملیات را اعلام کرد. از آنجا که مشغله دائمی گورینگ کارآیی اقتصادی بود و نه پاکسازی نژادی، او اظهار داشت که تخلیه مناطق از یهودیان نمی‌بایست به زیان کارکرد منظم فعالیت‌های اقتصادی تمام شود و نیروی کار و به ویژه نیروی کار کشاورزی را در سرزمین‌های الحاقی به خطر بیندازد. بی‌شک او حکومت عمومی را ناچار می‌کرد که در نهایت همه یهودیان را به بزرگ‌ترین در خود جای دهد، اما این کار باید به گونه‌ای منظم و فکر شده صورت می‌گرفت. این سخنان رضایت خاطر فرانک را نیز تأمین می‌کرد که می‌کوشید دامنه انتقال و جایجایی افراد را منوط به تأمین حفاظت، آذوقه و مایحتاج اولیه از راه رسیدگان جدید کند.

## هیتلر و یهودیان

هیملر در وضع خوبی نبود. او از این شکایت می کرد که تا آن زمان "تنها سیصد هزار نفر جابجا شده بودند." به دلیل مشکلات ناشی از جابجایی و نیز نیازها و الزام های زمان جنگ او از آوردن صدها هزار آلمانی لیتوانی، بوکووین و بسارابی صرف نظر کرد. با این حال، برای اسکان دادن ۷۰۰۰۰ آلمانی کشورهای بالتیک و ۱۳۰۰۰۰ آلمانی دیگر از منطقه "ول هاینی"، اخراج ها ضروری بود و هیملر گفته بود که این اخراج ها با توافق فرانک صورت خواهد گرفت.<sup>۳۱</sup>

مسائل تنها در ظاهر حل شده بود. در هفته های بعد سازمان اس اس از نو و مستقلاً چند موج انتقال به سمت حکومت عمومی را سازماندهی کرد. در این بین، در فوریه ۱۹۴۰ و برای نخستین بار ۱۰۰۰ یهودی رایش قدیمی جابجا شدند. جابجایی و انتقال آنان تاثر و اعتراض های خارجی را برانگیخت. در پی حسابرسی های مجدد فرانک، گورینگ اعلام کرد که اجازه هیچ انتقال و جابجایی دیگر را نخواهد داد، اگر از پیش موافقت او و فرانک حاصل نشده باشد. بعد از گفتگو با فرانک، هیملر پذیرفت که انتقال و جابجایی جدید یهودیان را تا ماه اوت به حال تعلیق در آورد.

بعد از شش ماه تلاش، هیملر سقوط اهدافش را مشاهده می کرد. هدف در آغاز، اخراج همه غیرآلمانی ها از سرزمین های الحاقی بود. سپس، گفته شد دست کم همه یهودیان از این سرزمین ها اخراج شوند. یعنی : هدفی که تا تابستان به تعویق افتاده بود. هیچ اقدامی نیز برای جابجایی و انتقال یهودیان رایش



## در جستجوی راه حل سرزمینی

قدیمی صورت نگرفته بود، هر چند گورینگ در ۱۲ فوریه از چنین قصدی صحبت کرده بود. در عمل اولویت به استقرار آلمانی های خارج داده شد. این تنها استدلالی بود که از طریق آن هیملر می‌کوشید تا اعزام کاروان های افراد منجمد و بینوا را به فرانک بقبولاند.

در این فاصله، فکر منطقه محصوره یهودیان پیوسته به عقب رانده شده بود. آیا این طرح تخیلی نبود؟ صرف نظر از مشکلات عملی که به آنها اشاره شد، ظاهراً ابهامات مربوط به واقعیت این هدف از بین نرفته بود. حتا دفتر مرکزی امنیت آلمان در پایان دسامبر ۱۹۳۹ فکر روشنی در این باره نداشت. از بخش ضدیهودی خواسته شد تا نظر خود را در این باره به اجلاس مشترک هایدریش و رؤسای بخش ها ارایه کند. بخش ضدیهودی برای این منظور یادداشتی نوشت با عنوان "راه حل نهایی مسأله یهود در آلمان". این یکی از نخستین مواردی است که در آن اصطلاح "راه حل نهایی" به کار گرفته شده بود؛ اصطلاحی که کم کم کاربرد بیشتری یافت تا اینکه در ۱۹۴۱ معنا و جهت گیری آن کاملاً تغییر یافت. نویسنده این یادداشت سرنوشت یهودیان را بررسی کرده بود: آیا مسئولیت یهودیان بر عهده حکومت آینده لهستان خواهد بود یا اینکه در منطقه ای محصوره در سرزمینی وابسته به آلمان زندگی خواهند کرد؟ در این مورد اخیر نویسنده یادداشت از اداره امور یهودیان توسط خود آنان و تحت کنترل آلمان دفاع می کرد. و در این حالت، باز نویسنده یادداشت می پرسید که آیا مهاجرت باید ادامه پیدا کند یا نه. در آخر، نویسنده

## هیتلر و یهودیان

یادداشت از نقطه نظر سیاست خارجی، اضافه می کرد :  
"منطقه محصوره برای یهودیان وسیله فشار خوبی علیه  
قدرت‌های خارجی است. شاید بتوان به این وسیله به هنگام  
انعقاد قرارداد صلح مسأله راه حل جهانی را مطرح کرد." یعنی :  
راه حلی که باید شکل یک منطقه محصوره جهانی برای یهودیان  
را به خود می گرفت<sup>۳۳</sup>.

به نظر نمی رسد که در هفته های بعد از انتشار این یادداشت  
مسأله روشن شده باشد. در جلسه ۱۲ فوریه، هیملر گفت که  
منطقه لوبلین باید به منطقه محصوره یهودیان تبدیل شود. اما، او  
طوری در این مورد صحبت کرد که در واقع نشان می داد که  
موضوع در دستور کار نیست. او اظهار می داشت که به خاطر  
همین طرح منطقه محصوره یهودیان "لازم است تا بر اساس  
پیش بینی ها" تقریباً ۳۰۰۰۰ آلمانی را که در اطراف لوبلین  
زندگی می کردند به رایش منتقل نمود. هر چند این فکر به قوت  
خود باقی ماند، اما اجرای آن به حال تعلیق درآمد. فرانک از وجود  
آن بااطلاع و در عین حال بسیار ناخشنود بود<sup>۳۳</sup>. هیچ نشانه ای  
در دست نیست که او برای عملی کردن این طرح دستوری از  
هیتلر دریافت کرده باشد. در آوریل ۱۹۴۰، مسئول امور یهودی در  
دستگاه وی طی بخش نامه ای خواستار تحقیق های مقدماتی  
درباره مناطقی شده بود که باید در آنها منطقه محصوره یهودیان  
ساخته می شد<sup>۳۴</sup>.

منشاء تعلیق را باید در رویکرد خود هیتلر جست وجو کرد که  
ظاهراً علاقه خود را به این طرح سریعاً از دست داده بود. در هر

### در جستجوی راه حل سرزمینی

حال، او در ۱۲ مارس ۱۹۴۰ اعلام کرد که مسألهٔ یهود، مسألهٔ فضای لازم برای اسکان آنهاست و اینکه او فضایی برای این کار در اختیار نداشت. او اضافه کرد که استقرار یک دولت یهود در اطراف لوبلین راه حل مسأله نبوده، زیرا یهودیانی که در آنجا زندگی می کردند، آن چنان به روی هم انباشته شده بودند که نمی توانستند سطح زندگی قابل قبولی داشته باشند<sup>۲۵</sup>. مصاحب او، کالین راس، مأمور نفوذی نازی بود که از هیتلر می خواست تا راه حل اش را در مورد "مسألهٔ یهود" برای افکار عمومی آمریکا توضیح دهد. دلیلی که هیتلر برای رد طرح منطقه محصوره یهودی ارایه می داد، در واقع جنبهٔ تبلیغاتی داشت. با این حال گمان نمی کنم که این دلیل بی معنا بوده باشد.

در واقع، دلیل هیتلر تاییدی بر این است که وی از فقر یهودیان در نتیجهٔ تأسیس یک منطقهٔ محصوره به خوبی آگاه بوده است. طبیعتاً سطح زندگی یهودیان مشغلهٔ ذهنی و مایهٔ نگرانی هیتلر نبود. جالب این است که بر اساس ملاحظات مربوط به افکار عمومی بین المللی - و در اینجا افکار عمومی آمریکا - او ملزم شده بود تا خود را نسبت به سطح زندگی یهودیان نگران نشان بدهد و این خود نکتهٔ قابل توجهی است. زیرا تصمیم قتل عام یهودیان دقیقاً به منزلهٔ از دست دادن چنین ملاحظاتی است. برعکس، رویکرد هیتلر تایید می کند که علاقمندی او در ماه های سپتامبر و اکتبر ۱۹۳۹ به انتقال یهودیان به منطقهٔ لوبلین، از این رو بود که وی امیدوار بود هزینهٔ این اقدام را به شبه دولتی تحمیل کند که می خواست در آن هنگام در لهستان به وجود

## هیتلر و یهودیان

آورد. تعجب آور نیست که وی علاقه خود را به این طرح از دست داده بود، به این دلیل که از اواخر اکتبر تأسیس چنین دولتی از دستور کار خارج شده بود. و در آخر، از آنجا که هیتلر چنین راه حلی را موقتی می دانست، چشم پوشی از آن برایش راحت تر بود. تدارک جنگ در غرب فکر او را تسخیر کرده بود: همه چیز به آن بستگی داشت.

در بهار ۱۹۴۰، قاعدتاً اطرافیان هیتلر باید از نظر او آگاه بوده باشند. در جریان ماه مه، احتمالاً پس از نخستین موفقیت های حمله به فرانسه، هیملر یادداشتی در مورد سرنوشت غیرآلمانی های لهستان نوشت. در این یادداشت او وسایلی را پیشنهاد کرده بود که کاربردشان باید به از بین رفتن هر نوع آگاهی ملی در نزد این افراد منجر می شد و آنان را تسلیم سیطره رژیم نازی می کرد. در مورد "مسأله یهود"، او ابراز امیدواری می کرد که با مهاجرت همه یهودیان به آفریقا یا در مستعمره ای در گوشه ای از جهان کل صورت مسأله کاملاً پاک شود. بیان و لحن به کار گرفته شده در این یادداشت نشان می داد که او اختیاری کلی به دست آورده بود و اینکه هیتلر حل "مسأله یهود" را به او واگذار کرده بود. پیشنهادی که او ارایه می کرد گویای این مطلب است که راه حل "مسأله" چیز دیگری به غیر از قتل عام بوده است. بخش دیگر این متن، این فکر را تأیید می کند.

بعد از طرح این پیشنهاد که آن دسته از کودکان لهستانی که خون آلمانی در رگ دارند از والدین شان جدا شده و به مدارس

### در جستجوی راه حل سرزمینی

رایش فرستاده شوند، هیملر می نوشت: "هر چند این روش در هر یک از موارد مشخص و حشیانه و غم انگیز به نظر برسد، اما بهترین و لطیف ترین روش است، اگر به خاطر اعتقادهای درونی، روش بلشویکی نابودی فیزیکی یک ملت را به دلیل مغایرتش با روح آلمانی پذیرفتنی و عملی ندانیم." در ۲۸ ماه مه، هیملر این یادداشت را تسلیم هیتلر کرد که آن را "خوب و درست" تشخیص داد و پس از تایید، آن را به عنوان دستورعمل علاوه بر فرانک برای رؤسای مناطق الحاقی فرستاد.<sup>۳۶</sup>

اجرای طرح منطقه محصوره در لهستان دیگر در دستور کار نبود. به زودی طرح دیگری که با افکار اعلام شده هیملر مطابقت داشت توجه رهبران نازی را به خود جلب کرد: انتقال یهودیان به مستعمره فرانسوی ماداگاسکار. احتمالاً به دلیل دوری اش از اروپا و خصوصیت جزیره ایش، ماداگاسکار از سال ها پیشتر تصور و توجه ضدیهودی های اروپا را به خود جلب کرده بود. چنان که دیدیم، در ۱۹۳۸، شماری از مقامات نازی از جمله هیتلر به این نکته اشاره کرده بودند. شکست فرانسه و احتمال انعقاد قریب الوقوع قرارداد صلح با انگلستان ناگهان فکر انتقال یهودیان به ماداگاسکار را به طرحی امکان پذیر تبدیل کرده بود.

در نخستین روزهای ماه ژوئن متخصص مسائل یهودی در وزارت امور خارجه یادداشتی نوشت که در آن اسکان و استقرار یهودیان در ماداگاسکار پیشنهاد شده بود. دفتر مرکزی امنیت آلمان پس از کسب اطلاع از این یادداشت طرح مفصل اجرای آن را تدوین کرد. هایدیش همان طور که در نامه ۲۴ ژوئن به رینتروپ نوشته

## هیتلر و یهودیان

بود، قصد نداشت پیشرفت های حاصل شده را از دست بدهد و مسئولیت حل مسأله یهود از طریق مهاجرت نیز بر عهده وی گذاشته شده بود. او با اشاره به موانعی که باعث شده بود تا برای حل مسأله یهود راه حلی سرزمینی جست و جو شود، خواسته بود که در اجرای این طرح ایفای نقش کند.<sup>۲۷</sup> این خبر فوراً در محافل رهبران نازی اشاعه یافت که آن را در خارج از خود نیز پخش کردند.<sup>۲۸</sup>

نکنه مهم این است که هیتلر نیز مسئولیت این طرح را برعهده گرفت. در ۲۰ ژوئن با حضور کایتل، او کنفرانسی با فرمانده نیروی دریایی آلمان دریادار ریدر تشکیل داد. ریدر در یادداشت هایش تصریح کرده که "پیشوا می خواهد که از ماداگاسکار برای اسکان یهودیان تحت مسئولیت فرانسه استفاده کند".<sup>۲۹</sup> هر چند دفتر مرکزی امنیت آلمان سرگرم تهیه طرحی بود که به موجب آن منطقه محصوره یهودیان باید تحت کنترل آلمان و مشخصاً تحت کنترل سازمان اس اس قرار می گرفت، هیتلر مسأله را طور دیگری در نظر گرفته بود. یعنی: درست منطبق با موضعی که در اکتبر ۱۹۳۹ در مورد منطقه محصوره لوبلین اتخاذ نموده بود. در اینجا مشغله اصلی از سر باز کردن یهودیان و بر عهده نگرفتن سرنوشت آنان بود.

در ۸ ژوئیه و در گفتگو با فرانک هیتلر از نو به این موضوع می پردازد. فرانک با رضایت خاطر چند روز بعد به همکارانش در کراکف اعلام کرد که انتقال یهودیان به حکومت عمومی به زودی و برای همیشه متوقف خواهد شد. پیش بینی شده بود که پس

### در جستجوی راه حل سرزمینی

از قرارداد صلح، همهٔ یهودیان به سریع‌ترین شکل به یکی از مستعمره‌های آفریقایی یا آمریکایی و احتمالاً به ماداگاسکار فرستاده شوند.<sup>۳۰</sup> به همین خاطر او ساختن "گتوها" را متوقف کرد. در اواخر ماه اوت، گوبلز با اشاره به مضمون گفتگوهایی با هیتلر می‌نوشت که یهودیان به ماداگاسکار منتقل خواهند شد و در آنجا خواهند توانست دولت خود را تشکیل دهند.<sup>۳۱</sup>

پس از شکست خیره‌کنندهٔ فرانسه، هیتلر در اوج قدرت و اعتبار بود. در فضای سرمستی و در نهایت خرسندی او طرحی را به میان کشید که ظاهراً راه حل "مسألهٔ یهود" را ارایه می‌کرد. همان‌طور که دیدیم، او از ۱۹۳۸ ابراز علاقه کرده بود که "مسألهٔ یهود" را در کل اروپا حل کند. در تابستان ۱۹۴۰، او در موضعی بود که بتواند اگر نه مستقلاً، دست کم در کشورهای مغلوب و با ملحق کردن کشورهای مؤتلف اقماری به طرح خود آن را در مقیاسی گسترده عملی کند. در اوایل ماه اوت او به اتو آبتز که برای مشاوره با مقامات نازی آلمان در مناسبات شان با حکومت ویشی عازم پاریس بود، گفته بود که مصمم است همهٔ یهودیان را بعد از جنگ از اروپا بیرون کند.<sup>۳۲</sup> به این ترتیب، سفیر از سیاستی که باید دنبال کرد آگاه می‌شد. کشورهای مؤتلف و اقماری نیز به زودی جهت باد را دریافتند. در ۱۰ سپتامبر یک دیپلمات مجاری به وزیر متبوع خود می‌نوشت: اتخاذ تدابیر شدید در "مسألهٔ یهود" ضروری است، در صورتی که مجارستان خواستار گسترش مناسبات نزدیک با برلن و رُم است.<sup>۳۳</sup>

## هیتلر و یهودیان

اما، بیرون راندن یهودیان به ماورای بحار نیازمند وضعیت زمان صلح بود : آلمان هنوز بر افیانوس ها سلطه نیافته بود. بدون توافق یا مدارای بریتانیای کبیر طرح ماداگاسکار هیچ آینده ای نداشت. زمانی که هیتلر تحقق این طرح را دنبال می کرد، امیدوار بود که شکست فرانسه لندن را به معامله و عقد قرارداد صلح وادار کند. اما، رهبران بریتانیا برغم شرایط دشوارشان حاضر به تسلیم نبودند و بر اراده خویش در ادامه جنگ پای می فشردند. هیتلر که عملاً به چالش کشیده شده بود، تدارک اشغال جزایر بریتانیا را آغاز کرد، هر چند می دانست که برتری دریایی دشمن چنین اقدامی را با مخاطره ها و اتفاق های غیرقابل پیش بینی روبرو می ساخت. در سپتامبر، او این عملیات را به بهار بعد موکول کرد. در نخستین هفته های پاییز تلاش وی برای درهم شکستن دشمن از طریق جنگ هوایی با شکست روبرو شد، از آن پس هیتلر پی برد که جنگ به درازا خواهد کشید.

در نتیجه، طرح ماداگاسکار به آینده ای ناروشن موکول شد. با این حال به نظر نمی رسد که هیتلر داوطلبانه چنین طرحی را رها کرده باشد. در پاسخ به روزنبرگ که خواسته بود بداند آیا می تواند مقاله ای با عنوان "یهودیان در ماداگاسکار" منتشر کند، بورمن در ۳ نوامبر پاسخ داده بود که پیشوا با اطلاع از مطلب تصمیم گرفت که مقاله فعلاً چاپ نشود، اما "شاید چند ماه دیگر"<sup>۳۴</sup> بتوان آن را منتشر کرد. در اواخر نوامبر در جریان گفتگو با یک دیپلمات مجاری، هیتلر اظهار داشت که او حل مسأله یهود را در اروپا یکی از بزرگترین وظایفش پس از جنگ می داند و اینکه او



### در جستجوی راه حل سرزمینی

قصد داشت ضمن انعقاد قرارداد صلح با فرانسه این کشور را مجبور کند که یکی از مستعمره های خود را وقف این راه حل کند.<sup>۲۵</sup> ماداگاسکار یکی از مقاصد بود و در ماههای بعد هیتلر همچنان به آن اشاره می کرد. ظاهراً نمی توان در مورد اراده هیتلر مبنی بر بیرون کردن یهودیان از اروپا و همچنین امید تحقق آن در آینده ای نزدیک شک کرد.

پس از طرح لوبلین، طرح ماداگاسکار نیز غیرقابل اجرا شد. هیتلر این دو طرح را در میانه اوضاعی متحوّل پذیرفته بود که به سرعت آنها را نیز از اعتبار ساقط کرد. نخستین طرح در هر حال، راه حلی میانی بود. در عوض، هدف طرح دوم حل نهایی و همیشگی مسأله یهود بود. حتا اگر این دو طرح ناپایدار بودند، هر دو - و به ویژه طرح دوم - جداً مورد ملاحظه قرار گرفته بودند.<sup>۲۶</sup> هر دو طرح نشانگر این بودند که هیتلر میل داشت که نگهداری از این توده تبعیدی را از سر خود باز کند و آن را به دیگر دولت ها تحمیل نماید. تمرکز میلیون ها نفر در یک منطقه محصوره، حتا اگر به اجرا گذاشته می شد، بدون شک قربانیان بی شماری می گرفت. هیتلر این را خوب می دانست و علاقه ای به آن نشان نمی داد: دیگران باید مسئولیت سرنوشت تبعیدیان را برعهده می گرفتند.

در هر حال، دوره های پیروزی او را به سمت قتل عام سوق نمی داد. اخراج یهودیان اروپا - محبوس کردن آنان در سرزمینی دوردست - برای حل مسأله کافی بود. سیاست ضدیهودی او همچنان بستگی مستقیمی به وضعیت استراتژیکش داشت.

## هیتلر و یهودیان

حتا تصور او از دشمن تاثیر غیرمستقیم این شرایط را نشان می‌داد. با ملاحظه برداشت های هیتلر در مورد یهودیان در سال‌های ۱۹۳۹-۱۹۴۱، به نظر می‌رسد که در نتیجه فراز و نشیب های موضع استراتژیک وی -بین ائتلاف با شوروی و تصمیم او در نابود کردن آن - این برداشت ها تحول محسوسی را پشت سر نهاده بود.

با بررسی تفسیر هیتلر از پیمان آلمان-شوروی می‌توان پی برد که یهودی ستیزی تا چه اندازه در جهان بینی او جایگاهی مرکزی داشت. از نگاه او، حکومت بلشویکی رژیمی به طریق اولی یهودی بود. با این حال، هیتلر پذیرفته بود با همین رژیم که قاعدتاً دشمن خونی او به شمار می‌رفت قرارداد صلح امضا کند. زیرا، چنان که هیتلر در ۱۸ مارس ۱۹۴۰ به موسولینی توضیح داده بود، استالین گرجی موفق شده بود همزمان با قدرت گیری نفوذ یهودیان را به عقب براند. به این ترتیب، اتحاد شوروی پیوندهایش را با روسیه ابدی بازمی‌یافت<sup>۳۷</sup>. هیتلر به هیچ وجه آدم کلبی مسلکی نبود: او ترجیح می‌داد صورت دیگری از واقعیت بسازد تا اینکه بگذارد این واقعیت نظام تبیینی او را در مورد جهان مورد یورش قرار دهد. مهم در اینجا این است که پیمان آلمان-شوروی می‌بایست از نگاه هیتلر این معنا را برساند که قدرت یهودی کاهش یافته و به همین میزان بر احتمال موفقیت او افزوده شده بود.

همه چیز حاکی از این بود که در جریان این جنگ مضحک، هیتلر با اطمینان خاطر به آینده می‌نگریست. گوبلز در یادداشت

هایش تصویری از او به دست می دهد که در حال ترسیم نقشهٔ جغرافیای اروپاست. بر اساس این نقشه، آلمان پایه های پیشین خود، پیش از صلح وستفالی، را بازمی یافت و بورگون به مستعمرهٔ آلمانی های تیرویل جنوبی بدل می گشت. به بیان دیگر، این نقشه حاکمیت آیندهٔ رایش را بر جهان ترسیم می نمود<sup>۳۸</sup>. این حس اعتماد را می توان در نحوه ای بازیافت که هیتلر در سخنانش از یهودیان و نقش آنان یاد می کرد. اگر چه او همچنان با خشونت تمام علیه یهودیان سخن می راند، اما مسئولیت آغاز جنگ را منحصرآ به آنان نسبت می داد. مسیبان جنگ "یهودیان و غیریهودیان" بودند. دیگر نیروها (صاحبان پول، ارتجاعیون، دموکرات ها، سرمایه داران و غیره) نیز به اندازهٔ یهودیان متهم به برانگیختن جنگ بودند<sup>۳۹</sup>. او به صراحت تاکید می کرد که این نیروها را در آلمان شکست داده و همین نتیجه را در مبارزه ای که خارج از آلمان دنبال می کرد به دست خواهد آورد<sup>۴۰</sup>. او حتا گاه از لحن غیرعادی تمسخر سود می جست به طوری که "لهجهٔ میلغان" رادیو لندن را به ریشخند می گرفت<sup>۴۱</sup>.

نکته قابل توجه تر اینکه او از یهودیان به عنوان دشمنان احمق یاد می کرد : کسانی که آنقدر هم که خود او همواره مدعی شده و گمان برده بود قوی نبودند<sup>۴۲</sup>. در ۲۵ آوریل ۱۹۴۰ گوبلز در یادداشت هایش می نوشت که هیتلر به او گفته بود "در نهایت یهودیان همواره بسیار احمق اند<sup>۴۳</sup>". در ۸ نوامبر ۱۹۴۰ هیتلر درمقابل رهبران قدیمی حزب در مونیخ اعلام می کرد که همواره معتقد بوده که "هیچ ملتی احمق تر از ملت یهود نیست." با این

## هیتلر و یهودیان

حال، دقایقی پیشتر او ملت یهود را "قدرتی شیطانی" توصیف کرده بود که "سال‌ها آلمان را تحت سیطره خود گرفته و علیه جنبش جوان نازی اعلام جنگ کرده بود، هر چند بعدتر مغلوب ضربات پیروزمندانه آن شد"<sup>۴۴</sup>. در مجموع، طی این دوره، بیش از آنکه او نگرانی از یهودیان به دل راه بدهد، آنان را تحقیر می‌کرد، اگر چه حس نگرانی هرگز در او از بین نرفت: آیا یک قدرت شیطانی می‌تواند همواره ابله باشد؟

در واقع، بسیار بعید است که هیتلر به طور نامشروط قصد قتل عام یهودیان را داشته است. از این نظر گوشه‌ای از یادداشت‌های گوبلز قابل توجه است. در ۵ دسامبر ۱۹۳۹، در فریاد گفتگو با هیتلر که طی آن مسأله یهودیان به طور میسوطی به بحث گذاشته شده بود، گوبلز می‌نوشت که پیشوا با او هم نظر بود: "خطر یهودیان باید توسط ما از میان برداشته شود. اما، چند نسل دیگر این خطر از نو ظاهر خواهد شد. داروی شفابخشی علیه این بیماری وجود ندارد"<sup>۴۵</sup>. چنین سخنانی ویژه رهبران نازی و مشغله ذهن هذیانی رهبران رایش در مورد آینده ملت آلمان و نیز بلندپروازی آنان در تحقق دست‌آوردی ابدی بود. نکته جالب توجه‌تر این است که در اینجا نیز فکر قتل عام ظاهر نمی‌شود، در حالی که مشغله ذهنی که به آن اشاره شده می‌توانست چنین راه حلی را به عنوان شفابخش ابدی معرفی کند. با این حال، هیتلر ابایی نداشت که در مقابل معاونانش از راه حل‌هایی نظیر قتل عام صحبت کند. اما، دشمنانی که او در این مواقع مد نظر داشت یهودی نبودند.

### در جستجوی راه حل سرزمینی

در ۱۷ اوت ۱۹۴۰، گوبلز در یادداشت هایش یادآور می شد که در همان گفتگویی که هیتلر از تعید یهودیان به ماداگاسکار سخن گفته بود، اظهارات خشنی نیز علیه جنایتکاران و به ویژه "عناصر غیراجتماعی" ایراد کرده بود که به گمان وی می بایست قتل عام می شدند تا اینکه برای انقلاب محفوظ بمانند.<sup>۴۶</sup>

از تابستان ۱۹۴۰، هیتلر با وضعیت استراتژیک تازه ای روبرو شد: پیروزی های بزرگ او خطرهای بزرگی نیز در پی داشتند. مقاومت انگلستان خطر جنگی بی نهایت درازمدت را پیش کشیده بود. هیچیک از طرفین وسیله نابودی دیگری را نداشت. در حالی که رایش وسیعاً از تمام نیروهای پشتیبانش سود می جست، بریتانیای کبیر می توانست بر پشتیبانی نیروهای بی طرف، پشتیبانی بزرگ آمریکا و شاید روزی حتا پشتیبانی شوروی حساب کند. در تابستان ۱۹۳۹، هیتلر آمریکا را از محاسبه استراتژیکش کنار گذاشته بود. ضعف نظامی و حس قوی انزوطلبی در بین آمریکایی ها مداخله آنان را در جنگ بسیار بعید می ساخت. یک سال بعد، عامل آمریکا در کانون مشغله های ذهنی و محاسبه های هیتلر قرار گرفت.

زیرا آمریکا بیش از پیش و صراحتاً نشان می داد که حاضر به پذیرفتن شکست بریتانیای کبیر نیست و در عوض خواستار شکست آلمان نازی است. در نتیجه، آمریکا کمک های فزاینده ای در اختیار انگلستان می گذاشت و به سرعت نیروهای نظامی خود را تجهیز می کرد. در سپتامبر ۱۹۴۰، آمریکا در ازای اجاره شماری از پایگاه های انگلستان در نیم کره غربی، قریب پنجاه

## هیتلر و یهودیان

ناوشکن در اختیار انگلستان گذاشت و به این ترتیب از بی طرفی خارج و به موقعیت کشور متخاصم نزدیک شد. هر چند هیتلر می‌دانست که مداخله آمریکا در آینده نزدیک صورت نخواهد گرفت و این کشور به یکی دو سال زمان نیازمند است تا نیروی نظامی خود را در موضع مداخله قرار دهد، اما او در عین حال می‌دانست که شرکت آمریکا در جنگ وزن تعیین کننده ای را وارد معادلات می‌کند. زمان به زیان هیتلر عمل می‌کرد و برای به تأخیر انداختن لحظه مداخله آمریکا، او سیاست احتیاط مطلق را در قبال این کشور در پیش گرفت و کوشید از هر آنچه که ورود آمریکایی‌ها را به جنگ تحریک می‌کند، بپرهیزد. به این خاطر است که او دائماً در مقابل فشارهای دربار ریدر از خود مقاومت نشان می‌داد: کسی که مدافع سیاست تهاجمی نیروی دریایی علیه کشورهای بود که به عنوان قدرت‌های جنگ طلب تلقی‌شان می‌کرد.

باید به این مورد شوروی را افزود که غیرقابل تحمل‌تر بود، هر چند خطر کمتری دربرداشت. هیتلر شاهد بود که چگونه استالین از وضعیت بهره‌برداری می‌کرد. پس از شکست فرانسه، او کشورهای بالتیک را می‌بلعید و با زور و تهدید رومانی را ناچار می‌کرد که بسارابی و بخشی از بوکووین را به او تسلیم کند. با وجود این، استالین ابایی نداشت که نشان دهد که همچنان در پی مطامع دیگری در بالکان است. البته، هیتلر می‌دانست که مسکو در وضعیتی نیست که پیمان‌ش را زیر پا بگذارد و استالین در فکر چنین کاری نیز نبود. بیش از آنکه نگران از ورود غیرمحمّل

### در جستجوی راه حل سرزمینی

شوروی به جنگ باشد، هیتلر بر پایه استدلالاتی استراتژیک که به رویاهای همیشگی توسعه طلبانه اش آمیخته بود، حمله به متحدش را مد نظر قرار داد. به اعتقاد او، سرسختی انگلستان در ادامه جنگ از آن رو بود که امیدوار بود سرانجام آمریکا و شوروی را با خود متحد کند. اگر شوروی با اتکا به یک جنگ برق آسای دیگر شکست می خورد، لندن چاره دیگری جز صلح نداشت، خاصه اینکه احتمال مداخله نظامی آمریکا نیز به نحو محسوسی کاهش می یافت. در واقع هیتلر انتظار داشت که شکست اتحاد شوروی، ژاپن را از هر نوع فشار در جبهه شرقی اش آزاد کند و از آن دشمن خطرناکی برای آمریکا بسازد. در بدترین حالت، اشغال شوروی رایش را در بهترین موقعیت برای ادامه جنگ علیه آنگلساکسون ها قرار می داد.

از پایان ژوئیه ۱۹۴۰، هیتلر این سخن استراتژیک را بیان کرد که جنگ علیه شوروی پیش از بهار ۱۹۴۱، نمی توانست آغاز شود. تصمیم قطعی در دسامبر ۱۹۴۰ گرفته شد. در این فاصله او کوشید استراتژی موقتی را برای خنثی کردن آمریکا و منزوی نگاه داشتن انگلستان به کار برد. در ماه سپتامبر، رایش پیمان سه جانبه ای را با ایتالیا و ژاپن امضا کرد که هدفش بازداشتن آمریکا از تغییر نقش خود به عنوان ناظر جنگ بود. به موازات این تلاش، هیتلر می کوشید تا انگلستان را از مدیترانه بیرون کند. تحقق این امر علاوه بر همکاری ایتالیا (که نسبت به هر نوع پیشروی در حوزه نفوذش حساس بود) به همکاری اسپانیا و در صورت امکان همکاری حکومت ویشی فرانسه نیازمند بود. افزون بر این، برای

## هیتلر و یهودیان

منزوی کردن کامل دشمن یک کارزار دیپلماتیک با هدف تشکیل بلوکی از کشورهای ضدبریتانیا به راه افتاد و از خود شوروی نیز دعوت شد که به این بلوک بپیوندد. به نظر نمی رسد که هیتلر انتظار زیادی از این کارزار داشت که توسط ریبنترپ طرحریزی و اجرا شده بود. اما، گسست میان لندن و مسکو در صورت تحقق موفقیت فوری ای به شمار می رفت، بی آنکه مانع از تسویه حساب نظامی بهار بعد شود. گفتگوهای اوایل نوامبر با مولوتوف در برلن به هیتلر ثابت کرد که هدف استالین بهره برداری از موضع خود بدون قطع رابطه با لندن است. از اینرو، انگیزه نابود کردن آخرین قدرت قاره اروپا در نزد هیتلر تقویت شد.

در پایان ۱۹۴۰، روشن بود که استراتژی موقتی او نتایج مورد انتظار را به بار نیاورده است. بی طرفی محتاطانه فرانکو به هیتلر اجازه کنترل جبل الطارق و حذف حضور بریتانیا در مدیترانه را نمی داد. در این حال، شکست موسولینی در یونان مداخله نظامی آلمان را در بالکان طی بهار بعد الزام آور می ساخت، ولو برای بستن منطقه به منظور حمله به شرق اروپا. پیمان سه جانبه بیش از آنکه آمریکا را مرعوب کرده باشد، رویکرد این کشور را در قبال قدرت هایی تشدید کرده بود که اینک به عنوان اعضای توطئه ای جهانی ملاحظه شان می نمود. و در آخر انتخاب مجدد روزولت که مخالفتش با آلمان نازی بر کسی پوشیده نبود، تصویر امیدوارکننده ای از آینده به دست نمی داد.

در نتیجه، هیتلر ناچار بود بسیار پیشتر از تابستان عملیات "بارباروسا" را تدارک ببیند. دلایل تصمیم گیری در مورد این



### در جستجوی راه حل سرزمینی

عملیات فراتر از محاسبه های استراتژیک می رفت. هیتلر به سرعت اهمیت فرصت به دست آمده را در دنبال کردن هدف اساسی اش دریافت : یعنی فتح فضای حیاتی که تحت الشعاع جریان حوادث و رویدادها قرار گرفته بود. جنگ علیه اتحاد شوروی هم وسیله ای استراتژیک بود و هم هدفی ایدئولوژیک. برای هیتلر این جنگ در واقع، قمار بزرگ دوجانبه ای بود که میخواست برنده نهایی اش باشد، اگر چه از مخاطرات این قمار نیز بی اطلاع نبود. همانطور که در ۹ ژانویه ۱۹۴۱، هیتلر به فرماندهان نظامی اش گفته بود، اگر روزی آلمان ناگزیر از رویارویی با قوای متحد بریتانیای کبیر، آمریکا و شوروی شود، "در شرایط بسیار دشواری قرار خواهد گرفت"<sup>۴۷</sup>.

به موازات این تحول استراتژیک، لحن ارزیابی او در مورد یهودیان تغییر یافت. در ژانویه ۱۹۴۱، او به موسولینی اعلام کرده بود : مادام که استالین زنده است، آلمان هیچ نگرانی به دل راه نمی دهد. اما، روزی که استالین بمیرد یهودیان دوباره به صحنه بازخواهند گشت<sup>۴۸</sup>. در واقع، خطر یهودیان در شوروی تنها برای مدت زمان کوتاهی پنهان شده بود و هیتلر بر این باور بود که این خطر بار دیگر و با شدت تمام در حال ظهور بود. مطمئن ترین نشانه در مورد صعود دوباره قدرت "شیطانی" یهودیان را می توان در تکرار اظهارات علنی هیتلر در مورد سخن پیامبرانه اش در ژانویه ۱۹۳۹ باز یافت.

در آن تاریخ هیتلر از تربیون رایشستاگ خطاب به یهودیان گفته بود که در صورت وقوع مجدد جنگی جهانی، همه آنان را نابود

## هیتلر و یهودیان

خواهد کرد. از آن تاریخ این تهدید در سخنرانی های او تکرار نشده بود و هیچ نشانی نیز از آن در آنچه از اظهارات خصوصی اش به دست مان رسیده، نیافته ام. دو سال بعد در ۳۰ ژانویه ۱۹۴۱، کمی پس از تأیید تصمیم اش در حمله به شوروی، او بار دیگر به طور علنی سخن پیامبرانه اش را تکرار کرد و به این ترتیب نشان داد که این سخن در گوشه ای از افکارش پنهان بوده و این که در آستانه رویدادهای بزرگ او بار دیگر تصمیم و اراده درونی اش را به اطلاع جهانیان می رساند. در این سخنرانی او به اظهارات ژانویه ۱۹۳۹ خود اشاره کرد، اما تاریخ آن را اول سپتامبر ۱۹۳۹ قید نمود. معنای احتمالی این اشتباه این است که او حمله به لهستان را سرآغاز وضعیت خطرناکی می دانست که اینک در آن قرار گرفته بود.

او بار دیگر، با اشاره به آمریکا صریحاً مداخله احتمالی آن را در جنگ اروپایی مطرح می نمود و همزمان از عزم خود در جنگیدن خبر می داد. اینبار او سخن پیامبرانه اش را با اندک تفاوتی ایراد می نمود. همانند ۱۹۳۹، هیتلر از واژه نابودی استفاده نمی کرد، اما به نحوی مبهم تر اظهار می داشت که نقش یهودیان در اروپا به پایان خواهد رسید. با این حال، رابطه ای که او میان وعده مجازات یهودیان و گسترش جنگ در جهان برقرار می کرد، تغییر نیافته بود : "[...] در واقع اگر تحت فشار یهودیان مابقی جهان وارد جنگی فراگیر شود، ایفای نقش یهودیت در اروپا به پایان خواهد رسید<sup>۴۹</sup>."

## در جستجوی راه حل سرزمینی

آیا در این لحظه هیتلر تغییر رویکرد داده و مصمم به نابودی یهودیان در اروپا شده بود؟ اگر او در اظهاراتش جدّی بود - که به نظر من بود - و اگر او قصد داشت به این ترتیب پیامی را برساند، تصمیم نابودی یهودیان در چنین تاریخی نامحتمل است. خود هیتلر بار دیگر اظهارش را پیامبرانه توصیف می کرد. او قصد داشت خبر از رویداد آینده ای بدهد که وی تحققش را به یک شرط گره زده بود. یعنی : وقوع "جنگی جهانی" یا "جنگی فراگیر" که احتمالش از ژانویه ۱۹۳۹ بسیار افزایش یافته بود، اما در اوایل ۱۹۴۱ هنوز محقق نشده بود و خود هیتلر معتقد نبود که به زودی روی دهد. در زمانی که هیتلر سخن پیامبرانه اش را تکرار می کرد، از ارادهٔ مقاومت بریتانیا مطمئن بود و آن را به نفوذ یهودیان نسبت می داد. او از وقوع خطر یهودیان در شوروی خبر می داد و تصمیم گرفته بود با حمله ای برق آسا آن را کاملاً نابود کند. و در آخر او چشم انداز دشمنی آمریکا را تشخیص می داد که در آن نیز نفوذ یهودیان به طور خطرناکی رو به گسترش بود، هر چند هنوز به موفقیت کامل نرسیده بود. قدر مسلم، ادامه و توسعهٔ جنگ به خطری جدّی بدل شده بود. ای بسا هیتلر از این لحظه نگران جنگ چهار سالهٔ دیگری بود. اما، تنها رویدادهای پس از عملیات "بارباروسا" باعث شد که او تصویر روشنی در اینباره به دست آورد.

منابعی که گویای افکار او بین پاییز ۱۹۴۰ و ژوئن ۱۹۴۱ باشند بسیار اندکند. این منابع بدون استثنا نشان از این دارند که هیتلر همچنان در پی اخراج و اسکان یهودیان اروپا در نقطه ای از جهان

## هیتلر و یهودیان

بود. بر پایهٔ یادداشت‌های سرگرد انگل، نمایندهٔ نیروی زمینی در نزد پیشوا (یادداشت‌هایی که بعدها بازسازی شده و تاریخ نگارششان چندان قابل اطمینان نیست، هر چند محتوایشان به واقعیت بسیار نزدیک است)، هیتلر در جریان گفتگویی که به نوشتهٔ انگل در ۲ فوریه ۱۹۴۱ در حضور کایتل، بورمن، لای و اسپیر انجام داد به طور مبسوط نظرش را در مورد مسألهٔ یهود طرح کرد.

هیتلر اعلام کرد که اگر جنگ فرصت حل سریع مسألهٔ یهود را ارایه می‌کند - به ویژه از طریق تسلیم شماری از کشورهای رایش-، در عین حال مشکلات تازه‌ای را نیز به وجود خواهد آورد. مسأله برای هیتلر این بود که "این چند میلیون یهودی را کجا مستقر کند." او اضافه کرد که از فرانسه خواهد خواست که ماداگاسکار را به این منظور در اختیار رایش بگذارد. در پاسخ به بورمن که پرسیده بود که چگونه باید یهودیان را در جریان جنگ به آنجا منتقل کرد، هیتلر گفته بود که باید در اینباره فکر کرد و اینکه او مایل نیست که کشتی‌هایش را از دست بدهد. در جمع بندی او گفته بود که "اینک برخی امور را به گونه‌ای دیگر می‌بیند که حقیقتاً مساعد حال نیست".<sup>۵۰</sup> "ظاهراً هیتلر فکر روشنی در مورد راه حل دقیق مسأله‌ای که خود به وجود آورده بود نداشت. اما، نسبت به راه حل سرزمینی علاقه نشان می‌داد. عبارت آخر او می‌تواند از شدت عمل نشان داشته باشد، ولی به سختی می‌توان در آن طرح قتل عام را تشخیص داد.

### در جستجوی راه حل سرزمینی

از طرف دیگر، در جریان این دوره گویلز در دو نوبت پس از گفتگوهایی با هیتلر در نوامبر ۱۹۴۰ و سپس در مارس ۱۹۴۱، نوشته است که یهودیان روزی از اروپا بیرون رانده خواهند شد. اما، نام هیچ کشور مقصدی برای آنان قید نشده است.<sup>۵۱</sup> در آوریل ۱۹۴۱ پس از ارایه طرح اخراج لهستانی به وارتلند، هیتلر در مقابل یک دیپلمات مجاری اضافه کرده بود که باید "مسأله یهود" را در سطح اروپا با انتقال یهودیان به نقطه ای دیگر از جهان حل کرد. در گذشته میلیون ها اروپایی ناگزیر از ترک وطن شده بودند و اینک از نگاه هیتلر ناچار کردن یهودیان به مهاجرت آنهم به عنوان مسافران درجه دو هیچ جنبه غیرانسانی دربرداشت<sup>۵۲</sup>. در ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ تقریباً سه هفته پیش از آغاز حمله به شوروی، او به موسولینی گفت که همه یهودیان باید پس از جنگ اروپا را ترک کنند و "شاید" همگی شان در ماداگاسکار مستقر شوند<sup>۵۳</sup>.

البته نمی توان انکار کرد که او منظمآ فکر اصلی اش را پنهان کرده باشد. اما، در این صورت باید همچنین پذیرفت که او به دستگاه رژیم اش اجازه داد تا سیاستی مغایر با اهداف باطنی اش را دنبال کند. در این دوره، در واقع، هیچ گسستی از مشی دنبال شده طی سال های قبل مشاهده نمی شود. هدف از تقویت کنترل و مراقبت ها در مرزها همانند گذشته جلوگیری از بازگشت یا افزایش شمار یهودیان در حوزه نفوذ آلمان بود. در اوت ۱۹۴۰، هیتلر شخصآ به آبتز دستور داده بود که به یهودیانی که با پیشروی ارتش آلمان به سوی فرانسه از این کشور گریخته بودند، اجازه بازگشت به فرانسه تحت اشغال را ندهد<sup>۵۴</sup>. و در

## هیتلر و یهودیان

آوریل ۱۹۴۱ او آوردن یهودیان لهستانی به رایش را برای مقابله با قحطی نیروی کار ممنوع کرد، در حالی که همهٔ تدابیر لازم از جمله موافقت گورینگ در این مورد اتخاذ شده بود.<sup>۵۵</sup>

هنگامی که فرصت دست داد، سیاست اخراج به اجرا گذاشته شد. از ژوئیه ۱۹۴۰، واگنر و بورکل به عنوان رؤسای آژانس و لورن که وظیفهٔ آلمانی کردن این مناطق را برعهده داشتند ۲۵۰۰۰۰ فرانسوی از جمله یهودیان منطقه را در گروه های مختلف به فرانسه ویشی اخراج کردند. آنان همین کار را با موافقت هیتلر در ماه اکتبر با ۶۵۰۰ یهودی مناطق تحت ادارهٔ خود، "باد" و "پالاتینات" انجام دادند. بعید نیست که آنان زمان را برای پاک کردن استان های خود از وجود یهودیان مناسب تشخیص داده بودند.<sup>۵۶</sup>

سیاست تبعید یهودیان مناطق الحاقی به حکومت عمومی در لهستان اهمیت خود را حفظ کرده بود. در پایان ۱۹۴۰ این سیاست شتاب تازه ای گرفت. برخلاف نظر فرانک، هیتلر همچنان پذیرش لهستانی های ساکن سرزمین های جدید رایش را به حکومت عمومی تحمیل می کرد. بر اساس آنچه فرانک بعدها در این باره گفت هیتلر در ۷ نوامبر ۱۹۴۰ به او توضیح داده بود که اخراج یهودیان باید بلافاصله صورت پذیرد، زیرا انجام این کار پس از جنگ مشکلات بین المللی ای به وجود خواهد آورد. چنین هدفی حکایت از مشغله های ذهنی می کند که به سختی می توان با فکر قتل عام آشتی شان داد.<sup>۵۷</sup>

### در جستجوی راه حل سرزمینی

در آغاز سال ۱۹۴۱ دفتر مرکزی امنیت آلمان طرح اخراج ۸۳۱۰۰۰ لهستانی و یهودی ساکن مناطق الحاقی را تهیه کرد. بار دیگر، دستگاه تحت نظارت هیملر بسیار بسیار فراتر از توانایی‌اش برنامه ریزی کرده بود و طرح اخراج وی این بار نیز به سرنوشت طرح های قبلی دچار شد. در اواسط ۱۹۴۱، در مقابل مخالفت های فزاینده ارتش که برای تدارک حمله به روسیه نیازمند راه آهن بود، این طرح به حال تعلیق درآمد، بی آنکه فرصت توسعه بیابد. در هر حال، طی این دوره، انتقال همه یهودیان رایش بزرگ به حکومت عمومی در دستور کار نبود، ولو به صورت راه حل انتقالی. درست است که در دسامبر ۱۹۴۰، هیتلر اجازه اخراج ۶۰۰۰۰ یهودی ساکن وین را صادر کرد، اما این تصمیم که کاملاً نیز اجرا نشد و انگیزه آن وضعیت مسکن در وین بود به عنوان تصمیمی استثنائی معرفی شد و از این قاعده پذیرفته شده آن زمان پیروی نمی کرد که اخراج یهودیان باید پس از جنگ صورت بپذیرد.<sup>۵۸</sup>

و در آخر، سیاست مهاجرت به خارج آلمان با سرسختی تمام دنبال می شد. از آنجا که دوره جنگ اجرای این سیاست را بیش از پیش با مشکل روبرو می ساخت، در نتیجه لازم بود تا اولویت‌ها تعیین می شدند. چنانچه بخشناه دفتر مرکزی امنیت آلمان به تاریخ ۲۰ می ۱۹۴۱ اعلام می کرد، گورینگ امیدوار بود که برغم وضعیت جنگی، مهاجرت یهودیان آلمان به طور گسترده دنبال شود. از اینرو، دفتر مرکزی امنیت آلمان مهاجرت یهودیان

## هیتلر و یهودیان

بلژیک و فرانسه تحت اشغال را ممنوع اعلام کرد تا سهمیه کوچک کشورهای ماورای بحار به یهودیان آلمان تعلق بگیرد<sup>۹۹</sup>.

همزمان با اجرای این سیاست ها، راه حلی که قرار بود در پایان جنگ به اجرا گذاشته می شد، به سرعت در حال انجام بود. از تابستان ۱۹۴۰، بخش های دیوانی که مستقیماً به این امور می پرداختند سرگرم تدارک اخراج یهودیان از اروپا بودند. وزارت کشور لایحه ای را تهیه کرد که به موجب آن یهودیان آلمان ملیت خود را از دست می دادند. پس از تهیه طرح های مختلف، این قانون در اواخر ۱۹۴۱ در شرایطی کاملاً متفاوت به تصویب رسید. در حالی که آئیشن در برلن طرح ماداگاسکار را با کمک نمایندگان پیش از پانزده سرویس دیگر تدقیق می کرد، مشاوران ضدیهودی روانه کشورهای تحت اشغال یا دوست می شدند تا اخراج بزرگ آینده را تدارک ببینند<sup>۱۰۰</sup>. مأموریت این مشاوران اجرای طرح ضدیهودی آلمان در سراسر اروپای نازی بود. از خلال سرشماری یهودیان، خلع مالکیت از آنان، اخراج شان از زندگی اجتماعی و در صورت امکان تمرکزشان در مکان های خاص، شرایط لازم برای اخراج بعدی شان تدارک دیده می شد. فعالیت این مشاوران بعداً در خدمت قتل عام یهودیان قرار گرفت، هر چند انگیزه اولیه چنین کاری نبود.

دستگاه پلیس نازی از این اخراج آینده به عنوان "راه حل نهایی" یاد می کرد: اصطلاحی که در پایان ۱۹۳۹ ظاهر شد و از تابستان ۱۹۴۰ کاربردی گسترده یافت، به ویژه در این عبارت کلیشه ای: "با ملاحظه نزدیک شدن راه حل نهایی مسئله



### در جستجوی راه حل سرزمینی

یهود". این عبارت خطرناک بسیاری از تاریخدانان را دچار سردرگمی کرد، زیرا بعداً از آن برای نامیدن قتل عام یهودیان استفاده شد. به این ترتیب است که بخشنامه دفتر مرکزی امنیت آلمان به تاریخ ۲۰ مه ۱۹۴۱ که در بالا به آن اشاره شد، به دلیل اینکه دربرگیرنده همین عبارت بود به عنوان اثبات طرح قتل عام یهودیان دائماً مورد استناد قرار گرفته است. جمله ای که این عبارت در آن قرار گرفته نشان می دهد که زمان قتل عام هنوز فرا نرسیده است: "با ملاحظه نزدیک شدن راه حل نهایی مسأله یهود، باید از مهاجرت یهودیان به سرزمین های تحت اشغال ما جلوگیری کرد".<sup>۶۱</sup> این دستورعمل فقط زمانی معنا داشت که هدف از راه حل نهایی خالی کردن منطقه نازی از یهودیان بود و نه جمع کردن بیشترین شمار آنان برای از میان بردنشان.

سرکردگان دستگاه پلیس همانند هیتلر به سرعت دریافتند که طرح ماداگاسکار غیرعملی است. با این حال، با باز گذاشتن مسأله سرزمین مقصد، آنان فعالیت در جهت تعیین شده را متوقف کردند. در ۵ فوریه ۱۹۴۱، هایدیش "راه حل نهایی" را انتقال یهودیان به کشوری تعریف می کرد که بعدتر می بایست تعیین می شد. در پاریس مسئول امور یهودیان در سرویس های امنیتی آلمان چند هفته بعد همین تعریف را ارایه کرده بود، یعنی با صحبت از "راه حل نهایی" به انتقال یهودیان به سرزمینی نامعلوم اشاره کرده بود.<sup>۶۲</sup> یهودیان می بایست بعد از پایان جنگ

## هیتلر و یهودیان

اروپا را ترک می کردند: همین برای اینکه پلیس نازی وظیفه اش را انجام دهد کافی بود.

هیچ کدام از این ها نشان نمی داد که مرحله تازه ای آغاز شده باشد. تدارکات قتل عام در سطح اروپا طی این دوره وجود نداشت. هر چند نمی توان فرضیه دوگانگی رفتار را نادیده گرفت، اما اسناد موجود بیشتر به این نتیجه میرسند که هیتلر در قبال یهودیان جریان فکری دوجانبه ای را حفظ می کرد: از یک طرف، او مصمم به انتقامگیری از یهودیان در صورت عدم موفقیت بود، از طرف دیگر، از آنجا که به موفقیت خود اطمینان داشت یا دست کم می خواست چنین اطمینانی داشته باشد، او قصد داشت "مسأله یهود" را به وسیله راه حل سرزمینی، چه در ماداگاسکار و چه در جای دیگر، رفع کند.<sup>۶۳</sup>

برای این نتیجه گیری ارزشی موقتی قایل می شویم. باید در فصل بعد این نکته را بررسی کنیم که آیا سیاست قتل عام برای یهودیان شوروی تعیین و تدارک دیده نشده بود. پیشتر مایلیم به نکته ای پردازیم که بی اهمیت نیست و آن رویکرد معاونان هیتلر است. تا کجا آنان هماهنگ با رییس شان عمل می کردند؟ این پرسش دشواری است که برایش پاسخی مطمئن ندارم. ظاهراً آنان با افکار اصلی بیمارگونه او موافق نبودند و تنها هیتلر فرضیه قتل عام یهودیان را در سر می پروراند. در هر حال، نمی توان گفت که در ۱۹۴۰، مجریان آینده قتل عام در مورد آن فکر نمی کردند. یادداشت هیملر در ماه می ۱۹۴۰ را به خاطر بیاوریم که در آن نویسنده، قتل عام فیزیکی یک ملت را "ناممکن" و در

### در جستجوی راه حل سرزمینی

عین حال "خلاف طبیعت آلمانی" می دانست و به همین خاطر آن را رد می کرد. دو ماه بعد، در نوشته ای به تاریخ ۲ ژوئیه ۱۹۴۰ خطاب به مافوق خود، هایدریش، به اصطکاک های به وجود آمده با ارتش اشاره می کرد که در پی کشتار "هزاران" تن از نخبگان لهستان روی داده بود و چنین اقدام هایی را "به طرز حیرت انگیزی افراطی"<sup>۶۴</sup> توصیف کرده بود. ظاهراً او از وظیفه ای که مدتی بعد باید انجام می داد، تصویری نداشت. نیازی به اشاره به گورینگ نیست که یهودی ستیزی خشن اش همواره در مقابل ملاحظات عملی فروکش می کرد.

دانستن این نکته جالب است که چگونه همین افراد با اظهارات رییس خود در دفاع از قتل عام یهودیان مواجه شدند. در فردای سخنرانی ۳۰ ژانویه ۱۹۳۹، گوبلز در یادداشت هایش خلاصه ای از نکات اصلی این رویارویی را ارایه می کند، اما هیچ اشاره ای به سخن پیامبرانه نمی کند<sup>۶۵</sup>. تنها اشاره ای که او پیش از حمله به شوروی به این موضوع می کند به تاریخ ۲۰ ژوئن ۱۹۴۱ است. یک روز جلوتر، او در نزد هیتلر به همراه فرانک بوده که از اوضاع در حکومت عمومی صحبت می کرد و احتمالاً از زندگی بینوای یهودیان در آنجا. گوبلز می نویسد: "یهودیت در لهستان کم کم رو به کاهش است. تنبیهی عادلانه به خاطر سیاست های تحریک آمیز و توطئه های جنگ طلبانه شان. پیشوا پیامبرانه به یهودیان هشدار داده بود<sup>۶۶</sup>". می بینیم که او به درستی سخن پیامبرانه رییس اش را دریافته بود و آن را با شدتی نسبتاً کمتر تفسیر

## هیتلر و یهودیان

می کرد. اگر گویلز هنوز مفهوم قتل عام را درنیافته بود، در عوض با فکر یک کشتار گسترده موافق بود.

چند رده پایین تر از گویلز، آدولف آیشمن کارمند ساده گشتاپو، اما متخصص امور یهودی نیز ظاهراً منظور واقعی سخنان پیشوا را درنیافته بود. او در مقابل قضاتش در اورشلیم اعلام کرد که سخن پیامبرانه پیشوا را به حساب تبلیغات گذاشته بود<sup>7۷</sup>. بعید به نظر می رسد که این سخن توجه کسانی چون هیملر و هایدریش را، خاصه پس از تکرار آن، جلب نکرده باشد. اگر شواهدی در دست نیست مبنی بر اینکه آنان به انجام چنین اقدام هایی یا ارایه پیشنهادهایی در این جهت ترغیب شده باشند، اما آنان باید می دانستند که چشم انداز شدیدتری در پیش است و می بایست آنچه را که خود تصور نکرده بودند، مورد نظر قرار دهند.

فرای این مسأله، لازم است تحوُّلی را یادآور شد که امکان داد پس از تبدیل سخن پیامبرانه به دستور، سرانجام خود دستور به اجرا گذاشته شود. در نزد مقامات نازی که به نوعی مسئولیت موضوع را برعهده داشتند، "مسأله یهود" کم کم ناکامی های جدّی به وجود می آورد. هیتلر دائماً بر عزم خود مبنی بر آزاد کردن رایش از وجود یهودیان تأکید می کرد. این امر به مأموریتی شبه مذهبی یا مسأله ای دولتی تبدیل شده بود که هیچیک از معاونانش قادر نبود از آن روی گردانی کند، زیرا در چنین صورتی کل نفوذش را از دست می داد. اما، به مرور که آنان به سوی "راه حل نهایی" گام برمی داشتند، خود "راه حل نهایی" نیز

### در جستجوی راه حل سرزمینی

بی‌وقفه به عقب رانده می‌شد و همزمان با فتح هر سرزمین شمار یهودیانی که تحت سلطه آنان قرار می‌گرفتند، افزایش می‌یافت.

فرمانداران ایالاتی که قلمروهایشان دربرگیرنده شمار بالایی از یهودیان بود بیشتر در معرض فشار تعصبات یهودی ستیزانه هیتلر بودند. برای نمونه، گوبلز که از جمله وظایفش، برعهده داشتن فرمانداری برلن بود، عصبیتی بیمارگونه نسبت به شمار یهودیان برلن از خود نشان می‌داد. هدف او اخراج یهودیان برلن بود و برای تحقق این هدف یهودی ستیزی اش به قدرت طلبی اضافه می‌شد. یادداشت‌های او نشان می‌دهند که در گفتگوهایش با هیتلر دائماً این مسأله را پیش می‌کشیده است. اما، از آنجا که قادر به اخراج یهودیان برلن نبود، پیشنهادهای متعددی برای تشدید جدایی یهودیان از مردم آلمان ارایه می‌داد. اعمال فشار دو جانبه بود : سرسختی معاونش به هیتلر سنگینی فقدان راه حل مسأله یهود را می‌فهماند.

در سرزمین‌های شرقی وضعیت به همان اندازه برای کسانی که مسئولیت مسأله را برعهده داشتند آزار دهنده بود. برای نمونه : کسانی چون فرانک یا گرایزر، فرماندار وارتلند، که اکثر یهودیان ساکن سرزمین‌های الحاقی در آن به سر می‌بردند. در حالی که گرایزر می‌کوشید یهودیان را به حکومت عمومی اعزام کند، فرانک قدم به قدم از خود مقاومت نشان می‌داد و بی‌صبرانه منتظر روزی بود که سرزمین اش از وجود یهودیان پاک شود. هر دو ناگزیر از اتخاذ تدابیری موقتی بودند : تحمیل کار

## هیتلر و یهودیان

اجباری، حمل نشان یهودی، ایجاد شوراها یهودی که نقش میانجی را با نیروهای اشغالگر ایفا می کردند. این همه بلافاصله پس از ورود سربازان آلمانی شکل گرفت. در وارتنلد به سرعت یهودیان را در "گتوها" متمرکز کردند که از مابقی شهر جدا بود و بزرگترین شان گتوی "لودز" (لایتزمن شتات) نام داشت که در اوّل ماه می ۱۹۴۰ به طور کامل از مابقی شهر جدا شد. در حکومت عمومی چنین تحرکی با تأخیر و نظم کمتری همراه بود. "گتوی" ورشو در نوامبر ۱۹۴۰ بر پایه الگوی "گتوی" لودز به پا شد و "گتوهای" کراکف و لوبلین نیز در مارس ۱۹۴۱ ایجاد شدند. در بسیاری از مناطق تا پایان ۱۹۴۱ و حتی ۱۹۴۲ "گتویی" شکل نگرفت.

در آغاز گتوهای ورشو و لودز برای دوشیدن ساکنان بیچاره شان دایر شدند، زیرا همه پول و اموال شان صرف خرید غذا برای زنده ماندن می شد. هنگامی که گرسنگی و انواع اپیدمی در میان ساکنان گتوها شدت گرفت و مرگ و میر به طورخیره کننده‌ای افزایش یافت، دستگاه اداری نازی ناگزیر از موضع گیری شد. برخی مسئولان "گتوها" حاضر بودند بگذارند تا گرسنگی بیشترین شمار قربانی را بگیرد. به این ترتیب، آنان به خود وعده می دادند که اگر گرسنگی به نابودی جمعیت یهودی نیانجامد، دست کم شمار بالایی از آنان را خواهد کشت. اما، نقطه نظر آنان مورد پذیرش واقع نشد و خط دیگری در اولویت قرار گرفت: قرار شد که به یهودیان ساکن "گتوها" کار داده شود تا بتوانند غذای خود را تأمین کنند.<sup>۶۸</sup>

مقامات نازی در شرق سرانجام وضعیت را "عادی کردند"، پس از آنکه گذاشته بودند تا بی نظمی بر آنجا حاکم شود و با اتخاذ تدابیری همچون بستن ورودی های گتوها بر وخامت وضعیت آنها افزوده بودند. حضور یهودیان موقتی به شمار می رفت و ضرورتی نداشت بیهوده خود را درگیر سرانجام آنان کرد. در نزد زمامداران برلن، وخامت شرایط زندگی یهودیان استدلال قوی برای حل عاجل مسأله یهود بود. اما، وقتی مقام های نازی پی بردند که در نتیجه این وضع صدها هزار نفر در اثر گرسنگی خواهند مُرد، تصمیم گرفتند برای دوره ای نامعلوم ادامه بقاء جمعیت یهودی را قدری سروسامان دهند. در این حال، مقام های رژیم همچنان بر تمایل خویش برای از سر باز کردن مسأله یهود تاکید می کردند. با این حال، ظاهراً در روحیه و افکار آنان تغییری به وجود آمده بود که نمی خواستند اعلام اش کنند. اما، نتیجه این تغییر را جلوتر خواهیم دید. در مجموع یهودیانی که کار می کردند مزیت هایی داشتند : استثمار نیروی کار آنان بسیار باصرفه بود. اما، یهودیان که ناتوان از کار بودند بار سنگینی به شمار می رفتند که از بین رفتن شان تأسف کسی را برنمی انگیخت.

هیملر نیز قاعدتاً متوجه شده بود که وضعیت موجود دوام خواهد یافت. راندن یهودیان به خارج از اروپا به چشم اندازی دوردست بدل شده بود : آیا نمی توان راه های دیگری برگزید؟ او با عملیات به کُشی (یا "اوتانازی") و نیز روش های اجرای آن آشنا بود. سرویس های فنی پلیس جنایی به این روش ها جنبه عملی داده بودند. هیملر برای کشتن زندانیان علیل یا ناعلاج

## هیتلر و یهودیان

اردوگاه های خود در اوایل ۱۹۴۱ از بوهلر، رییس دفتر پیشوا، و نیز سازمان او تقاضای کمک کرده بود. این عملیات که با نام رمز "۱۳ اف ۱۴" به اجرا گذاشته شد تقریباً ۲۰۰۰۰ قربانی گرفت. مسموم کردن به وسیله گاز روش مؤثری بود که می شد آن را بدون مشکل به دیگر افراد تعمیم داد. با این حال، هیملر هنوز در این فکر نبود که این روش را به یهودیان توسعه دهد.

ویکتور برک، یکی از مقام های دفتر پیشوا و محرکان عملیات "به کُشی" در دادگاه نورنبرگ گفت که در ژانویه ۱۹۴۱ هیملر با او از قصدش برای عقیم کردن یهودیان صحبت کرده و نیز خواسته بود بداند که آیا از نظر فنی این امکان وجود داشت که عملیات گسترده ای برای عقیم کردن یهودیان به اجرا گذاشته شود.<sup>۶۹</sup> برک در ۲۸ مارس ۱۹۴۱ نتیجه تحقیق هایش را به اطلاع می‌رساند : عملیات امکانپذیر است و او آماده همکاری در مراحل نظری و عملی این اقدام است. شش هفته بعد، در پاسخ به او گفت که با علاقه گزارش وی را خوانده و مایل است در اولین فرصت با او در این باره صحبت کند.<sup>۷۰</sup> قضا در همین حد باقی ماند تا اینکه در ۱۹۴۲ هیملر از نو علاقه اش را در مورد عقیم کردن جمعیت یهودیان ابراز داشت. در این فاصله، قتل عام یهودیان آغاز شده بود، قتل عامی که هیملر در اوایل ۱۹۴۲ به عنوان راه حل مسأله ای که با آن روبرو بود، ملاحظه نکرده بود.

اما، در اوایل ۱۹۴۱ بسیاری چیزها غیرقابل پیش بینی بود. در نزدیکی شهر کوچک آشویتس در لهستان الحاقی، یک اردوگاه زندانیان سیاسی لهستانی در ۱۹۴۰ ساخته شده بود. در اوایل



### در جستجوی راه حل سرزمینی

سال بعد تصمیم گرفته شد که این اردوگاه توسعه یابد و اردوگاه دیگری به منظور جا دادن ۱۰۰۰۰۰۰ اسیر جنگی پس از شروع جنگ یا شوروی به آن اضافه شود. برای اسکان مسئولان دو اردوگاه ۶۰۰۰ یهودی ساکن آشویتس از خانه های خود بیرون رانده شدند و در دیگر شهرهای منطقه اسکان یافتند<sup>۷۱</sup>. بعدها، نیروهای نازی همین افراد را به مبدا بازگرداندند که در این فاصله به اردوگاه قتل عام تبدیل شده بود.

## سرنوشت یهودیان شوروی

۲۲ ژوئن ۱۹۴۱، ارتش آلمان با حمله به مرز شوروی، دشمن بی تدارک خود را به زمین کوفت. در حالی که سپاهیان آلمان در قلب این سرزمین پهناور پیش می رفتند، واحدهای پلیس و نیروهای اس اس در پشت جبهه کشتار بی سابقه ای را علیه یهودیان آغاز کردند. به زودی تیرباران های گسترده با توحشی باورنکردنی به اجرا گذاشته شد. در زیر فقط یکی از شهادت های پرشمار دادگاه نورنبرگ را که توسط یک آلمانی غیرنظامی حاضر در روسیه ارایه شد، می خوانیم. پس از شنیدن اخبار تیرباران های گسترده، او ناظر حیرت زده صحنه های یکی از این کشتارها بوده است :

"بعد از دور زدن تلی از خاک خود را در مقابل حفرهٔ گول آسایی یافتیم. افراد در این حفره چنان تنگاتنگ روی هم انباشته شده بودند که تنها سرشان را می شد دید. بخشی از تیرباران شدگان هنوز تکان می خوردند. برخی دست هایشان را بالا می آوردند و سرهایشان را می چرخاندند تا نشان بدهند که هنوز زنده اند. سه چهارم حجم حفره پُر شده بود. بر اساس برآورد من تقریباً هزار نفر در آن بودند. با نگاه دنبال تیرانداز می گشتم. یک مأمور اس اس را دیدم که بر لبهٔ حفره نشسته بود و پاهایش در سوراخ

### سرنوشت یهودیان شوروی

حفره آویزان بودند. او مسلسلی روی زانو داشت و در حال سیگار کشیدن بود. قربانیان کاملاً برهنه از طریق پلکانی که در جدارۀ خاک حفر شده بود پایین می آمدند و بر روی سرهای افرادی که بی تحرک دراز کشیدن بودند می لغزیدند و مسیر خود را تا محلی که مأمور اس اس با دست به آنان نشان می داد ادامه می دادند. آنوقت بر روی افرادی که اعدام شده بودند دراز می کشیدند. برخی، کسانی را که هنوز زنده بودند نوازش و آرام با آنها صحبت می کردند. سپس رگبار گلوله را شنیدم.<sup>۱</sup>

تقریباً ۵۰۰۰۰۰ یهودی اعم از زن و مرد و کودک به همین ترتیب، آنهم فقط در جریان سال ۱۹۴۱ کشته شدند. دست کم یک بار دیگر همین تعداد افراد به سرنوشتی مشابه در سالهای بعد دچار شدند. به این ترتیب، جنگ علیه شوروی در قیاس با جنگ های قبلی شدتی خارق العاده یافت. نیروی مرگ آسای نازیسم با همه ابعادش از قوه به فعل درآمد. با ملاحظه این کشتارها و نیز تصمیم هایی که فوراً برای کشتن یهودیان اروپایی گرفته شد، این فکر به طور طبیعی شکل می گیرد که تصمیم قتل عام پیش از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ گرفته شده بود. غالب مورخان به چنین نتیجه ای رسیده اند. دستور مرگ باید در جریان تدارک حمله به روسیه یعنی نهایتاً در بهار ۱۹۴۱ صادر شده باشد.<sup>۲</sup>

این تفسیر از رویدادها به حقیقتی مسلم تبدیل شده و به کتاب های آموزشی نیز راه یافته است. با این حال مبنای این تفسیر اسناد محدود و غیرقابل اطمینان و همچنین برداشت بحث انگیزی از ایدئولوژی هیتلری است. هیتلر همواره بلشویسم

## هیتلر و یهودیان

و یهودیت را یکی انگاشته بود : او که تصمیم گرفته بود یهودیت را از میان بردارد، باید با بلشویسم نیز چنین می کرد. به بیان دیگر، اعمال سلطه بر فضای شرق به طور گریزناپذیری به نابودی یهودیان گره خورده بود. این نتیجه گیری ها با مشکل بزرگی روبرو است، هر چند دربرگیرنده گوشه هایی از حقیقت اند. عناصری که در دسترس ماست نشان می دهند که تدارک های مربوط به کشتار یهودیان اروپایی پیش از اوایل پاییز آغاز نشد. اگر این تصمیم در بهار گرفته شده بود، چگونه می توان چنین تأخیری را در اجرای آن توضیح داد؟

این مشکل را می توان با این فرض رفع کرد که دو دستور قتل عام وجود داشته است : یک دستور در بهار در مورد یهودیان شوروی و دستور دوم در تابستان برای بقیه یهودیان اروپا صادر شده است<sup>۲</sup>. با این حال، باید به طور قانع کننده ای دلایل این تصمیم دوگانه را توضیح داد. اما، مانع اصلی در اینجا چیز دیگری است : دلایل کافی در دست است که در وجود تصمیم اول تردید کنیم. شکی نیست که یهودیان شوروی در جریان حمله به این کشور قتل عام شدند. اما، اگر خود قتل عام در ماه سپتامبر معلوم شد، آیا می توان گفت که از آغاز چنین تصمیمی گرفته شده بود؟ ممکن است در مقیاس زمان، سپری شدن دو سه ماه چندان مهم به نظر نرسد، اما در بعضی شرایط ممکن است وضعیت جهان در عرض چند هفته دگرگون شود<sup>۳</sup>.

در اینجا مورخان به حوزه تاریکی پا می نهند. هیچ سندی در دست نیست که بر گفتگوهای هیتلر و هایملر بر سر

پیشنهاد‌های ازابه شده، ابتکارهای صورت گرفته و دستورهای صادر شده روشنایی بیافکند. برای تکمیل اسناد نادر چاره ای نیست جز اینکه تحقیق را در سطح مجریان بزرگ و کوچک هدایت کنیم و بکوشیم اهداف تعیین شده و سیاست اجرا شده در نخستین ماه های حمله به روسیه را از نو دریابیم : حمله ای که در نظر مقام های نازی باید به سرعت خاتمه می یافت.

تدارک های نظامی و سیاسی این حمله از اوایل سال آغاز شد. در ماه مارس، هیتلر فرماندهان ارتش را از اهداف مهم خود و نیز نحوه عملی شدن آنها با اطلاع کرد. او خطاب به فرماندهان ارتش می گفت که حمله آینده نه جنگی عادی، بلکه نبرد مرگ و زندگی میان دو ایدئولوژی است : او این جنگ را نه برای حفظ دشمن، که برای نابود کردن آن انجام می داد. دولت شوروی باید با استفاده از "سخت ترین خشونت" نابود می شد. در این حمله نابودی کارمندان کمونیست و "روشنفکران یهودی-بلشویک" پیش بینی شده بود. قرار بود در پایان این حمله شماری دولت‌های اقماری بر پا شود، البته به شکلی که به هیچوجه اجازه داده نشود طبقه جدیدی از رهبران روی کار بیایند. هیتلر می خواست ارتش بفهمد که جنگ در شرق تفاوت بسیاری با جنگی داشت که در غرب اروپا صورت گرفته بود. کمیسرهای کمونیست جنایتکارانی بودند که به همین عنوان باید با آنان رفتار می شد.<sup>۵</sup>

در واقع، به این ترتیب هیتلر اعلام می کرد که در نبرد آینده هنجارهای حقوق بین الملل رعایت نخواهد شد. ارتش به

## هیتلر و یهودیان

سرعت به انتظار هیتلر پاسخ داد و بدون مشکل دو راهنمای عمل را پیش روی خود گذاشت : از یک طرف، فرار شد که فعالیت دادگاه های نظامی در جریان حمله به روسیه به حال تعلیق درآمد. به این ترتیب، ساکنانی که اقدام به مقاومت می کردند به طور دسته جمعی اعدام می شدند. همزمان، سربازان آلمانی که احتمالاً به اقدام های غیرقانونی یا افراطی متوسل می گشتند تحت پیگرد قانونی قرار نمی گرفتند. از طرف دیگر، کمیسرهای سیاسی روسیه زندانی جنگی به حساب نمی آمدند، بلکه فوراً پس از اسارت اعدام می شدند. امنیت نظامی در اینجا نباید به خطر می افتاد : گروهی از افراد سرنوشتی جز مرگ در انتظارشان نبود، صرفاً به دلیل انجام وظیفه شان.

از زمان حمله به لهستان ارتش رویکرد خود را تغییر داده بود. موفقیت های هیتلر در این زمینه بی اثر نبود. اما، تنفر از کمونیسم، تحقیر اسلاوها و نیز پیش داوری های ریشه دار یهودی ستیزانه، همگی در نوع خود دلایل تغییر رویکرد ارتش را بیان می کرد. مقام های نظامی از این خرسند بودند که مسئولیت اجرای کشتاری که هیتلر فرمانش را صادر کرده بود بر عهده هیتلر قرار می گرفت. بر پایه توافقی که هایدیش در جریان مذاکرات به دست آورده بود گروه های ضربت می توانستند "به مسئولیت خود" وظیفه پاکسازی را در منطقه عملیاتی نیروهای مسلح انجام دهند. با این حال توقع هیتلر بیش از این بود. او اجازه یافت تا در مناطق پشت جبهه "رؤسای اس اس و پلیس"

### سرنوشت یهودیان شوروی

را تعیین کند. یعنی : نمایندگان مستقیم قدرت او که علاوه بر نیروهای پلیس و اس اس، گروه های ضربت نیز باید از آنان تبعیت می کردند.

هیچ سندی به تاریخ نخستین ماه های ۱۹۴۱ در دست نیست که ما را در مورد ماهیت دقیق "مأموریت ویژه ای" که هیتلر به رییس پلیس اش واگذار کرده بود، مطلع کند. گورینگ در ۲۶ فوریه ۱۹۴۱ به رییس بخش تسلیحات نظامی اعلام کرد که "همانند پیشوا، او نیز بر این عقیده است که با ورود سپاهیان آلمان به روسیه دولت شوروی کاملاً فرو خواهد پاشید." او اضافه کرد که قرار است در این جنگ "سریعاً رهبران بلشویک نابود شوند". هیتلر طرح های گسترده تری داشت، زیرا او نه فقط از نابود کردن دستگاه کمونیستی، بلکه نیز "روشنفکران یهودی-بلشویک" سخن می گفت. با تأمل در سخنان او می توان گفت که هیتلر مشخصاً روشنفکران یهودی را هدف قرار می داد که به اعتقاد او ساختار رژیم شوروی را تشکیل می دادند. اگر چنین تفسیری درست باشد، مأموریت سپاهیان هیتلر در روسیه ماهیتاً با مأموریت او در لهستان تفاوتی نداشت : در هر دو حال، هدف نابودی خشونت بار دولت و نیز طیف رهبری بود، هر چند با اختلاف شدتی کاملاً قابل پیش بینی : در حمله به روسیه تدابیر کاملاً افراطی تر بود تا آنجا که در تصور نازی نخبگان دولتی روسیه با نژاد دشمن یکی انگاشته می شدند.

تنها اسنادی که تصویری کلی از وظیفه گروه های ضربت ارابه می کنند، اسنادی است که در شروع حمله به امضای هایدربش

## هیتلر و یهودیان

رسیده اند. اولین آنها نامه ای است به تاریخ ۲ ژوئیه خطاب به رؤسای عالی اس اس و پلیس که به تازگی از سوی هیملر به مقام های خود منصوب شده بودند.<sup>۷</sup> از آنجا که هایدریش فرصت ملاقات با آنان را در برلن پیش از عزیمت شان نیافته بود، طی نامه ای عمده دستورهایی را که به گروه های ضربت داده بود، به اطلاع آنان نیز می رساند. مأموریت آنان تأمین امنیت در سرزمین های اشغالی بود. به غیر از وظایف همیشگی شان (کشف و ضبط بایگانی ها، ایجاد شبکه مراقبت و اطلاعات و غیره) آنان می بایست گروه هایی از افراد را اعدام می کردند. مهم ترین آنها کارمندان حزب کمونیست، عناصر افراطی و "یهودیانی بودند که در حزب و دولت مقام هایی را اشغال می کردند." از سوی دیگر، قتل عام ساکنان محلی می بایست با بهره برداری از وضعیت آشفته نخستین روزهای اشغال ترغیب و سازماندهی شود. سند دیگر تاریخ ۱۷ ژوئیه را دارد. اما طرح آن از اواخر ژوئن وجود داشت. در این سند هایدریش دستورهایی در مورد آن دسته از افرادی ارابه می کند که باید در میان زندانیان جنگی شوروی گزینش و اعدام می شدند، از آن جمله "همه یهودیان"<sup>۸</sup>.

هیچ یک از این اسناد اشاره ای به وجود فرمانی مبنی بر قتل عام یهودیان ندارند یا اجازه چنین نتیجه گیری را نمی دهند، هر چند هر دو سند نشان می دهند که رویکرد نازی ها به طرز فاحشی از زمان حمله به لهستان سخت تر و شدیدتر شده بود. به گمان من، دلیل معتبری در دست نیست که بتوان بر پایه آن



### سرنوشت یهودیان شوروی

اولین سند را نادیده گرفت و کنار گذاشت. مطمئناً هایدريش می‌نوشت که دستورهائیش را "به صورت کلی" به اطلاع می‌رساند. اما، بسیار بعید است که او مضمون اصلی این دستورها را تغییر داده باشد، خاصه اینکه مخاطبان نامه او وظیفه سازماندهی و هدایت عملیات گروه های ضربت را برعهده داشتند. آیا می توان این نامه را نامه ای دروغین خطاب به مقامات نازی دانست؟ اما، در این نامه هایدريش اظهار می‌داشت که به افرادش دستور داده که "کشتار را بدون گذاردن ردپایی" از خود آغاز کنند : او قصد داشت از هر نوع اصطکاکی با مقام های نظامی بپرهیزد.

عناصر دیگری هست که بر حقیقی بودن این سند گواهی می‌دهند. هایدريش می نوشت که هدف فوری استقرار نظم و آرامش بدون اغماض در سرزمین های اشغالی است. اما، او اضافه می کرد : هدف نهایی که باید "تاکید اصلی را بر آن گذاشت" استقرار "نظم و آرامش اقتصادی" است. به این ترتیب، او دغدغه اصلی مقام های نازی را منعکس می کرد که قصدشان بهره برداری هر چه سریعتر از ثروت های روسیه بود. در خصوص این اولویت، هیچ ملاحظه ای در مورد یهودیان اضافه نشده بود. وانگهی با هدف قرار دادن "یهودیانی که در حزب و دولت مقام‌هایی اشغال می کنند"، مقصود هایدريش صریحاً نخبگان یهودی بود : در این عبارت اراده اعلام شده هیتلر مشاهده می‌شود که خواستار نابودی طیف رهبری "یهودی-بلشویک" شده بود.

## هیتلر و یهودیان

از طرف دیگر، دستور اجرای کشتارها نشان می دهد که مأموریت گروه های ضربت فراتر از نابودی یک طیف مشخص اجتماعی می رفت : در نخستین روزهای اشغال باید جمعیت یهودی بدون هیچ تمایزی سرکوب و وحشت زده می شد. اما، صدور چنین دستوری در چشم انداز انجام یک قتل عام بی معنا بود. میان سازماندهی عقلانی و مخفی نسل کشی و استفاده از وحشیانه ترین و آشکارترین خشونت ها یک جهان بینی اختلاف است. کشتارها تنها می توانست اقدام به فرار را افزایش دهد. برعکس، چند ماه بعد هنگامی که قتل عام آغاز شد، افراد هایدریش با حيله و نیرنگ می کوشیدند اطمینان خاطر یهودیان را جلب کنند، آنان را در محل نگاه داشته یا بازگردانند، به طوری که بتوانند تا حد امکان همگی آنان را قتل عام کنند. فکر سازماندهی کشتارها را تنها با ملاحظه کوتاه مدت بودن حمله به روسیه می توان توضیح داد. با توجه به امکان های در دسترس یعنی سه هزار نفر برای کشور پهناوری همچون اتحاد شوروی، به این وسیله می شد ضربه دیگری بر یهودیان وارد آورد.

آیا منابع دیگری هست که توضیح های بیشتری در این مورد ارایه کنند؟ به غیر از هیملر، هایدریش، گورینگ و مقام های ارشد ارتش، آلفرد روزنبرگ از نزدیک در تدارک حمله شرکت کرده بود. در پایان ماه مارس، هیتلر او را در رأس "دفتر سیاسی مسأیل شرق" قرار داده بود و ۲۰ آوریل وی را به عنوان سرپرست آینده امور سرزمین های فتح شده برگزید و در ۱۷ ژوئیه او را به مقام وزیر سرزمین های شرق گمارد. در ماه آوریل

### سرنوشت یهودیان شوروی

روزنبرگ در نامه ای که احتمالاً خطاب به هیتلر نوشته بود، اهداف مورد علاقه را شرح داده بود. به غیر از "نابودی کامل دستگاه دولتی یهودی-بلشویکی" و تجزیه کشور به چند واحد دولتی، در این نامه جایجایی شماری از جمعیت ها به ویژه به کشورهای بالتیک پیش بینی شده بود. از آنجا که قرار بود این کشورها به خاک آلمان ضمیمه شوند، در نتیجه باید از بیشترین شمار سکنه خود خالی می شدند. روزنبرگ اعلام می کرد که یهودیان منطقه و دیگر عناصر نامطلوب به بلاروس منتقل خواهند شد.<sup>۹</sup>

روزنبرگ در یادداشتی به تاریخ ۲۹ آوریل که در آن خطوط اصلی مأموریتش را تعریف کرده بود، می نوشت که "مسأله یهود" نیازمند راه حلی عمومی است. تا آن زمان، راه حلی موقتی باید به اجرا گذاشته می شد که در برگیرنده تدابیری همچون کار اجباری و محبوس کردن یهودیان در "گنوها" بود.<sup>۱۰</sup> این راه حل موقتی نه به قتل عام که به جایجایی و انتقال آنان منجر شد. در دستورهای که به تاریخ ۳ سپتامبر خطاب به مسئولان دستگاه اداری خود صادر کرده بود، بار دیگر تصریح شده بود که مسأله یهود "پس از جنگ در کل اروپا" حل خواهد شد. در این فاصله شماری تدابیر باید به اجرا گذاشته می شد، از جمله به کار گماردن یهودیان در بخش کشاورزی و اشاعه زبان عبری.<sup>۱۱</sup> از نظر روزنبرگ انتقال یهودیان به سرزمینی نامعین "هنوز راه حل نهایی مسأله یهود به شمار می رفت." اگر طرح قتل عام یهودیان شوروی وجود داشته، ظاهراً او هیچ چیز در این باره نمی دانسته

## هیتلر و یهودیان

است. آیا هیتلر می توانسته چنین مسئولیت هایی به او بدهد بی آنکه وی را از وجود چنین تصمیم مهمی که بیش از همه به او مربوط می شد، مطلع سازد؟ چنین فرضی را نمی توان رد کرد، اما به نظر من بسیار نامحتمل است.

بازگردیم به هیملر که روابطش با روزنبرگ از آغاز متاثر از بی اعتمادی و خصومت بود. هیملر در اواخر ماه می از بورمن تقاضای کمک کرد تا علیه ادعای روزنبرگ مبنی بر زبردست کردن وی در سرزمین هایی که قرار بود فتح شوند بایستاد. در ۱۶ ژوئن بورمن نامه ای به لامرس، مسئول دفتر صدارت عظمای رایش نوشت و در آن از تقاضای هیملر پشتیبانی کرد. در این نامه او بر اهمیت مأموریتی که هیملر باید در شرق انجام می داد تاکید می نمود. او می افزود: "خاصه در نخستین هفته ها و ماه ها" پلیس باید "وظایف دشوار"ش را فارغ از هر نوع اعتراض به صلاحیتش انجام دهد<sup>۱۲</sup>. در اینجا نیز حمله ای کوتاه مدت در نظر بود و هیملر نیز باید مأموریتش را در همین مدت زمان کوتاه به خوبی انجام می داد.

در مورد نظرات هیملر در خصوص آینده سند قابل توجهی وجود دارد. منظور همان "طرح عمومی شرق" است: یادداشتی که وی در ۲۴ ژوئن از یکی از همکارانش خواست و چنانکه نامه ضمیمه و تنها متن باقی مانده تصریح می کند، در ۱۵ ژوئیه تسلیم وی شد<sup>۱۳</sup>. با این حال، مضمون این یادداشت از خلال بررسی انتقادی آن از سوی یکی از مقام های وزارتخانه روزنبرگ در بهار ۱۹۴۲ به دست ما رسیده است<sup>۱۴</sup>. برخلاف آنچه غالباً

### سرنوشت یهودیان شوروی

گفته می شود، بسیار بعید است که سند بررسی شده طرح دیگری به جز آنچه دفتر مرکزی امنیت آلمان در اواخر ۱۹۴۱ تهیه کرد، باشد<sup>۱۵</sup>. "طرح شرق" در نظر داشت که دهها میلیون نفر - دقیقاً ۳۱ میلیون نفر - را از سرزمین های اروپای شرقی بیرون کند و به جای آنان ۴,۵ میلیون آبادی نشین آلمانی را مستقر سازد. این اقدام باید در دوره ای سی ساله صورت می گرفت و جریان اخراج ها به سمت سیبری غربی هدایت می شد<sup>۱۶</sup>.

جابجایی جمعیت هایی که در لهستان الحاقی صورت گرفته بود در قیاس با آنچه قرار بود از آن پس عملی شود رنگ می باخت. در مورد یهودیان سند مزبور از اهمیت ویژه ای برخوردار است. زیرا، ۵ تا ۶ میلیون یهودی ساکن شوروی صریحاً در ۳۱ میلیون نفری که باید اخراج می شدند جا گرفته بودند<sup>۱۷</sup>. سرنوشت آنان نه قتل عام، که انتقال اجباری به آن سوی کوه های اورال بود. همان طور که نویسندۀ یادداشت در نامه ۱۵ ژوئیه خود اشاره می کند، او طرح خود را براساس "دستورها و توصیه هایی" که هیملر در ملاقات شخصی ۲۴ ژوئن به او داده بود تهیه کرده است. بعید است که هیملر فراموش کرده باشد موضع خود را در این مورد بیان کند.

و در آخر بازگردیم به فرانک. در ۱۹ ژوئن گوبلز در نزد هیتلر به همراه فرانک است که با آنان در مورد اوضاع حکومت عمومی صحبت می کند. گوبلز در اینباره نوشته است: [...] از اینکه می توان یهودیان را بیرون کرد از هم اکنون ابراز خشنودی شد<sup>۱۸</sup>." رویداد مسرت بخش به نظر نزدیک می رسید و فرانک نیز همین

## هیتلر و یهودیان

را فهمیده بود. در بازگشت به کراکف، او اظهار داشت که پیشوا صریحاً به وی اعلام کرده بود که یهودیان "در آینده ای نزدیک" حکومت عمومی را ترک خواهند کرد. در نتیجه، فرانک ساختن "گتوهای" جدید را متوقف کرد<sup>۱۹</sup>. او سخنان هیتلر را بیان سیاستی تلقی کرد که گویا جداً مورد تأمل قرار گرفته است. بر پایهٔ دیگر اسناد، فرانک فهمیده بود که یهودیان و همچنین "عناصر غیر اجتماعی" لهستان به زودی به سمت فضاهاى جدید شرق رانده خواهند شد<sup>۲۰</sup>. او در ۱۹ ژوئیه در نامه ای به لامرس از او خواست باتلاق های پیرپه ضمیمهٔ حکومت عمومی شوند. فرانک می دانست که این نواحی از ارزش اقتصادی چندانی برخوردار نیست. اما، او قصد داشت یهودیان را در آنجا مستقر کند. با ارزشمند ساختن این زمین ها، یهودیان کار مولد و مفیدی برای رایش انجام می دادند<sup>۲۱</sup>.

آیا هیتلر در نظر داشت که یهودیان اروپا را به سرزمین های جدید در شرق تبعید کند؟ سندی دیگر ظاهراً این قصد را تایید می کند. ۱۶ اوت ۱۹۴۱، رییس دولت رومانی، آنتونسکو، از اینکه سپاهیان آلمان در اوکراین یهودیان بسارابی را که سربازان رومانیایی به شرق رانده بودند، از نو به رومانی عقب می راندند، ابراز شکایت کرد. آنتونسکو از آلمانی ها می خواست که جلوی بازگشت این یهودیان را بگیرند. زیرا، این بازگشت "خلاف دستورهایی بود که پیشوا در خصوص رفتار با یهودیان شرق در مونیخ به او داده بود." در واقع، کافی بود که سربازان آلمانی آنان را به سمت دیگری برانند<sup>۲۲</sup>. در اینجا صحبت بر سر "یهودیان

### سرنوشت یهودیان شوروی

شرق" است. اما ای بسا که هیتلر در مورد همهٔ یهودیان اروپا این فکر را کرده باشد. در ۲۲ ژوئیه او به یک دولتمرد کروآت گفت که قصد دارد از دولت های اروپایی بخواهد که دور کردن یهودیان را عملی کنند : "فرقی نمی کند که آنان را به سیبری بفرستند یا به ماداگاسکار"<sup>۳۲</sup>.

نمی توان از این همه نتیجه گیری مطلق کرد. برغم ابهام های فراوان، برخی خطوط قابل مشاهده اند. هیچ سندی نمی گوید که هیتلر دستور قتل عام یهودیان شوروی را پیش از حمله به روسیه صادر کرده یا آن را تدارک دیده بود. منابع موجود بیشتر نشان می دهند که هدف، اخراج یهودیان اروپا و متمرکز کردن آنان در یک منطقهٔ محصوره بوده است. از آنجا که طرح ماداگاسکار در آیندهٔ قابل پیش بینی عملی نبود، هیتلر احتمالاً در نظر داشت که سرزمین های شرق را جایگزین آن کند. با این حال، هیچ سندی در دست نیست که بگوید او تصمیمی قطعی گرفته بود. تصمیم گیری در این مورد به زمان پس از حمله به روسیه موکول شده بود که پایانش بسیار نزدیک تلقی می شد.

می توان سرنوشتی را که برای یهودیان در نظر گرفته شده بود از زاویه ای دیگر بررسی کرد، یعنی از زاویهٔ فعالیت سپاهیان هیملر طی تابستان ۱۹۴۱. مورّخانی که از دستور قتل عام پیش از ۲۲ ژوئن صحبت می کنند در دفاع از نظر خود اساساً به دو منبع استناد می کنند : سند اشتالکر به تاریخ اوایل ۱۹۴۲ که بعداً در موردش صحبت خواهیم کرد و شهادت های مجریان طرح در نورنبرگ در جریان دادگاه گروه های ضربت. به دلیل وضعیت

## هیتلر و یهودیان

نامطلوب اسناد، تنها این شهادت ها می توانست فضاوت مورخان را تحت تاثیر قرار دهد. مسئولان "گروه های ضربت" به خوبی مطلع بودند و شهادت هایشان با یکدیگر تطبیق می کرد.

متهم اصلی اتو اوهلندورف، فرمانده گروه "د" و از چهار فرمانده گروه ها در آغاز حمله به روسیه، تنها کسی بود که در برابر دادگاه شهادت می داد. زیرا، دو تن از فرماندهان دیگر مرده بودند و آخری، اتو راش، به دلیل وضعیت بد جسمی نتوانست در برابر دادگاه حاضر شود. همراه با اوهلندورف شماری از فرماندهان واحدهای کماندویی گروه های ضربت محاکمه می شدند. یعنی : واحدهای پیاده ای که هرکدامشان به گروه های دیگر تقسیم می شدند. به غیر از دو استثنا همه این افراد اظهار می داشتند که پیش از حمله به روسیه بر اساس ابلاغیه هیملر و هایدریش، رییس کارمندان دفتر مرکزی امنیت رایش، برونو اشتراکنباخ، دستور قتل عام یهودیان را به آنان اعلام کرده بود. اعلام این دستور مخالفت عمومی را برانگیخته و به مجادله ای تند با اشتراکنباخ منجر شده بود و این مجادله زمانی پایان یافت که گفته شد این دستور، فرمان شخص پیشوا بوده است<sup>۲۴</sup>.

تطبیق این شهادت ها با یکدیگر مخاطب را تحت تاثیر قرار می داد و نیز تعجب برخی را در مورد شهادت فرمانده واحد ۵ کماندویی، اروین شولتز، برمی انگیزت هنگامی که وی اظهار داشت چندین هفته بعد از ۲۲ ژوئن از فرمان پیشوا مطلع شد. اگر دیگر فرمانده گروه ضربت که هنوز زنده بود، اتو راش، می توانست در دادگاه نورنبرگ شهادت دهد، این تابلو تصویر



### سرنوشت یهودیان شوروی

دیگری می یافت. بر اساس اظهارات مقدماتی وکیل او، بدیهی است که راش نیز شهادتی همسو با اظهارات شولتز که مافوق او بود ارائه می داد: چندین هفته پس از آغاز حمله به روسیه، او به تاریخی که البته قادر به اعلام دقیق آن نبود، در ماه های اوت یا سپتامبر، فرمان پیشوا را دریافت کرده<sup>۲۵</sup>.

امروز می توان با اتکا به عناصری که در جریان دادگاه های بعدی ارایه شد، نظریه طرح شده در دادگاه نورنبرگ<sup>۲۶</sup> را دست کم به پرسش گذاشت. بر اساس این نظریه اشتراکناخ نقش محوری می یافت که با توجه به وظایف اش بعید است که چنین بوده باشد: منطقاً این خود هایدریش بوده که فرمان را ابلاغ کرده است. اشتراکناخ که به گمان متهمان کشته شده بود، در اواسط سال های ۱۹۵۰ از اردوگاه زندانیان شوروی بازگشت و انکار کرد که دستور معروف را منتقل کرده است. دیگر فرماندهان نیروهای کماندو که تا آن زمان از قانون گریخته بودند در مقابل دادگاه های خود شهادت هایی ارایه دادند که نظریه نورنبرگ را تایید نمی کرد. و در آخر سه تن از متهمان آن دوره، اظهارات خود را پس گرفتند و شهادت های خود را به فشارهای اوهلندوروف نسبت دادند که مایل بود در دفاع از خود اعلام کند که دستور قتل عام را جلوتر دریافت کرده بود. نقشی را که او ایفا کرده بود به تایید وکلای برخی متهمان دادگاه نورنبرگ از جمله وکیل خود وی رسید<sup>۲۷</sup>.

روی هم رفته، شهادت های نخستین فرماندهان نیروهای کماندویی مجموعه ای متناقض را تشکیل می داد. تعجب آور

نیست که همه متهمان کم و بیش یک استراتژی دفاع از خود را دنبال کردند و همه نیز با خاطره های دردناکی روبرو بودند که کم و بیش از خلال دهه ها بازسازی شده بود. با این حال، هیچیک از آنان دیگر به اشتراکناخ به عنوان ناقل فرمان قتل عام اشاره ای نمی کرد و همین سایه ای از تردید را بر حقیقت شهادت های نورنبرگ<sup>۲۸</sup> می کشید. تا ۱۹۷۳<sup>۲۹</sup> از ده فرمانده نیروهای کماندویی، دو تن مدعی شدند که فرمان قتل عام یهودیان را دریافت نکردند. در گذشته یک نفر اعلام کرده بود که چنین دستوری را پیش از حمله به روسیه دریافت کرده بود<sup>۳۰</sup>. چهار تن دیگر می گفتند که دستور قتل عام را پس از آغاز حمله دریافت کردند. از این میان برخی می گفتند در پایان ماه ژوئیه دستور به آنان رسیده بود و برخی دیگر می گفتند در ماه اوت<sup>۳۱</sup>.

چهار تن آخر می گفتند که فرمان پیشوا پیش از ۲۲ ژوئن و به وسیله هایدریش به اطلاع آنان رسیده بود. اما، همگی آنان بر سر محل رویداد با هم اختلاف داشتند. دو نفر می گفتند که محل رویداد برلن بود و دو نفر دیگر می گفتند که دستور در محل تشکیل گروه ها در "پرتش" به اطلاع آنان رسید<sup>۳۲</sup>. غالب افراد می گفتند که در "پرتش" هایدریش تنها افرادش را از نظر گذراند. شرحی که در نورنبرگ اروین شولتز در مورد کنفرانس برلن در اواسط ماه ژوئن ارائه نمود، اعتراض هیچیک از متهمان را برانگیخت<sup>۳۳</sup>. به گفته شولتز، هایدریش آنان را از نزدیک شدن زمان حمله با اطلاع و نبرد در پیش رو را جنگی میان دو ایدئولوژی معرفی کرده بود. او می گفت: بلشویسم در برابر هیچ

وسیله‌ای عقب نشینی نخواهد کرد و یهودیان دشمنان سرسختی بودند که می‌بایست سخت‌تر از حمله لهستان به آنان ضربه زد. بحث بر سر قتل عام یهودیان نبود<sup>۳۴</sup>.

در مورد چگونگی انجام مأموریت سپاهیان هایدریش، شهادت‌ها با یکدیگر تطبیق نمی‌کرد. تحقیق‌ها منظم‌اً نشان داده‌اند که اکثریت بزرگ قربانیان را نخست مردان و پاره‌ای اوقات نوجوانان تشکیل می‌دادند. تنها چندین هفته بعد، دست کم از اوایل ماه اوت زنان و کودکان نیز منظم‌اً به قتل رسیدند. این امر در مورد نیروهای کماندویی صادق است که فرماندهانشان گفته‌اند پیش از آغاز حمله فرمان قتل عام را دریافت کرده بودند<sup>۳۵</sup>، سخنی که البته با مشکل انسجام روبرو بود.

برای نمونه، این مشکل با ملاحظه توضیح‌های فیلیبرت، فرمانده واحد ۹ کماندویی، مشاهده می‌شود. او می‌گوید: فرمان قتل عام که توسط هایدریش اعلام شد به وضوح همه یهودیان را دربرمی‌گرفت. اما، خود او این دستور را برغم فشارهای برلن تنها در مورد مردان به اجرا گذاشت تا اینکه روزی دستور اکید رسید که زنان و کودکان را نیز به قتل برساند<sup>۳۶</sup>. زبردستان او اعلام کردند که هایدریش این فرمان را در آخرین روزهای ماه ژوئیه به آنان اعلام کرد. اما، آنان به خاطر دارند که وی از "گسترش" و "شدت" دستورهای اولیه با آنان صحبت کرد<sup>۳۷</sup>.

نمونه دیگر، کماندوهای "تیلست" یا کماندوهای ویژه‌ای است که برای انجام عملیات در آن سوی مرز لیتوانی تعلیم دیده بودند

## هیتلر و یهودیان

و وظیفه شان سبک کردن فعالیت گروه ها و کمک به پیشروی سریع تر آنان به سمت شرق بود. بر اساس گفته های مسئول این کماندوها، بلافاصله پس از آغاز جنگ، فرمانده گروه "آ" والتر اشتالکر به او دستور داده بود که همه یهودیان از جمله زنان و کودکان را تا عمق بیست و پنج کیلومتری آن سوی مرز به قتل برساند. همان طور که تحقیق های دادگاه ثابت کرده است تا ماه اوت اکثریت غالب قربانیان مردان بودند. فرمانده کماندوها از فشارهای مکرر اشتالکر خبر می داد که از می خواست تا فرمان دریافت شده را به اجرا بگذارد، اما او انکار می کرد که تسلیم این فشارها شده بود. به گفته وی همکاران لیتوانی خودشان تیرباران زنان و کودکان یهودی را آغاز کردند.<sup>۲۸</sup>

این اظهار آخر دادگاه را قانع نکرد. اما، مسأله چیز دیگری بود. همانند فیلبرت، این فرمانده نیروهای کماندویی می کوشید مخالفت باطنی خود را با دستور دریافت شده اثبات کند. با این حال، این دستور هم صریح بود و هم به دلیل منشاء صدور آن غیرقابل اعتراض: خود هیتلر کتباً دستور را تأیید کرده بود. عجیب است که متهم برغم تلاش هایش قادر نبود از مشکلی که گریبان فیلبرت را نیز گرفته بود، رها کند. اگر فرمان به طوری که خود او اعتراف می کند وجود داشته، وی آن را به اجرا گذاشته و اگر این کار را نکرده، به این خاطر است که در آغاز فرمانی در بین نبوده است. نمی توان این فرض را نادیده گرفت که فرمان قتل عام به نحوی مبهم و تلویحی صادر شده بود. به این مسأله بازخواهیم گشت.

تحقیق‌های قضایی پرده از عنصر سوم مهمی برداشته اند: شیوه اعدام کردن به طرز قابل توجهی تغییر کرد. در نخستین هفته‌ها، قربانیان بر اساس قوانین جنگی کشته می‌شدند. در گروه‌های آتش دست کم به تعداد اعدامی‌ها از اسلحه استفاده می‌شد. تیر خلاص به وسیله کارابین شلیک می‌شد و با فرمان آتش رگباری از گلوله قربانیان را هدف می‌گرفت. کماندوهای "تیلست" حتا اعدام را به اطلاع قربانیان می‌رساندند و سپس آنان را با لباس‌هایی که بر تن داشتند در داخل گورهای دستجمعی می‌انداختند.

پس از چند هفته عملیات تغییر شکل یافت. به جای گروه‌های آتش، نیروهای اس اس به نوبت با مسلسل به گردن و سر افراد برهنه شلیک می‌کردند که یا بر لبه حفره‌ای زانو می‌زدند یا در کف آن دراز می‌کشیدند. در آغاز یک لایه خاک روی اجساد ریخته می‌شد، کمی بعد قربانیان جدید را روی همان اجساد قبلی می‌خواباندند<sup>۳۹</sup>. روش نظامی جای خود را به سلاخی عمومی داده بود: شیوه‌های کشتن تغییر کرده بود، زیرا گسترش دامنه قربانیان همه چیز را فدای کارآیی و سرعت کرده بود. اما، ظاهراً این تغییرها نه پیش بینی شده بود و نه از قبل تدارک دیده شده بود. همان طور که اوهلندورف به درستی می‌گفت پیش از آغاز حمله هیچ تعلیم و آموزشی به افراد داده نشده بود<sup>۴۰</sup>. خود قاتلان رأساً شیوه‌هایشان را با تحولاتی که ظاهراً هیچکس پیش بینی نکرده بود، تطبیق می‌دادند.

## هیتلر و یهودیان

با ملاحظهٔ این عناصر، این روایت که فرمان قتل عام پس از ۲۲ ژوئن صادر شده اعتبار بیشتری می‌یابد تا آنجا که با اعمال صورت گرفته نیز تطبیق می‌کند. با استناد به اظهارات چهار تن از فرماندهان نیروهای کماندویی که در بالا به آن‌ها اشاره شد و نیز اظهارات دیگر شاهدان، فرمان کشتن خانواده‌های یهودی چندین هفته پس از ورود به اتحاد شوروی صادر شد یعنی در اواخر ماه ژوئیه یا اواخر ماه اوت. دستور را خود هیتلر داده بود که آن را برخی اوقات در جریان دیدارهایش از روسیه، همانند دیدارش از مینسک در اواسط ماه اوت تایید کرد<sup>۴۱</sup>. ممکن است دستور با اختلاف زمان به گروه‌ها منتقل شده باشد.

دستور قتل عام همراه با ملاحظاتی بود که آن را توجیه می‌کرد. شولتز در شهادت‌هایش می‌گفت که حول و حوش ۲۵ ژوئیه از سوی فرماندهٔ گروهش، راش، به جیتومیر فراخوانده شد. در این ملاقات راش به او اعلام کرد که یهودیان در پشت جبهه خطری مرگ بار به شمار می‌روند و اینکه پیشوا دستور کشتن همهٔ مردان یهودی را صادر کرده تا آنجا که فعالیت‌شان ضروری به شمار نمی‌رود. اندکی بعد دستوری دیگر به وی رسید مبنی بر اینکه زنان و کودکان نیز باید به قتل برسند تا در آینده به "انتقامجویان" تبدیل نشوند<sup>۴۲</sup>. نوسک، فرمانده واحد ۱۲ کماندویی که از نظر او هلندورف در دادگاه نورنبرگ دفاع کرده بود، در ۱۹۷۱ به یاد می‌آورد که تقریباً دو ماه بعد از حمله به شوروی، او هلندورف و راش فرمان قتل عام را به اطلاع او رساندند و با اشاره به زنان و کودکان از محو "دشمنان بالقوه

آینده<sup>۴۳</sup> سخن گفتند. در مینسک در ۱۵ اوت ۱۹۴۱ هیملر پس از مشاهده صحنه های یک قتل عام که به او احساس ناخوشی نیز داد اعلام کرد که مبارزه سخت مردم آلمان تدابیری از این دست را الزامی می سازد. یهودیان حاملان بلشویسم جهانی هستند و در نتیجه باید قتل عام می شدند. خود او و پیشوا مسئولیت این تدابیر را در مقابل تاریخ بر عهده خواهند گرفت<sup>۴۴</sup>.

همه این توجیه ها صریحاً یا تلویحاً به جنگی که در جریان بود ارتباط می یافت. یهودیان از جمله زنان و کودکان ماهیتاً به عنوان خطری نظامی معرفی می شدند. چنین استدلالی درخور بحث نیست، هر چند ارزش مهمی دارد. به این معنا که حتا برای اساس ها توجیه قتل زنان و کودکان ضروری بود و توجیهی که ارایه می شد به امنیت نظامی اشاره داشت. پیش از آغاز حمله مقامات نازی به سختی می توانستند چنین توجیه ای به دست دهند، خاصه اینکه مطمئن بودند که پیروزی آسان و سریع خواهد بود.

اگر نظریه توسعه تدریجی قتل عام از نوعی اعتبار برخوردار است، اما اعتبار حقیقت نیست. باید دید که تا کجا منابع آن زمان چنین نظریه ای را تایید یا رد می کنند. فعالیت گروه های ضربت استثنای بسیار مستندی است آنها هم به شکرانه بولتن های تقریباً روزمره ای که دفتر مرکزی امنیت آلمان تهیه می کرد. این بولتن ها گزارش فعالیت گروه ها و نیروهای کماندویی را جمع آوری و برخی اوقات کمی آنها را اصلاح می کرد. غالب این

گزارش‌ها مفصل و صریح هستند و شمار قربانیان به دقت در آنها قید شده است.<sup>۴۵</sup>

این گزارش‌ها نشان می‌دهند که از ابتدا افراد هایدریش اعدام‌های گسترده‌تری را از لهستان به اجرا گذاشتند. شمار قربانیان به سرعت به صدها نفر در روز رسید. در ابتدا، پیرو دستورهای صادر شده کشتارها با موفقیتی برجسته‌تر در اوکراین و کشورهای بالتیک و به ویژه در لیتوانی که شهرهای اصلی‌اش شاهد صحنه‌های جهنمی بود به اجرا گذاشته شد. خود گروه‌ها تقریباً تنها یهودیان مرد را اعدام می‌کردند. اما، همه مردان یهودی تیرباران نمی‌شدند. گزارش‌ها به روشنی نشان می‌دهند که قربانیان اصلی عموماً از روشنفکران بودند: استادان دانشگاه‌ها، وکلا، روحانیان و غیره، به استثنای البته پزشکان.<sup>۴۶</sup> در مینسک همه یهودیان را در اردوگاهی جمع‌آوری و تحت مراقبت قرار دادند. تنها اعضای طبقه روشنفکر اعدام شدند و دیگران پس از آزادی در "گتوها" مستقر گشتند.<sup>۴۷</sup>

گروه‌های ضربت در مسیر خود شوراهای یهودی را تشکیل می‌دادند. آنها تدابیری همچون حمل‌نشان ستاره داوود را به افراد تحمیل و همزمان گتوها را ایجاد می‌کردند. کشتارها و اعدام‌ها تنها بخش کوچکی از جمعیت یهودی را از بین می‌برد. گروه‌ها پس از وارد آوردن ضربات به پیشروی خود ادامه می‌دادند. هایدریش دائماً آنان را تحریک می‌کرد که هر چه سریع‌تر خود را به خط اول جبهه برسانند. سرعت، کارایی بیشتری به عملیات آنان می‌داد. در واقع، به آنان امکان می‌داد



که به بایگانی های مهمی دست یابند، رهبران کمونیست را دستگیر و یهودیان را غافلگیر کنند. دغدغه مشهود در این نیاز سرعت، عقب نیافتادن از زمان بود. ظاهراً هایدريش مایل بود که افرادش بیشترین عملیات را در اندک زمان باقی مانده انجام دهند : در ۴ ژوئیه او خواستار تشکیل نیروهای کماندویی ویژه شد که باید همراه نخستین سپاهیان وارد مسکو می شدند<sup>۴۸</sup>.

این گروه ها در گزارش های خود به ندرت به دستورهای دریافت شده اشاره می کردند. از این زاویه، گزارش گروه "ب" به تاریخ ۵ اوت یک استثنا است<sup>۴۹</sup>. در این گزارش می خوانیم که عمده عملیات "تا آن زمان" علیه روشنفکران صورت گرفته بود. از میان بلاروسی ها تنها مأموران معتقد کمونیست اعدام شده بودند. مأموریت تعیین و "تا آن زمان" اجرا شده به این قرار تعریف شده بود : "[...] وارد آوردن مؤثرترین ضربه به طیف رهبری یهودی-بلشویکی و ازسرگیری فعالیت اقتصاد روسیه در خدمت تلاش های جنگی آلمان." این همان عبارت و دغدغه ای است که در نامه هایدريش به تاریخ ۲ ژوئیه آمده بود.

افزون بر این، گزارش مزبور واقعیت تشدید خشونت ها را تایید می کند. عبارت "تا آن زمان" بارها تکرار می شود و باید آن را به عبارتی دیگر نزدیک کرد : در آخرین مراحل، عملیات علیه یهودیان "گسترده تر شده" بود و مجوزهای عبور که از سوی مقام های نظامی صادر می شد "دیگر مورد ملاحظه قرار نمی گرفت." نویسنده گزارش تلویحاً به تضاد میان مأموریت در ابتدا تعریف

## هیتلر و یهودیان

شده و جهت گیری جدید اشاره می کرد که احتمالاً در هدف بهره برداری حداکثر اقتصادی اخلاص ایجاد می نمود.

تنها پس از اوایل ماه اوت نشانه های حاکی از اراده قتل عام ظاهر شدند. نخستین آنها این بخش از گزارش کماندو "۱۰آ" (گروه "د") است که در آن از رفتار اوکراینی هایی انتقاد شده بود که حاضر نبودند "در جهت قتل عام کامل یهودیانی که هنوز در اینجا زندگی می کنند"<sup>۵۰</sup>، دست به اقدام بزنند. در هفته ها و ماه های بعد نشانه های دیگری از این دست ظاهر شد. در اصل، هیچ نکته سرّی در بین نبود. اگر نخستین گزارش ها چنین خصوصیتی نداشتند، به این خاطر است که نیازی نبود به ابلاغیه ای اشاره شود که وجود خارجی نداشت.

اگر چه نظرات در مورد "مسأله یهود" و راه های علاج آن، نادرند، اما بسیار گویا هستند. از جمله این نظرات، این بخش از گزارش گروه "ب" به تاریخ ۲۳ ژوئیه است که به وضعیت یهودیان بلاروس (روسیه سفید) اختصاص دارد: "راه حل مسأله یهود طی دوره جنگ در این منطقه غیرقابل تحقق به نظر می رسد. زیرا به دلیل شمار بالای یهودیان، راه حل مسأله تنها اخراج و انتقال یهودیان به نقطه ای دیگر است"<sup>۵۱</sup>. در اینجا دغدغه حل "مسأله یهود" قابل حس است، انگار که در برلن خواسته شده بود که در جریان جنگ در چنین جهتی فکر و عمل شود. اما، راه حل در نظر گرفته شده به خوبی نشان می دهد که قتل عام هنوز مد نظر نبوده است.

گزارش گروه "س" به تاریخ ۱۴ اوت که احتمالاً توسط راش نوشته شده نغمه دیگری ساز می کند. با اشاره به "مسأله یهود"، نویسندۀ گزارش بر لزوم ملاحظه واقعیت های اقتصادی تاکید می ورزد: مادام که راه حل "مسأله یهود" در سطح اروپا به اجرا گذاشته نشده، "توده های مازاد یهودی" را می توان در جهت بارزش ساختن باتلاق های پرپیت، دنیپر و ولگا به کار گرفت تا، چنانکه نویسندۀ گزارش تصریح می کند، در جریان کار قوایشان تحلیل برود<sup>۵۲</sup>. مشکل بتوان این بخش از گزارش را طور دیگری جز ارایه بدیلی در مقابل تصمیمی قبلاً گرفته شده تفسیر کرد. راه حل پیشنهادی در مضمون متفاوت، اما در نتیجه یکسان است: به جای قتل عام خونین با کار می توان یهودیان را از بین برد. این فکر مجدداً در ماه سپتامبر در گزارش دیگری از همین گروه ابراز شد<sup>۵۳</sup>.

عناصر مطرح شده تا اینجا مربوط به همه گروه ها جز گروه "آ" است که در کشورهای بالتیک عمل می کرد. برای نمونه، گزارش های این گروه اشاره ای به روشن فکران یهودی نمی کند. بر پایه این گزارش ها می توان استنباط کرد که فعالیت این گروه از آغاز خشن تر و کمتر هدفمند بوده است. به این ترتیب، یکی از گزارش ها اعلام می کند که در اواسط ماه ژوئیه در دونابورگ (دوگاوپیلس)، در لتونی، مردان یهودی پس از دستگیری فوراً اعدام و خانواده هایشان از شهر اخراج می شدند. در این گزارش اشاره ای به گزینش نشده است. هدف ظاهراً خالی کردن شهر

## هیتلر و یهودیان

از جمعیت یهودی اش بوده است<sup>۵۴</sup>. بنابراین، نمی توان انکار کرد که این گروه دستوره‌های ویژه ای دریافت کرده بود.

این امر در واقع به دلیل انگیزه‌ها و اهداف رژیم نازی ممکن و حتی محتمل به نظر می‌رسد. سرزمین‌های شرقی یا در واقع کشورهای قدیمی بالتیک برخلاف دیگر سرزمین‌های اتحاد شوروی، ضمیمه‌ی رایش شده بودند. در جریان کنفرانسی که در اول اوت در حضور روزنبرگ برگزار شد، کمیسر رایش در کشورهای بالتیک به نام لوهسه اعلام کرد که بر پایه‌ی تصمیم پیشوا هدف آلمانی کردن این منطقه است و اینکه یهودیان آن باید "کاملاً بیرون رانده شوند"<sup>۵۵</sup>. لوهسه این "بیرون راندن" را به نحوی غیرخونین معنا می‌کرد. طرح راهنمای ضدیهودی که او در آن روزها نوشته بود مخالفت‌های اشتالکر را برانگیخت که در نوشته‌ی او به تاریخ ۶ اوت تأکید کرد که تدابیر پیشنهادی با "دستورهای ابلاغ شده به گروه ضربت "آ" در خصوص رفتار با یهودیان سرزمین‌های شرقی خوانایی ندارد"<sup>۵۶</sup>. ظاهراً دستورهایی که اشتالکر در این لحظه از آنها صحبت می‌کند، فرمان‌های قتل عام بوده است. اما، آیا از آغاز چنین دستوری در بین بوده است؟

در اوایل ۱۹۴۲، اشتالکر سندی نوشت که در آن بیان فعالیت‌های گروه اش را تا ۱۵ اکتبر ۱۹۴۱ ارایه نمود. به این نوشته بسیار استناد شده است: در کنار شهادت‌های دادگاه نورنبرگ، سند مزبور منبع دیگری است که ظاهراً نظریه‌ی فرمان صادر شده‌ی قتل عام پیش از حمله به روسیه را تأیید می‌کند.

در این سند اشتالکر نوشته است که "پیرو فرمان‌ها" پلیس امنیتی مصمم بوده تا مسألهٔ یهود را "با همهٔ وسایل و عزم راسخ" حل کند. کمی بعد نویسندهٔ تصریح کرده که از آغاز معلوم بود که نمی‌شود مسألهٔ یهود را در کشورهای بالتیک تنها با اتکا به کشتارها حل کرد. در نتیجه، "هدف از فعالیت پاکسازی، پیرو فرمان‌های اساسی، کشتار یهودیان به گسترده‌ترین شکل ممکن بود<sup>۵۷</sup>".

نمی‌توان این فرض را منتفی دانست که اشتالکر قدرت بیشتری به مأموریتش داده باشد. اما، چنین چیزی لزوماً صورت نگرفته است. جالب توجه است که او فرمان دریافت شده را به عنوان کشتار همهٔ یهودیان تعریف نمی‌کند. با این حال، او کمی بعد در گزارشش از اصطلاح "محو کامل" استفاده می‌کند. اما، منظور او در استفاده از این اصطلاح اشاره به ادامه و انجام مأموریتش است. به گمان من باید فرمانی را که او بیان می‌کند با ملاحظهٔ شرایط و خاصه مدت زمان کوتاه در نظر گرفته شده برای حمله به روسیه تفسیر کرد. در این افق، "کشتار یهودیان به وسیع‌ترین شکل ممکن" به معنای قتل عام نبود. اما به لحاظ نوع بیانش، دامنهٔ اجرای این فرمان همگام با توسعهٔ جنگ قابلیت گسترش داشت: در این صورت قتل عام به مرز نهایی تبدیل می‌شد.

بعید نیست که گروه "آ" تحریک شده بود تا برای پاک کردن منطقه تا حد ممکن از وجود یهودیان شدیدتر عمل کند. در حال، مأموریتی که این گروه در نخستین هفته‌ها به انجام رساند،

## هیتلر و یهودیان

مأموریت قتل عام نبود. بر پایه گزارشی که در ۱۱ ژوئیه تهیه شده، در شهر کوونو که قانوناً تحت کنترل این گروه بود ۸۸۰۰ یهودی در جریان کشتارها و اعدام های صورت گرفته توسط همکاران لیتوانیایی کشته شدند. اما، همین گزارش همزمان خبر از پایان تیرباران های دسته جمعی می داد : در آینده اعدام ها در گروه های کوچک تر ۵۰ تا ۱۰۰ نفری صورت خواهد گرفت. پیش بینی شده بود تا بار دیگر عملیات پاکسازی در زندان ها صورت بگیرد "و در صورت وجود انگیزه های خاص" یهودیان زندانی و اعدام شوند. افزون بر این به همراه فرماندهان ارشد نیروهای اس اس و پلیس تصمیم گرفته شده بود که یک کمربند امنیتی دور شهر کوونو کشیده شود تا به این ترتیب از بازگشت یهودیان جلوگیری شود. "در صورت لزوم"<sup>۵۸</sup> فرمان شلیک به سوی این افراد از قبل صادر شده بود.

اطهارات مشابه مربوط به بخشی از گزارشی است که در اوایل ۱۹۴۲ توسط احتمالاً یگر، فرمانده واحد کماندویی ۳ نوشته شده است. یگر که فردی شدیداً خشن بود در این متن اظهار داشته است که "در جریان فعالیت" کماندوهای تحت فرمان وی، به این نتیجه رسیده بود که تثبیت پشت جبهه ها "با کشتن چند یهودی" به دست نمی آید. "سرتاسر لیتوانی، منطقه به منطقه از وجود یهودیان دو جنس پاک شد"<sup>۵۹</sup>. این اظهار تایید می کند که جهشی در لحظه ای صورت گرفته بود. یگر این جهش را با اتکا به نیاز امنیت در پشت جبهه ها توجیه می کرد. اینبار یهودیان پشتیبانان چریک ها تلقی می شدند. یگر بعد از دستگیری اش

### سرنوشت یهودیان شوروی

اظهار داشت که دستور قتل عام را پیش از حمله از سوی هایدریش دریافت کرده بود.

این جهش به طور آشکارتر در گزارش دیگری از یگر مشاهد می‌شود که در نوع خود تنها سند باقی مانده نیز به شمار می‌رود<sup>۶۰</sup>. این سند در واقع مجموعه گزارش‌های مربوط به اعدام‌هایی است که توسط کماندوهای تحت فرمان او به طور روزمره و تا اول دسامبر ۱۹۴۱ صورت گرفته بود. در این اعدام‌ها، قربانیان به گروه‌های مختلف و یهودیان به دسته‌های مردان، زنان و کودکان تقسیم شده بودند. تنها در ماه ژوئیه ۴۲۳۹ یهودی از جمله ۱۵۲ زن اعدام شدند. در ماه اوت رقم قربانیان به ۳۷۱۸۶ تن بالغ شد که عمده آنان (۳۲۴۳۰ تن) بعد از ۱۵ اوت به قتل رسیدند، یعنی از تاریخی که زنان و کودکان نیز وسیعاً به جمع کشته شدگان پیوستند. در سپتامبر جمع کشته شدگان به اوج رسید: از مجموعه ۵۴۴۶۹ یهودی کشته شده ۱۵۱۰۴ نفر مرد بودند، ۳۶۲۴۳ تن زن و ۱۵۱۱۲ تن دیگر کودک. این دگرگونی تنها می‌توانست نتیجه یک تصمیم، یک اراده سیاسی باشد که در زمانی مشخص بدون هیچ ابهامی اعلام شد.

فعالیت‌های نیروهای کماندویی یگر استثنائاً بر قتل عام متمرکز بود. اما، منحنی اعدام‌ها در همه گروه‌ها، ولو به صورت نامتعادل، از پایان ماه اوت رو به صعود گذاشت. گروه "ب" در ۲۰ اوت اعلام می‌کرد که تا آن زمان ۱۶۹۶۴ نفر را اعدام کرده بود و در این بین اکثریت بزرگ اعدام شدگان را یهودیان تشکیل می‌دادند. همین گروه در ۲۸ سپتامبر گزارش می‌داد که ۳۰۰۹۴

## هیتلر و یهودیان

نفر را اعدام کرده است. گروه "س" در ۲۰ اوت اعلام می کرد که روی هم ۸۰۰۰ نفر را اعدام کرده و در اوایل نوامبر این رقم را ۸۰۰۰۰ نفر گزارش کرد. گروه "و" تا ۱۹ اوت ۸۴۲۵ نفر را اعدام کرده بود و در ۳۰ سپتامبر رقم اعدام شدگان به ۲۵۷۸۲ تن رسید. در هر حال، گروه "آ" در صدر قرار داشت: این گروه در ۱۵ اوت اعلام می کرد که ۱۲۰۰۰۰ یهودی را اعدام کرده بود<sup>۱۱</sup>. قتل عام ها در منطقه بالتیک گسترده تر بود. اما، فاصله آنقدر نبود که فرض کنیم دستورهای کاملاً متفاوتی صادر شده بود.

با ملاحظه افزایش کشتارها باید به دستوری که در آغاز صادر شده بازگردیم. نمی توان این فرض را رد کرد که فرمان قتل عام پیش از حمله صادر شده باشد. اما، در این حالت، چنین فرمانی مبهم و تلویحی بوده است که باز به این عنوان محتاج توضیح است. در اینجا ماکیاولیسم آشکار می تواند به عنوان شاه کلید فهم مسأله مورد استفاده قرار بگیرد. بعید نیست که هیملر و هایدربش دست فرماندهان گروه های ضربت را باز گذاشته بودند تا تدریجاً با پی آمدهای دستور کلی که دریافت کرده بودند، آشنا شوند. آنان به این ترتیب به ماهیت مأموریت شان عادت می کردند. اما، در این صورت فراموش می شود که قرار بود حمله کوتاه مدت باشد و فرمان قتل عام، ولو برای کسانی چون افراد هیملر، از آن دست فرمان ها نبود که باید دامنه اش کشف می شد. اجرای چنین فرمانی اقتضا می کرد که خود فرمان از ابتدا صریح باشد.



افزون بر این، فرض دیگر استدلال این است که خود هیملر مصمم بود تا یهودیان شوروی را قتل عام کند. اما رفتار او در نخستین هفته های حمله ترديد‌های جدی در اینباره برمی‌انگیزد. عناصر کافی در دست است که نشان می‌دهند که دستورهای وی به تدریج شدت یافتند و اینکه او پیش بینی نکرده بود که خشونت های مرگبار تا این حد توسعه یابند. برای این منظور باید نگاه مان را از گروه های ضربت برگردانیم که تنها بخشی از افراد تحت فرمان او را در سرزمین های شوروی تشکیل می‌دادند. هیملر که با موافقت ارتش قدرت عزل و نصب فرماندهان ارشد اس اس و پلیس امنیتی را داشت، در واقع کنترل کاملی بر نیروهای آنها اعمال می‌کرد. از اواخر ماه ژوئیه، هیملر این نیروها را در کشتار یهودیان، در چارچوب اقدام علیه چریک ها، به کار گرفت. به این ترتیب، دهها هزار قربانی بر قربانیان افراد هایدربش اضافه شد.<sup>۶۳</sup>

دستورهایی که پیش از حمله به شوروی به این افراد داده شده بود، همچنان ناروشن اند. در هر حال، این دستورها ماهیتاً فرمان های قتل عام نبودند. تحقیق های دادگاه ها نیز نشان داده اند که تا ماه اوت تنها مردان اعدام شده بودند. ۱۱ اوت هنگ پلیس مرکزی به واحدهایش دستور فرمانده کل نیروهای اس اس و پلیس مرکزی، "فون دم باخلوسکی"، را ابلاغ کرد که به موجب آن همه یهودیان مذکر بین ۱۷ تا ۴۵ سال که به جرم غارت دستگیر شده بودند باید بر اساس قانون جنگی تیرباران می‌شدند. اجرای چنین مجازاتی هولناک و افراطی بود.

## هیتلر و یهودیان

دستورهای دیگری به همراه این فرمان صادر شد. از جمله، لازم بود تا افسران نیز با مراقبت از افراد واحدها چنین تصمیمی را به آنان تفهیم می کردند.<sup>۶۳</sup>

دو هفته بعد هیملر به باخزلوسکی دستور داد تا آرامش را بر باتلاق های پیریه حاکم کند. عناصر ارتش شوروی در این منطقه پراکنده شده بودند و خطوط پشتیبانی مهمات و آذوقه رسانی ارتش آلمان را تهدید می کردند. منظور هیملر در واقع آرام کردن کل منطقه بود به طوری که دشمن نتواند در منطقه از هر نوع پشتیبانی بهره مند گردد. همه ساکنانی که مظنون به پشتیبانی از چریک ها بودند اعدام و خانواده هایشان اخراج می شدند و سپس منازل شان به آتش کشیده می شد.<sup>۶۴</sup> سرنوشت ویژه ای در انتظار یهودیان بود : بر پایه دستور شماره ۴۲ هنگ زرهی اساس، همه یهودیان به استثنای برخی کارگران ماهر و پزشکان باید تیرباران می شدند. توجیه ای که برای این دستور داده شده بود، این بود که آنان از چریک ها پشتیبانی می کردند و در آینده در پشت جبهه ارتش آلمان آشوب به پا خواهند کرد. اول اوت خود هیملر تصریح کرد که همه یهودیان باید تیرباران و زنان و کودکان شان به "باتلاق ها رانده" شوند.<sup>۶۵</sup>

از این پس اعدام یهودیان دستگیر شده نه به اتهام غارت، بلکه با تبدیل همه یهودیان به چریک های بالقوه صورت می گرفت. از آن تاریخ زنان و کودکان یهودی نیز مستحق مرگ بودند. اما، باید یادآور شد که هیملر جرأت نکرده بود که فرمان اعدام آنان را صادر کند. زیرا، این مسأله ساده ای نبود. هنگ دو زرهی اس اس

در گزارش فعالیت‌های اعلام می‌کرد که زنان و کودکان به باتلاق‌ها رانده شده بودند، اما باتلاق‌ها آنقدر عمیق نبود تا باعث غرق شدن آنان شوند. با توجه به سکوت گزارش می‌توان نتیجه گرفت که این بیچاره‌ها زنده در باتلاق‌ها رها شده بودند.<sup>۶۶</sup> در هفته‌های بعد سپاهیان هیملر اعدام زنان و کودکان را برخی اوقات در گروه‌های گسترده، همانند اعدام آنان در کامنتس - پودولسک، آغاز کردند. به این ترتیب، تغییر جهت‌ی اساسی صورت گرفته بود. با این حال، قتل عام گستردهٔ افراد وظیفه‌ای طاقت فرسا به نظر می‌رسید.

همان‌طور که گفته شد در ۱۵ اوت هیملر در مینسک شاهد اعدام دسته‌جمعی‌ای بود که او را قدری منقلب کرد. به همین خاطر او از فرمانده گروه "ب"، نیه، خواست تا وسیلهٔ اعدام "انسانی‌تری" جستجو کند: در واقع، او باید وسیله‌ای انسانی‌تر برای جلادان می‌یافت، زیرا تیرباران‌های دسته‌جمعی در نزد مجریان اعدام تنش‌های روانی شدیدی به وجود می‌آورد. نیه به این منظور دست به آزمایش وحشتناکی زد: او تعدادی دیوانه را در سنگرهای سیمانی جا داد و آن را با دینامیت منفجر کرد. سپس فکر استفاده از گاز مونوکسید کاربن موتور خودرو به ذهنش خطور کرد. در ماه‌های بعد دفتر مرکزی امنیت رایش ساختن کامیون‌هایی را آغاز نمود که حامل اتاقک‌های بسته و لوله‌ای بودند که گاز موتور را به درون آن منتقل می‌کرد. در اواخر ۱۹۴۱، نمونه‌هایی از این خودروها به شرق اروپا منتقل شد.<sup>۶۷</sup>

## هیتلر و یهودیان

اگر هیملر یا هایدریش از بهار همان سال می دانستند که ماه‌ها بعد، افراد آنان باید زنان و کودکان را به طور گسترده به قتل برسانند، ای بسا به شیوه‌های دیگر کشتار روی می آوردند که به اندازه تیرباران‌های دسته جمعی وحشتناک نمی بود. اما، در این زمینه کاری صورت نگرفته بود و در نتیجه لازم بود تا روش‌های کشتار را جست و جوی و ابداع کرد. دفتر مرکزی امنیت رایش تجربه قبلی در این زمینه داشت : در ۱۹۴۰ یکی از گروه‌های آنان، گروه کماندو ویژه لانکه از کامیونی برای کشتن بیماران روانی در پروس شرقی استفاده کرده بود. این کامیون در واقع اتاق گاز متحرک بود : قربانیان با استفاده از بطری‌های منو اکسید کربن به قتل می رسیدند. حمل این بطری‌ها در مسیرهای طولانی هم دشوار بود و هم پرهزینه. کامیون یا اتاق گاز متحرک پاسخی بود به وضعیتی که هیچکس پیش بینی یا تصورش را نکرده بود. قصد هیملر این نبود که افرادش را با مأموریت شان در امر قتل عام تدریجاً آشنا کند. وقتی که او همزمان با افراداش با واقعیت قتل عام روبرو شد مشغله وی این بود که وسیله‌ای بیابد تا بار این مأموریت را سبکتر کند.

در کل، این فرضیه که فرمان قتل عام پیش از آغاز حمله به روسیه صادر شده، خیلی محکم به نظر نمی رسد. این فرضیه‌ای بسیار نامحتمل به نظر می رسد هنگامی که چشم انداز مسئولان نازی را در بهار ۱۹۴۱ در نظر می گیریم. آنان نمی‌توانستند فکر کشتن میلیون‌ها نفر را در عرض چند ماه در سر داشته باشند و یا تصور کنند که پس از پیروزی در حمله‌ای

### سرنوشت یهودیان شوروی

سریع بتوان همچنان به کشتار ادامه داد. پس از پایان نبردها، ارتش، دستگاه اداری دولت، نخبگان محافظه کار به سختی می‌توانستند اعدام گسترده غیرنظامیان را بپذیرند.

به احتمال قوی، گروه‌های ضربت در آغاز دستور داشتند که تا حد ممکن نخبگان یهودی را نابود کنند و همزمان با سازماندهی کشتارها ضربه خونینی به جمعیت یهودیان وارد آورند. افزایش خشونت‌ها یک ماه بعد آغاز شد و در اواخر ماه‌های ژوئیه و اوت چرخشی اساسی یافت، هنگامی که زنان و کودکان نیز مشمول کشتارها شدند. از اینرو، مأموریت نیروهای هیملر تغییر کرد. برآورد کلی حکایت می‌کند که طی تقریباً دو ماه ۵۰۰۰۰ یهودی تا اواسط ماه اوت کشته شدند. این رقمی بهت‌آور است، زیرا ده برابر قربانیان یهودی در جریان حمله به لهستان را تشکیل می‌داد. با این حال، این رقم ده بار کمتر از شمار قربانیانی است که تا پایان سال یعنی در عرض چهار ماه دیگر، به قتل رسیدند. ظاهراً پی‌آمد ادامه حمله‌ای که باید در ماه سپتامبر پایان می‌یافت، افزایش تصاعدی شمار کشته‌شدگان یهودی بود.

## تصمیم نهایی

در ماه اوت رویدادی مهم در فلات های روسیه رخ داد: قتل عام یهودیان در این زمان از حیطة احتمال خارج شد و به واقعیت پیوست. احتمال دارد که طرح قتل عام یهودیان شوروی از این زمان در دستور کار قرار گرفته باشد و این احتمال نیز هست که سازمان اس اس دستور کشتار را دریافت کرده بود، اما مدت و دامنه آن بسته به جریان حمله، نامعلوم گذاشته شده بود. هیچیک از این فرضیه ها بر اساس منابع موجود قابل اثبات نیست. با این حال، شاید بتوان از خلال پاسخ به پرسشی دیگر، در این خصوص موضعی اتخاذ کرد. آیا موج کشتاری که یهودیان روسیه را هدف گرفته بود ترجمان تصمیمی مشابه در قبال همه یهودیان تحت کنترل رژیم نازی بود؟ اگر تصمیم نسل کشی در اواسط تابستان گرفته شده بود، سیاست رایش بزرگ در قبال یهودیان باید همین را منعکس می کرد.

در ۳۱ ژوئیه، گورینگ در نامه ای اختیاری را که در ۲۴ ژانویه ۱۹۳۹ به هایدریش داده بود، تکمیل کرد. در این تاریخ، او وظیفه مهاجرت یهودیان آلمان را به هایدریش داده بود. این بار او به هایدریش مأموریت می داد که "همه تدابیر تدارکاتی" لازم را برای "تحقق راه حل عمومی مسأله یهود در منطقه نفوذ آلمان در

### تصمیم نهایی

اروپا" اتخاذ کند. افزون بر این، گورینگ از هایدریش می خواست که در اسرع وقت طرح کلی مربوط به تدابیر مقدماتی لازم برای اجرای این راه حل نهایی را تسلیم وی نماید.<sup>۱</sup>

نامه گورینگ به متنی معروف تبدیل شده و به طور اجتناب‌ناپذیر در خصوص آغاز نسل‌کشی مورد استناد قرار می‌گیرد. با این حال، در این متن چیزی نیست که آن را تبدیل به سند آغاز نسل‌کشی کند. درست است که تاریخ نگارش این متن تقریباً همزمان با آغاز کشتار یهودیان در شرق توسط مأموران هیملر است. با این حال، نمی‌توان با اطمینان گفت که بر این اساس زمان مرگ یهودیان اروپا فرا رسیده بود.

نامه گورینگ به وضوح نشان می‌دهد که هدف تکمیل اختیارات هایدریش و تصمیم آن به کل اروپای نازی است. در این حال، در این متن بلافاصله تصریح شده بود که اگر در نتیجه این افزایش اختیارات صلاحیت دیگر بخش‌ها تحت الشعاع قرار بگیرد باید با آنها مشورت و همکاری شود. نوشته همچنین به روشنی حیطة اختیارات را اعلام می‌کند: "ارایه بهترین راه حل در شرایط موجود در مورد مسأله یهود به صورت مهاجرت یا اخراج". آنچه رسماً به عنوان راه حل در نظر گرفته شده بود اخراج و مهاجرت بود.

علاوه بر این، پیش از اتخاذ کمترین تدبیری، هایدریش باید طرح کلی‌ای را تسلیم گورینگ می‌کرد. در واقع، هنوز در مرحله تهیه پیشنهادها بودیم که باید به تأیید می‌رسیدند و نه تحقق طرحی تهیه و تأیید شده. و در آخر باید یادآور شد که نامه گورینگ صرفاً

## هیتلر و یهودیان

به وضعیتی که از تابستان قبل جریان داشت رسمیت می‌بخشید. در واقع، هایدریش از آن زمان به گونه ای عمل می کرد که انگار مسئولیت کل "مسأله یهود" را در سراسر اروپای نازی بر عهده داشت. او به ویژه با اعزام مشاوران ضدیهودی به شماری از کشورها این صلاحیت را به نمایش گذاشته بود.

نحوه نگارش این متن مبهم است. آیشمن در خاطراتش نوشته است که این متن توسط سرویس او تهیه شده بود و گورینگ تنها آن را امضا کرده بود.<sup>۲</sup> به گفته یکی از شرکت کنندگان در کنفرانس "وانزه"، هایدریش گفته بود که این متن را به دستور هیتلر از سوی گورینگ دریافت کرده بود. اما، تندنویسی های کنفرانس چنین ادعایی را تایید نمی کنند.<sup>۳</sup> سخن آیشمن حقیقی تر به نظر می رسد. به احتمال بسیار زیاد هایدریش خواسته بود که با پیش بینی شرایط در آینده نزدیک صلاحیت هایش کتباً تعیین شوند: پایان حمله به روسیه تحقق "راه حل نهایی" را در دستور کار قرار می داد. به گمان من، نامه گورینگ گواهی می دهد که هنوز هیچ تصمیمی گرفته نشده بود. اگر هیتلر در نظر داشته بود تا قتل عام یهودیان را به هایدریش واگذار کند، گورینگ در دسر تعیین کتبی صلاحیت های لازم او را به خود هموار نمی ساخت.

هیچ یک از اسناد باقی مانده از آن تابستان نشان نمی دهد که تصمیمی در مورد قتل عام گرفته شده بود یا انجام آن را تدارک دیده بودند. بر عکس، پاره ای از اسناد اثبات می کنند که "راه حل نهایی" در نظر گرفته شده همچنان اخراج و استقرار یهودیان در منطقه ای منحصر به آنان بوده است. اول اوت یعنی



## تصمیم نهایی

درست فردای امضای نامه معروف توسط گورینگ، هایدريش به وزير دادگستري می نوشت که لايحه ای را به منظور مشورت برای وی فرستاده است. موضوع این لايحه به خواست صريح هيتر، تدوين حقوق جزايی تبعیض آمیز علیه يهوديان ولهستانی هایی بود که هنوز در سرزمین های الحاقی زندگی می کردند. در پاسخش، هایدريش به ویژه خواسته بود که قانون جنگی نه فقط در مورد لهستانی ها، بلکه نیز در مورد يهوديان در نظر گرفته شود. او می نوشت: "حتا اگر حساب کنیم که در آینده در سرزمین های الحاقی ديگر يهوديان وجود نخواهند داشت" باز هم "ضروری است که به طور عاجل در وضعیت فعلی" اجرای قانون جنگی را در مورد آنان پیش بینی کنیم. ظاهراً هایدريش از بین رفتن يهوديان را در آینده نزدیک پیش بینی نمی کرد. فرمول "حتا اگر حساب کنیم که در آینده..."، برای کسی که یک روز قبل فرمان قتل عام را دریافت کرده بود، فرمولی است بسیار مبهم.

رفتار خود گورینگ نیز روشن تر از این نبود. در اوایل ماه اوت او ناگزیر از موضع گیری در مورد به کار گماردن يهوديان در اتحاد شوروی بود. او اعلام کرد که يهوديان "ديگر دلیلی برای ماندن در سرزمین های اشغال شده توسط آلمان ندارند." تا زمان خروجشان، باید آنان را در پادگان ها مستقر کرد و به صورت گردانهای کار به فعالیت گماشت. آذوقه آنان باید بر اساس ضوابط ویژه تنظیم و مراقبت شود. از این گذشته تیرباران کردن يهوديان محکوم به مرگ عزت زیاد قایل شدن برای آنهاست: باید دستور داد تا آنان را به دار آویزند. همه آنچه گورینگ می گفت

## هیتلر و یهودیان

این بود که یهودیان باید اروپای نازی را ترک کنند. ظاهراً او نمی‌دانست که این اتفاق باید چه موقع رخ بدهد و اگر تصمیم گرفته شده بود که آنان به قتل برسند، احتمالاً نیازی احساس نمی‌کرد که همانند به دار آویختن شان، سخنی در این باره بگوید. با توجه به فعالیت افرادی که در دستگاه پلیس مستقیماً با ساماندهی "راه حل نهایی" سروکار داشتند، وضعیت در همان تابستان ۱۹۴۱ باز روشنتر به نظر می‌رسید. برای نمونه، آیشمن که ابراز تمایل کرده بود که در رأس یک گروه کماندویی ویژه در حمله به روسیه شرکت کند، پس از ابراز تأسف اولیه، خرسند از این شد که از مأموریتی نجات یافته بود که بر پایه گزارش‌های دریافت شده در دفتر مرکزی امنیت رایش بسیار متفاوت از آنچه وی تصور کرده بود، از آب درآمده بود.<sup>۷</sup> او در برلن ماند و مدتی پس از این تاریخ به قاتلی در زندان تبدیل شد. در ۱۳ اوت در جلسه‌ای که توسط وی در دفتر مرکزی امنیت رایش برگزار شد، نمایندگان وزارت کشور، سازمان برنامه چهار ساله و دفتر مرکزی حزب نازی شرکت جستند.

موضوع فوری جلسه مسأله یهودی‌های "دوررگه" و ازدواج‌های مختلط در آلمان بود. هدف در واقع اخراج شمار کم و بیش بالایی از افراد بود. آیشمن وظیفه‌ای گسترده‌تر را نیز در سر داشت: او یک گروه کاری مرکب از نمایندگان بخش‌های مختلف را پیشنهاد و سپس ایجاد کرد که وظیفه‌اش تعریف یهودی در سطح اروپا بود. این سرآغاز همان "تدابیر تدارکاتی" بود که هایدیش مسئولیت تنظیم شان را از سوی گورینگ به دست آورده بود. مسئول امور

## تصمیم نهایی

یهودیان در وزارت کشور متوجه خطر شد: آیا دفتر مرکزی امنیت رایش و حزب نازی نمی کوشیدند به بهانه بازتعریف یهودی در همه سرزمین های تحت کنترل آلمان، در معیارهای پذیرفته شده رایش پس از کنگره ۱۹۳۵ نورنبرگ که به نظرشان بسیار کلی می رسید، تجدید نظر کنند؟<sup>۸</sup>

اما، اهمیت گزارش این جلسه در جای دیگر است. چنانکه در این گزارش آمده، نمایندگان دفتر مرکزی امنیت رایش، برنامه چهارساله و حزب نازی نقطه نظر مشترکی درباره "دورگه ها" و ازدواج های مختلط داشتند. در مورد ازدواج های مختلط آنها بر این نظر بودند که اگر در این ازدواج ها زن آلمانی باشد باید به همراه همسر یهودی و فرزندانش از کشور بیرون رانده شود و در صورتی که شوهر آلمانی باشد باید تصمیم گیری با ملاحظه سه نکته صورت بپذیرد: اول، ارزش فرد، دوم پی آمدهای احتمالی پیوند خانوادگی و سوم این مهم که "هیچ خون آلمانی به منطقه محصوره یهودی برده نشود." چنین دغدغه ای تنها در صورتی معنا داشت که سرنوشت یهودیان رانده شده قتل عام نمی بود. بر پایه برداشت های نازی، خون آلمانی سطح نژادی یهودیان را بهبود می بخشید. می توان نتیجه گرفت که در تصور کارشناسان رژیم و در رأس آنان آیشمن سیاست رسمی در اواسط ماه اوت همچنان اعزام یهودیان به یک منطقه محصوره اختصاصی بود.<sup>۹</sup>

۳ سپتامبر یک افسر اس اس به نام رولف هاینس هوپنر که رئیس سرویس های امنیتی در وارتلند و مسئول جایجایی جمعیت در همین منطقه بود یادداشت سیزده صفحه ای را به

## هیتلر و یهودیان

دفتر مرکزی امنیت رایش فرستاد که بعد از "آخرین گفتگوهایش" با آیشمن در برلن آن را اصلاح و بازبینی کرده بود. از پاییز ۱۹۳۹ در سرزمین های الحاقی سازمانی وجود داشت که وظیفه اش انتقال یهودیان و لهستانی ها به حکومت عمومی بود. هویپر پیشنهاد می کرد که وظیفه این سازمان کل رایش را دربرگیرد و به ارگان اخراج جمعیت های نامطلوب در سراسر رایش پس از پایان جنگ تبدیل گردد. در میان جمعیت های نامطلوب او صریحاً به یهودیان در چارچوب راه حل نهایی مسأله یهود اشاره می کرد. پس از تشریح شکل آینده سازمان جدید، هویپر مسأله مقصدی را که این جمعیت های "نامطلوب" باید به آن فرستاده می شدند، مطرح می کرد. به ادعای خود وی، او از اهداف و مقاصد مقام های ارشد آگاهی نداشت. با این حال، او تصور می کرد که سرزمین های شوروی می توانستند فضای مناسب را تأمین کنند. اما، او نمی خواست در اینباره سخن بیشتری بگوید مادام که "تصمیم های اساسی" گرفته نشده بود. در بهترین حالت، او تنها تمایل خود را بیان می کرد: مهم از آغاز این بود که سیاست روشنی در قبال سرنوشت جمعیت هایی که باید اخراج می شدند اتخاذ شود. آیا هدف "تأمین حداقل امکان زندگی برای آنان بود یا برعکس قتل عام آنان"؟<sup>۱۰</sup>

خود هویپر در اواسط ژوئیه یادداشتی در مورد سرنوشت یهودیان وارتلند نوشته بود که در آن پیشنهادهای مقام های پلیس محلی تکرار شده بود. از جمله پیشنهاد شده بود که یهودیان یک منطقه در اردوی بزرگی جمع آوری و به کار گمارده

### تصمیم نهایی

شوند. از آنجا که زمستان بعد این خطر وجود داشت که نتوان غذای همه یهودیان را تأمین نمود، باید تشخیص داده می شد که آیا "انسانی ترین راه حل" این نبود که سریعاً کسانی را کُشت که ناتوان از کار کردن بودند. همچنین پیشنهاد شده بود که همه زنانی که در سنین باردار شدن بودند، عقیم شوند تا به این ترتیب مسأله یهود طی همین نسل حل شود. با ارسال این یادداشت در ۱۶ ژوئیه برای آیشمن، هوپنر همچنین می نوشت که مسأله طرح شده ممکن است "بعضاً خیالی" به نظر برسند، اما به گمان او "کاملاً قابل تحقق هستند"<sup>۱۱</sup>.

فکر قتل عام راه خود را ادامه می داد. تعجب آور نیست که مسئولان سازمان اس اس در وارتلند سریعتر از دیگران به این فکر افتاده بودند : تقریباً از دو سال جلوتر، یهودیان به فشار سنگینی برای آنان تبدیل شده بودند. با این حال، پیشنهادهای آنان هیچ نتیجه فوری ای در پی نداشت. وقتی هوپنر یادداشت ماه سپتامبرش را می نوشت، به این نتیجه می رسید که "تصمیم‌های اساسی" گرفته نشده بود. اما، برداشت او از فضای حاکم و شناختی که قاعدتاً از فعالیت گروه های ضربت داشت او را وامی داشت که در مورد سرنوشت جمعیت های "نامطلوب" توضیحی بخواهد : آیا آنها باید ادامه بقا می دادند یا کشته می شدند؟ پاسخ کمی بعد داده شد. در اوایل سپتامبر، افرادی که نخستین مجریان قتل عام بودند چشم اندازی که پیش روی خود ترسیم می کردند اخراج یهودیان به مقصدی نامعلوم بود.

## هیتلر و یهودیان

افزون بر این، برای یهودیان مهاجرت هنوز امکان پذیر بود، هرچند در ماه اوت محدودیت جدیدی اعلام شده بود. از آن پس مهاجرت برای یهودیانی که در سن حمل اسلحه بودند، یعنی مردان بین هیجده تا چهل و پنج سال ممنوع اعلام شد<sup>۱۲</sup>. اکثریت بزرگ یهودیانی که در رایش مانده بودند مُسن بودند: جوانان اولین کسانی بودند که آلمان را ترک کرده بودند. با این حال، توجه به این مشغلهٔ ذهنی نازی‌ها جالب است که به سرعت یهودیان را جنگ جوان بالقوه تصور کرده بودند. با این همه، چنان که رییس گشتاپو در ابلاغیه‌ای به تاریخ ۲۱ اوت تکرار می‌کرد، مهاجرت یهودیان همچنان تشویق می‌شد<sup>۱۳</sup>. به این ترتیب، هزاران یهودی توانستند در جریان سال ۱۹۴۱ برغم موانع ناشی از جنگ مهاجرت کنند.

در ماه‌های ژوئیه و اوت تنها تدارک‌هایی که به منظور کشتن توسط سرویس‌های هیتلر در رایش پیش بینی شده بود، به قصد نابود کردن نه یهودیان، که کمیسرهای اتحاد شوروی بود. با موافقت دفتر مرکزی امنیت رایش، ارتش فرمان کشتن کمیسرهای سیاسی را به خوبی اجرا نمی‌کرد و ترجیح می‌داد که آنان را به همراه دیگر زندانیان جنگی به پشت جبهه بفرستد. هایدریش از ارتش اجازهٔ اعزام نیروهای کماندو خود را به اردوگاه‌های زندانیان جنگی گرفت تا در میان آنان دست به انتخاب بزند. به دلایل محرمانه افراد انتخاب شده باید در نزدیک‌ترین اردوگاه اعدام می‌شدند. در یکی از روزهای ژوئیه یا اوت در اردوگاه زاکسن‌هازن، واقع در شمال برلن، جلسه‌ای با

### تصمیم نهایی

حضورِ إکه، بازرس اردوگاه‌ها، تشکیل شد که طی آن نامبرده خبر داد که به زودی ۱۸۰۰۰ زندانی شوروی از راه می‌رسیدند و وی خواستار تعیین روشی سریع برای کشتن آنان شد.

به زودی تأسیساتی به وجود آمد که مورد سرمشق دیگر اردوگاه‌ها قرار گرفت. در پوشش آزمایش پزشکی زندانیان شوروی را به نوبت وارد سالنی می‌کردند و آنان را روی سکویی برای اندازه‌گیری قدشان می‌ایستاندند که در قسمت پشت گردن دهانه‌ای داشت که امکان شلیک با اسلحهٔ کمری را می‌داد. بین اوایل سپتامبر و اواسط نوامبر دست کم ۶۵۰۰ اسیر شوروی به این ترتیب کشته شدند<sup>۱۴</sup>. در آشویتس دیگر زندانیان شوروی در ماه سپتامبر با استفاده از گاز "زیکلون ب" که گاز قوی ضدغفونی‌کننده بود، به قتل رسیدند. همین شیوه در ماه‌های بعد در سطحی کوچک و سپس به منظور کشتار گستردهٔ یهودیان به کار گرفته شد<sup>۱۵</sup>.

همزمان یهودیان رایش سرکوب گسترده‌ای را از سر می‌گذراندند. اعمال دو تصمیم علیه آنان، سرنوشت شان را تغییر داد: تصمیم حمل اجباری نشان یهودی در ماه اوت گرفته شد و در ماه سپتامبر فرمان انتقال یهودیان به شرق اروپا صادر گشت. این دو تصمیم را هیتلر گرفت که در هر دو مورد موضع قبلی اش را بالکل تغییر داد. در اواخر ۱۹۳۸، او با تحمیل نشان متمایزکننده به یهودیان مخالفت کرده بود. از آن زمان این اقدام تنها در سرزمین‌های شرق اروپا به اجرا گذاشته شده بود. در اوت ۱۹۴۱، گوبلز که همچنان حضور یهودیان در برلن آزارش

## هیتلر و یهودیان

می‌داد و نیز نگران اوضاع جبهه شرق بود، متقاعد شده بود که "مسأله یهود"، "از نو به مسأله ای حاد" بدل گشته بود. او می‌نوشت: «سربازانی که برای مرخصی بازمی‌گردند نباید شاهد این باشند که یهودیان مستخدمان آلمانی به کار می‌گیرند، از آپارتمان‌های مجلل بهره‌مند و بر کالاهای حیاتی جمعیت آریایی چنگ انداخته‌اند. آنان باید نشان متمایزکننده‌ای حمل کنند تا مانع از اشاعه سخنان شکست طلبانه و تخریب روحیه عمومی توسط آنان شود»<sup>۱۶</sup>. در ۱۵ اوت با عجله کنفرانسی در وزارت تبلیغات برگزار شد. پیشنهاد گوبلز به اطلاع کارشناسان امور یهودی دیگر وزارتخانه‌ها رسانده شد ضمن اینکه از آنان دعوت به عمل آمد تا از این پیشنهاد پشتیبانی کنند. آیشمن که به نمایندگی از دفتر مرکزی امنیت رایش در این کنفرانس شرکت می‌کرد به همین مناسبت مطلع شد که هایدیش نیز به تازگی چنین درخواستی را از گورینگ کرده بود. چون گورینگ در پاسخ گفته بود که تنها پیشوا قادر به تصمیم‌گیری در این امر است، طرح تازه‌ای در دست تهیه بود و می‌بایست تسلیم هیتلر می‌شد<sup>۱۷</sup>.

گوبلز به سرعت هایدیش را پشت سر گذاشت. او در ۱۸ اوت از سوی هیتلر به حضور پذیرفته شد و پیشنهادی را در این ملاقات تسلیم وی کرد که مورد قبول واقع شد. حمل‌نشان مانع از این خطر خواهد شد که یهودیان به "معترضان و شکست طلبان" ناشناس بدل گردند<sup>۱۸</sup>. در واقع، این تدبیر اساساً به وضعیت جنگی، به مبارزه دشواری که در جبهه شرق جریان



## تصمیم نهایی

داشت و نیز آثار احتمالی اش بر روحیه مردم آلمان مربوط بود. گوبلز می دانست که بر نقطه حساسی در نزد هیتلر انگشت می گذارد. آیا در جنگ جهانی اول خطر نتیجه فعالیتی نبود که یهودیان آزادانه در پشت جبهه برای تخریب روحیه عمومی دنبال می کردند؟

اول سپتامبر حمل ستاره زرد که باید بر روی لباس دوخته می شد برای همه یهودیان بالای شش سال اجباری اعلام شد. آیا این آغاز پایان نبود؟ نه : اگر چنین تصمیمی شرط مقدماتی بیرون راندن یهودیان بود، اتخاذ آن به منظور اخراج قریب الوقوع یهودیان پیش بینی نشده بود. در جریان کنفرانس ۱۵ اوت در وزارت تبلیغات، آیشمن حاضران را نیز از وضعیت طرح های اخراج در دفتر مرکزی امنیت رایش مطلع کرده بود. هایدریش پیشنهاد مشروحتی را تسلیم پیشوا کرده بود که بیشتر با اخراج یهودیان در جریان جنگ مخالف بود. اینک طرح دیگری در دست مطالعه بود که هدفش خالی کردن شهرهای بزرگ از بخشی از جمعیت یهودی بود<sup>۱۹</sup>. هیچ چیز در مورد مقصد این اخراج ها گفته نشده بود و با ملاحظه مجموعه شرایط این مقصد جایی جز اتحاد شوروی نبود.

گوبلز در جریان ملاقاتش با هیتلر در ۱۸ اوت اجازه اخراج یهودیان برلن را نیز تقاضا کرده بود. در پاسخ هیتلر گفته بود که می تواند فوراً پس از پایان حمله آنان را به شرق اروپا بفرستد<sup>۲۰</sup>. از تابستان ۱۹۴۰ پاسخ ثابت او این بود که اخراج یهودیان پس از جنگ صورت خواهد گرفت. اکنون او آماده بود که اخراج آنان را به

## هیتلر و یهودیان

سمت شرق پیش از حتماً پایان جنگ با انگلستان مورد ملاحظه قرار دهد. در اوایل سپتامبر مقامات نظامی آلمان در صربستان به بهانهٔ جلوگیری از جنگ چریکی که در حال گسترش بود در پی اخراج ۸۰۰۰ مرد یهودی منطقه بودند. آیشمن به درخواست وزارت امور خارجه برای اخراج این یهودیان به حکومت عمومی لهستان یا به روسیه پاسخ منفی داده و افزوده بود: حتماً یهودیان رایش نیز به این مناطق فرستاده نخواهند شد.<sup>۲۱</sup>

چند روز بعد در ۱۸ سپتامبر، هیملر در نامه ای از ستاد رهبری پیشوا به گرایزر، کمیسر وارتلند، او را از رویدادی مطلع می کرد که معرف تغییر رویکرد اساسی هیتلر بود. هیتلر از این پس ابراز علاقه کرده بود که رایش و منطقه تحت حفاظت بوهم-موراوی "هر چه سریعتر" از وجود همهٔ یهودیان پاک شود. هیملر همچنین خبر می داد که قصد دارد این مأموریت را پیش از پایان سال به انجام برساند. در مرحلهٔ اول او در نظر داشت که یهودیان را به سرزمین های الحاقی منتقل کند و سپس در بهار بعد به سمت مناطق "دورتر در شرق" براند. او از گرایزر می خواست که ۶۰۰۰۰ نفر را برای زمستان در لودز اسکان دهد. او همچنین اعلام می کرد که هایدریش که مسئولیت این اقدام را بر عهده دارد با وی تماس خواهد گرفت.<sup>۲۲</sup>

در مورد انگیزه های این تغییر موضع هیتلر که هیملر در ۱۸ سپتامبر یا یک روز جلوتر از آن صحبت می کرد، چیزی گفته نشده است. یکی از رشته های راهنما در توضیح این تغییر رویکرد احتمالاً به روزنبرگ ختم می شود که در ۱۴ سپتامبر رابط

## تصمیم نهایی

خود با فرماندهی کل نیروی زمینی، اتو بروتیگام، را مسئول رساندن پیشنهاد زیر به هیتلر کرد: اتحاد شوروی اخراج آلمانی‌های ولگا را اعلام کرده است، به تلافی این اقدام یهودیان اروپای مرکزی را باید به سمت شرق بیرون راند. بروتیگام موفق به تماس با شمونت آجودان ارتش رایش در نزد هیتلر شد که به وی اظهار داشت که "این موضوعی بسیار مهم و اضطراری است و و پیشوا توجه بسیاری به آن دارد." یک روز بعد بروتیگام مطلع شد که هیتلر فرمان داده بود تا ابتدا نظر وزارت امور خارجه پرسیده شود.<sup>۳۳</sup> ظاهراً موضوع در حال فراموش شدن بود. رابط روزنبرگ در ستاد پیشوا در ۲۱ سپتامبر می نوشت که هیتلر هنوز تصمیمی نگرفته بود. درست است که او تنها در ۷ اکتبر از فرمان بیرون راندن یهودیان به سمت شرق مطلع شد و بر اساس اطلاع او این فرمان تنها شامل یهودیان مناطق تحت الحفظ می شد<sup>۳۴</sup>، اما، در کل بعید نیست که پیشنهاد روزنبرگ در تصمیم‌گیری هیتلر برای بیرون راندن یهودیان در حالی که جنگ هنوز خاتمه نیافته بود، نقش داشته است، هر چند این پیشنهاد در هر حال نقشی جانبی ایفا کرده است.

معنای این تصمیم چه بود؟ آیا این تصمیم به هدف تلافی گرفته شده بود بی آنکه قصد کشتار عمومی در بین باشد یا برعکس معنای آن این بود که زمان قتل عام فرارسیده بود؟ بسیاری از اتفاق‌های هفته‌های مهم سپتامبر و اکتبر در حالی که از ابهام باقی مانده اند. با این حال، یک رشته از نشانه‌ها از تفسیر دوم حکایت می‌کنند.

## هیتلر و یهودیان

۴ اکتبر هایدریش با کمیسر مایر، معاون روزنبرگ، گفتگویی انجام داد. مسألهٔ یهود یکی از موضوع های طرح شده در این گفتگو بود. هایدریش از خود می پرسید که آیا وزارتخانهٔ روزنبرگ "هنوز" باید رأساً مسئولیت امور یهودیان را برعهده بگیرد. او علاقمند بود که سازمان اس اس منحصرأ این مسئولیت را برعهده بگیرد. با این حال، نکتهٔ جالب توجه موضوعی است که در گزارش ملاقات قید شده بی آنکه در گفتگو با مایر به بحث گذاشته شود. در این گفتگو به یک "خطر" اشاره شده بود : شمار کثیری از شرکت ها خواستار حفظ یهودیان خود بودند به این بهانه که وجود آنان ضروری بوده و اینکه هیچ کس زحمت آموزش افراد جایگزین آنان را به خود نمی داد. "اما، این امر طرح انتقال کامل یهودیان را به بیرون از سرزمین های اشغالی از بین می برد"<sup>۲۵</sup>.

این اظهار از چند جنبه جالب توجه است، البته صرف نظر از عبارت "از بین می برد" که بیشتر نشانگر تعصب افراد دفتر مرکزی امنیت رایش است. سخن مزبور گویای شروع اقدامی گسترده بود، هر چند این اقدام هنوز در حد طرح بود و نگرانی از موانع جدی تحقق آن همچنان به قوت خود باقی بود. افزون بر این، به نظر می رسد که این طرح شامل کل سرزمین های تحت کنترل رایش می شد. هیملر در نامه اش به گرایزر تنها از یهودیان رایش صحبت کرده بود : شاید او نمی خواست که با اشاره به از راه رسیدن یهودیان کل اروپای نازی مخاطبش را وحشت زده کند. شاید اصلاً اندکی بعد طرح مزبور توسعه یافت. در هر حال، آیا این

## تصمیم نهایی

"انتقالی" که باید صورت می گرفت می توانست چیز دیگری جز قتل عام باشد؟ هایدریش یهودیان شوروی را در "طرح" مورد بحث می گنجاند : کجا می شد یهودیان را، آنهم در میانه جنگی تمام عیار، منتقل کرد؟ و اساساً جز مرگ چه سرنوشت دیگری می توانست در انتظار یهودیانی باشد که قرار بود از سراسر اروپا به منطقه ای فرستاده شوند که در آن یهودیان را اعم از زن و مرد و کودک به قتل می رساندند؟

دو روز جلوتر در پاریس اتفاقی روی داد که، خواهیم دید، رابطه مستقیمی با موضوع مورد بحث ما دارد. در نیمه شب دوم تا سوم اکتبر انفجار چند بمب خساراتی به هفت کنیسه در پاریس وارد آورد. در این سوءقصدها شماری فرانسوی و دو سرباز آلمانی زخمی شدند. دستگاه نظامی از نماینده هایدریش در فرانسه، هلموت کنوخن، در این مورد توضیح خواست. در پاسخ نماینده هایدریش اظهار داشت که سوءقصدها اقدام فرانسوی هاست و عاملان آنها به احتمال قوی به محافل ضدیهودی همدستان آلمانی تعلق دارند. در نتیجه یک بی توجهی معلوم شد که اطلاعات داده شده از سوی کنوخن دربرگیرنده خطایی فاحش بوده است. البته، سوءقصدها توسط فرانسوی های عضو گروه اوژن دولنکل، گروه همدستان آلمان نازی انجام گرفته بود، اما مواد انفجاری توسط سرویس های کنوخن در اختیار آنان گذاشته شده بود. بر پایه این اطلاع فرمانده نظامی آلمان، اتو فون اشتولپناگل، به شدت خشمگین و در نامه ای به برلن خواستار احضار کنوخن شد<sup>۳۶</sup>.

## هیتلر و یهودیان

هایدریش در نامه ای که ۶ نوامبر به فرماندهی کل ارتش فرستاد مسئولیت کامل این اقدام را برعهده گرفت. در پی موج سوءقصدهایی که علیه ارتش آلمان و سیاستمداران فرانسوی مدافع همکاری با آلمان نازی صورت گرفت (منظور سیاستمدارانی نظیر لاوال و ده آت است که در نتیجه سوءقصد ۲۹ اوت زخمی شدند) اوژن دولنکل خود را داوطلب اقدام های تلافی جویانه علیه یهودیان اعلام کرد. هایدریش این پیشنهاد همکاری را پذیرفت، اما تصریح نمود که این اقدام ها را "زمانی پذیرفت که یهودیت در عالیترین سطح خود با قدرت در اروپا آتش افروزی می‌کند و باید به این عنوان از صحنه اروپا محو شود"<sup>۲۷</sup>.

اگر این واژه ها دارای باری باشند، معنای آنها این است که فرمان انتقال همزمان فرمان قتل عام نیز بوده است. اشاره تلویحی به سخن هیتلر ("در عالیترین سطح") نشان می دهد که اگر نابودی یهودیان حقیقتاً مطرح نبود، اشاره به آن نیز در اینجا لزومی نداشت. هایدریش تأیید می کند که فرمان در ماه سپتامبر و احتمالاً در نیمه دوم سپتامبر صادر شده بود : یکی دو هفته برای سازماندهی سوءقصد باید کافی بوده باشد. علاوه بر این، علت طرح شده در توجیه "نابودی یهودیان" را نباید از خاطر بُرد : آنان "آتش افروز" بودند، یعنی در زبان هیتلر، آنان مسئول و مسبب جنگ بودند : کسانی که بشکه باروت را به آتش کشیده بودند و اینک برای توسعه آتش به کل جهان بر آن می دمیدند.

سراسر نامه و کل رفتار هایدریش این حس را می رساند که وی سرمست از مأموریتی است که دریافت کرده بود. در هر

### تصمیم نهایی

حال، پشت او باید آنقدر قرص و محکم بوده باشد تا دست به اقدامی بزند که خطر رودررویی او با ارتش را دربرداشت. از این گذشته، او می نوشت: "کاملاً از دامنهٔ سیاسی" تدابیری که اتخاذ کرده "آگاه" است، به ویژه اینکه "از سال ها پیش او مسئول راه حل نهایی مسألهٔ یهود در اروپا بوده است." در واقع، باید در این بین اتفاقی روی داده باشد که توضیح دهندهٔ رفتار اوست. و بالاخره، تصادفی نیست که او پاریس را هدف قرار داده بود. سوءقصدها باید به یهودیان پاریس که "قبلاً بسیار قدرتمند بودند" نشان می داد که دیگر نمی توانستند در کشوری که تا آن زمان "مرکز اروپایی" شان بود، احساس امنیت کنند: نابودی کنیسه های پاریس اعلام مرگ بود. یعنی: اعلام نمادین نابودی که در پیش بود.

آیتمن در اورشلیم اعلام کرد که "دو یا سه ماه" پس از آغاز حمله به اتحاد شوروی از فرمان قتل عام یهودیان بااطلاع شد. هایدریش او را به حضور فراخواند و در حضور وی آیتمن این عبارت را شنید بی آنکه در آغاز متوجه بُرد و دامنه اش بشود: "پیشوا فرمان قتل عام فیزیکی یهودیان را صادر کرده است." "وی این عبارت را به من گفت و انگار که بخواهد تاثیر کلماتش را بر من بفهمد، کاملاً برخلاف عادتش، مکث بلندی کرد. هنوز این را به خاطر دارم.<sup>۲۸</sup>" آیتمن قادر نبود روشنتر تاریخ این گفتگو و محل آن را بیان کند. او اظهار داشت که هایدریش وی را همان روز برای بازرسی از تدارکات قتل عام در لوبلین توسط گولوبکنیک، مسئول ناحیه ای پلیس و اس اس، اعزام کرد. او به

## هیتلر و یهودیان

خاطر می آورد که افرادی در حال عایق کردن اتافک های چوبی بودند که در آنها باید یهودیان را با استفاده از گاز یک موتور دیزلی خفه می کردند. محلی را که آیشمن شرح می داد به احتمال بسیار زیاد بلزک است، اما کارهای این محل در اواخر اکتبر و اوایل نوامبر آغاز شد. به این ترتیب، بازدید آیشمن از محل باید حول وحوش نوامبر یا دسامبر صورت گرفته باشد. آیشمن احتمالاً دو رویداد متمایز را به خاطر سپرده بود<sup>۳۹</sup>. چنانکه خواهیم دید او به احتمال بسیار از اواخر سپتامبر از طرح قتل عام بااطلاع بوده است.

در واقع، در اواخر سپتامبر او سرگرم ساماندهی انتقال بخشی از یهودیان آلمان به لودز بود. ۲۹ سپتامبر او موافقت وزارت کشور را به دست می آورد و می افزاید که مقام های لودز با انتقال طرح ریزی شده یهودیان موافقت کرده بودند که در واقع دروغی بیش نبود. رییس اداره استانی که شهر لودز به آن وابسته بود، یک افسر ارشد افتخاری اس اس به نام فریدریش اوبلهور بود. او با ورود دهها هزار یهودی بیشتر به "گتوی" که مملو از آدم بود، مخالف بود. اوبلهور نقطه نظرش را به طور مبسوط به اطلاع هیملر رساند و در عین حال از رفتار آیشمن انتقاد کرده بود. او آیشمن را "الاغ فروش کولی" می نامید که در محافل اس اس حرف رکیکی به شمار می رفت. در این نامه نگاری بسیار معروف<sup>۴۰</sup> که با هشدار خُشک هیملر خاتمه یافت، عنصر اطلاعاتی نادیده گرفته شده ای هست که با این حال اهمیت بسیار بالایی دارد.



## تصمیم نهایی

اوله‌هور در نامه ۲۹ اکتبرش می نوشت که از چند روز قبل سازمان محلی گشتاپو سرگرم سازماندهی مجدد "گتوی" لودز بود. قرار بود که این "گتو" به دو قسمت کاملاً مجزا تقسیم شود. یک قسمت از آن باید به "گتوی کار" تبدیل می شد که در آن ۴۰۰۰۰ یهودی شاغل باید روی هم انباشته می شدند و بخش دیگر باید به "گتوی نگهداری" بدل می گشت و در آن یهودیان غیرشاغل یعنی تقریباً ۱۰۰۰۰۰ نفر تمرکز می یافتند. اوله‌هور با این طرح شدیداً مخالف بود و می گفت که کارگاهها در سراسر گتو پراکنده اند و غیرممکن است بتوان همه یهودیان را که قادر به کار کردن نبودند در فضایی که گشتاپو پیش بینی کرده بود متمرکز ساخت. گتوی دوم مساحتی به اندازه ۰,۷۴۸ کیلومتر مربع می داشت در حالی که گتوی اول مساحتی برابر با ۳,۱۶۲ کیلومتر مربع داشت<sup>۳۱</sup>. این سازماندهی جایی برای تردید باقی نمی گذاشت: تقسیم گتو، نگهداری یهودیان قادر به کار را ممکن می کرد و بقیه نیز باید کشته می شدند. بسیار بعید است که آیشمن که روابط نزدیکی با مسئول اس اس امور یهودی در لودز داشت نقشی در این سازماندهی نداشته است.

تدارکات قتل عام طی این دوره در منطقه آغاز شده بود. افسر اس اس، هربرت لانگه، که کارمند گشتاپو "پوزن" بود و یک سال جلوتر بیماران روانی را کشته بود، اختیارات لازمی برای ایجاد تأسیسات ضروری دریافت کرد. او به همراه یک دستیار چند بار برای جستجوی یک محل مناسب به وراتلند سفر کرد و سپس به دفتر مرکزی امنیت رایش در برلن مراجعه نمود<sup>۳۲</sup>. در اواخر

## هیتلر و یهودیان

اکتبر یک گروه کماندو در منطقهٔ کوچک "خلمنو" مستقر شد و در آنجا اردوگاهی دایر کرد. از اوایل ماه دسامبر یهودیان آن حوالی با گاز خفه شدند. در ماه ژانویه نوبت به یهودیان غیرفعال گتوی لودز رسید.

آیا قتل عام یهودیان وارتلند اقدامی محلی بود، یعنی وسیله ای بود که به گرایزر امکان می داد جمعیتی را که باری سنگین برای او به شمار می رفت از سر بازکند؟ می توان تصور کرد که نوعی معامله با هیملر صورت گرفته بود: ورود یهودیان جدید در ازای کشتن یهودیان غیرفعال. گرایزر در نامه ای به هیملر به تاریخ اول ماه می ۱۹۴۲ در مورد قتل عام ۱۰۰۰۰۰ یهودی منطقه اش یادآور می شد که اجازهٔ این قتل عام را هیملر به او داده بود: بعید نیست که پیشنهاد را خود گرایزر داده باشد.<sup>۳۳</sup> چنین چیزی امکان دارد، اما فقط می توان این نتیجه را گرفت که قتل عام یهودیان ابتدا و بیش از آنکه دامنه دار شده و عمومیت یابد به طور ناحیه ای آغاز شد.<sup>۳۴</sup> زیرا، در همان وقت، در نواحی شرقی تر، در منطقهٔ لوبلین تدارکات قتل عام یهودیان حکومت عمومی آغاز شده بود.

در اینجا، مسئولان گروه بوهلر و دفتر پیشوا آزادانه مأموریت "به کشی" یا "اوتانازی" را دنبال می کردند. در واقع در ۲۴ اوت، هیتلر فرمان توقف عملیات را صادر کرده بود. پس از برخی انتقادات، مخالفت علنی اسقف مونسستر ظاهراً او را از آشوبی ناخوشایند هراسانده بود، خاصه در زمانی که جنگ در جبههٔ شرق نیازمند تجهیز و سازماندهی مردم در پشتیبانی از رژیم

## تصمیم نهایی

بود. آیا با این اقدام هیتلر کاربرد دیگری برای گروه "به کشی" در سر داشت؟ به نظر نمی رسد که چنین بوده باشد. بر پایهٔ شهادت های ویکتور براک در نورنبرگ، پس از توقف عملیات، بخشی از افراد گروه، از کار مرخص شدند.<sup>۳۵</sup> چند هفته بعد ظاهراً پس از گفتگو میان بوهلر و هیملر<sup>۳۶</sup> افراد بیکار شده به کاری دیگر گمارده شدند و بخشی از پرسنل باقی مانده نیز به لوبلین نزد گلوبوکنیک اعزام گشتند. به گفتهٔ براک، او و بوهلر در پاییز با گلوبوکنیک دیدار کردند.<sup>۳۷</sup> کاپیتان کریستیان ویرت یکی از مجریان قدیمی "به کشی" که به زودی دست بالا را در تمام اردوگاه های قتل عام حکومت عمومی یافت، در "اواخر تابستان ۱۹۴۱" در اختیار گلوبوکنیک قرار گرفت.<sup>۳۸</sup> در اواخر اکتبر او ساختن اردوگاه بلزک را آغاز کرد. همهٔ این ها تصمیم مرکزی بود که در اواخر سپتامبر و اوایل اکتبر گرفته شده بود.<sup>۳۹</sup>

همزمان با ساختن ماشین قتل عام، دفتر مرکزی امنیت رایش به پیشروی خود در زمینهٔ انتقال یهودیان ادامه می داد. دیگر نمی شد منتظر ماند تا همه چیز آماده و مهیا شود، رایش باید هر چه سریعتر خود را از یهودیانش "آزاد" می کرد. نخستین کاروانها در ۱۶ اکتبر به سمت لودز به راه افتادند. چند روز جلوتر، در ۱۰ اکتبر، جلسه ای در پراگ به ریاست هایدریش تشکیل شد که در اواخر سپتامبر به دستور هیتلر مسئولیت مناطق آشوبزدهٔ تحت الحمايهٔ رایش را برعهده گرفته بود. آیشمن به همراه عالیترین مقام های محلی پلیس و اس اس در این جلسه حضور داشت که طی آن تمایل هیتلر مبنی بر پاک شدن "فضای آلمان"

## هیتلر و یهودیان

از وجود یهودیان تا پیش از پایان سال یادآوری شد. هیچ چیز، حتا مشکل حمل و نقل، نمی بایست مانع از انجام این کار می شد. اینطور حس می شد که سازمان اس اس بار دیگر از برعهده گرفتن وظیفه ای تاریخی آگاه بود.

در این جلسه همچنین مسأله لودز و مشکلات آن مورد بحث قرار گرفت. احتمالاً در پی بحثی میان گرایزر و هیملر می بایست به جای ۶۰۰۰۰ نفری که ابتدا اعلام شده بود، سرانجام ۲۰۰۰۰ یهودی و ۵۰۰۰ کولی به لودز فرستاده می شدند. در نتیجه دفتر مرکزی امنیت رایش ناگزیر از جستجوی مقصدهای دیگر شد. چنانکه از گزارش کتبی این جلسه برمی آید شهرهای ریگا و مینسک که در منطقه عملیات گروه های ضربت قرار داشتند به عنوان مقصدهای جدید تعیین شده بودند. آیشمن امکان اعزام یهودیان را به اردوگاه های زندانیان کمونیست گروه های "ب" و "س" مطرح کرد. نیازی به کنکاش در مورد سرنوشت این افراد نیست خاصه اگر دستور زیر را در نظربگیریم : ۵۰۰۰۰ یهودی اعزامی به ریگا و مینسک باید از میان کسانی انتخاب می شدند که بیش از همه "بار سنگینی" به شمار می رفتند. به بیان دیگر، باید از میان معلولین، بیماران و غیرفعالان انتخاب می شدند.<sup>۴</sup> از ۱۴ نوامبر یک رشته کاروان به سمت اتحاد شوروی به راه افتاد : غالب مسافران در پایان سفر تیرباران شدند.

اظهارات دیگری که در جریان این جلسه ایراد شد نشان می دهد که از این پس قتل عام طرح ریزی شده بود. به این ترتیب، جمع آوری یهودیان مناطق تحت الحمايه در دو گتو

## تصمیم نهایی

پیش‌بینی شد که هر کدام به "گتوی کار" و "گتوی نگهداری" تقسیم می‌شد. حساب شده بود که شمار بالایی از یهودیان پیش از انتقال شان به شرق اروپا در همین گتوها جان می‌سپردند. از سوی دیگر، دستور داده شد که با احتیاط در مورد یهودیانی که از حمایت های قوی بهره مند بودند، اقدام شود. غرض این بود که تا حد امکان مداخله هایی که در حمایت از آنان صورت می‌گرفت محدود شود<sup>۴۱</sup>. این مسأله با جدیت مورد ملاحظه قرار گرفت. اول نوامبر، هیملر پس از یک گفتگوی تلفنی با هایدریش، از "اقامتگاه یهودیان بالای شنت سال"<sup>۴۲</sup> می‌نوشت و به این ترتیب طرح ایجاد یک گتوی نمایشی در "ترزین اشتات" شکل گرفت.

برای پایان دادن به تدارکات، می‌بایست در قفس را بست. در تاریخ دوم یا سوم اکتبر، هیملر که در "کی یف" به سر می‌برد، آیسمن را با هواپیما به محل اقامت خود آورد تا گزارش عمومی را در مورد وضعیت مهاجرت یهودیان به او ارائه کند<sup>۴۳</sup>. او در ۱۸ اکتبر پس از گفتگوی تلفنی با هایدریش می‌نوشت: "مهاجرت یهودیان به ماورای بحار صورت نخواهد گرفت." پنج روز بعد رییس گشتاپو به اطلاع سرویس های خود می‌رساند که از این پس مهاجرت یهودیان ممنوع اعلام می‌شود<sup>۴۴</sup>.

همه چیز در عرض چهار هفته، بین ۱۸ سپتامبر و ۱۸ اکتبر انجام شد. کنفرانس وانزه صرفاً به ثبت راه حلی بسنده کرد که از اواسط اکتبر توسط هیملر و افرادش به دست آمده بود. این راه حل با کنار هم نهادن شماری از عناصر شکل گرفته بود. یعنی:

## هیتلر و یهودیان

(۱) تجربه جابجایی و انتقال یهودیان که از پاییز ۱۹۳۹ توسط دفتر مرکزی امنیت رایش صورت گرفته بود؛ (۲)، روش های کشتن که به طور جداگانه و به منظور اهداف دیگر و به طور نسبتاً محدود توسط دفتر پیشوا و افراد هایدریش در اتحاد شوروی توسعه یافته بود؛ و در آخر (۳) جدا کردن یهودیان فعال از یهودیان غیرفعال که توسط محافل مسئول "گتوها"ی لهستان عملی شده بود.

اقدام های آهسته و کورمال به حداقل کاهش یافته بود. دلیل اول اعزام یهودیان به شوروی، فشارهای هیتلر بود که میخواست تا پیش از پایان سال، رایش را "پاکسازی" کند، در حالی که ساختمان تأسیسات قتل عام تازه آغاز شده بود. افزون بر این، به نظر می رسد که در این دوره مقام های پلیس در نظر داشتند که اردوگاهها را در اتحاد شوروی مستقر کنند. در ملاقات با گوبلز در ۲۳ سپتامبر، در ستاد رهبری پیشوا، هایدریش اعلام کرد: به محض اینکه وضعیت نظامی امکان بدهد، یهودیان به اردوگاههایی که کمونیست ها در کنار کانال دریای سفید ساخته اند، منتقل خواهند شد<sup>۴۵</sup>. اگر این طرح ها دنبال شده باشند، باید به سرعت نیز کنار گذاشته شده باشند. اردوگاههای مرگ در حکومت عمومی و در "سیله زی" علیا متمرکز شدند.

از اواسط اکتبر ۱۹۴۱، جمع مطلعان گسترش یافت. در ۲۳ اکتبر، یکی از نویسندگان نشریه اشتورمر، ارگان ضدیهودی اشترايخ می دانست که در شرق "تدابیر ویژه ای" اتخاذ شده که با اتکای به آنها "بخش مهمی از انگل های یهودی" در آینده ای نزدیک قتل عام خواهند شد<sup>۴۶</sup>. در ۲۵ اکتبر، مسئول امور

## تصمیم نهایی

یهودی در وزارتخانه روزنبرگ در نامه ای به لوهسه، کمیسر رایش در سرزمین های شرق اروپا، به اطلاع وی می رساند که با موافقت آیشمن، براک آماده است تا "دستگاه های تزریق گاز را برای کشتن یهودیان ناتوان از کار کردن تأمین کند." از سوی دیگر، آیشمن اعلام کرده بود که یهودیان رایش به شرق منتقل می‌شوند و کسانی که قادر به کار کردن باشند، در آنجا به کار گمارده خواهند شد.<sup>۴۷</sup>

در ماه سپتامبر فرانک همچنان امیدوار بود که یهودیان "به منطقه محصوره ای در عمق خاک روسیه (اورال)<sup>۴۸</sup> منتقل شوند." او در ۱۳ اکتبر به روزنبرگ می گفت که مایل است یهودیان حکومت عمومی را به شرق بفرستد. روزنبرگ در پاسخ گفته بود که این امر در حال حاضر شدنی نیست، اما در زمان مقتضی همه تلاشش را خواهد کرد تا این انتقال صورت پذیرد.<sup>۴۹</sup> اندکی بعد در اواسط نوامبر، طرح قتل عام را به اطلاع روزنبرگ رساندند. در ۱۸ نوامبر او در ملاقات با مطبوعات به طور محرمانه گفت که "مسأله یهود" تنها با "قتل عام بیولوژیک همه یهودیان اروپا"<sup>۵۰</sup> قابل حل است. دو روز پیشتر گوبلز مقاله ای را در روزنامه رایش به چاپ رساند و در آن نوشت که سخن پیامبران پیشوا در حال محقق شدن است. خود فرانک احتمالاً در اواخر نوامبر پس از آنکه یکی از معاونانش را به برلن فرستاد، از این تصمیم مطلع شد. در هر حال، در ۱۶ دسامبر او همکاران نزدیکش را از کشتاری که در پیش بود، مطلع ساخت.<sup>۵۱</sup>

## هیتلر و یهودیان

در اوایل نوامبر آئشمن برگزاری اجلاس وزیران را در مورد "مسأله یهود" تدارک دید. ۲۹ نوامبر دعوت نامه ها برای جلسه ۹ دسامبر فرستاده شد. احتمالاً به دلیل حمله ژاپن به آمریکا، کنفرانس به ۲۰ ژانویه ۱۹۴۲ موکول شد. نیازی به عجله نبود: هدف از برگزاری کنفرانس قبولاندن اقدامی آغاز شده به دیوانسالاری وزارتخانه ها بود. صورت جلسه ای که توسط آئشمن نوشته شده بود توسط مولر، رییس گشتاپو، و نیز خود هایدریش تصحیح شد. نباید همه چیز گفته می شد، ضمن اینکه می بایست موضوع اصلی را نمودار کرد. به گفته آئشمن، هایدریش مایل بود که اجلاس وزیران وظیفه او را مورد تایید قرار دهد.<sup>۵۲</sup> سند نهایی در مورد سرنوشت یهودیان ناتوان از کار کردن چیزی نمی گفت. درک این سرنوشت با ملاحظه سرنوشتی که برای دیگران در نظر گرفته شده بود، دشوار نبود: بخشی بزرگ از کسانی که قادر به کار کردن بودند باید در جریان کار جان می سپردند. بازماندگان نیز برای جلوگیری از بازسازی خطر یهودی باید کشته می شدند.<sup>۵۳</sup>

ظاهراً مقام های نازی جداً در نظر داشتند تا از یهودیان قادر به کار استفاده کنند. احتمالاً بحران نیروی کار دلیل این تمایل بوده است. از پایان سپتامبر هیملر از قصد خود برای گماردن زندانیان اردوگاهها به فعالیت تولیدی خبر داده بود. یهودیان سالم باید دین خود را به امپراتوری اقتصادی که وی قصد ساختنش را داشت ادا می کردند. تعداد اندکی نهایتاً به این وظیفه گمارده شدند، ماشین قتل عام غالباً افراد سالم را به همراه دیگران از بین برد.



## تصمیم نهایی

از این امر نمی توان شدیدتر شدن قتل عام را نتیجه گرفت : در هر حال، زمان مرگ یهودیان قادر به کار تنها به تعویق افتاده بود.

## هیتلر و نسل‌کشی

با پی‌گیری دقیق فعالیت مجریان سیاست ضدیهودی دو چرخش بزرگ مشاهده می‌شود: اولین چرخش در جریان ماه اوت ۱۹۴۱ روی داد، هنگامی که کشتار یهودیان اتحاد شوروی شکل نسل‌کشی به خود گرفت. دومین چرخش در اواسط ماه سپتامبر روی داد هنگامی که تصمیم انتقال یهودیان رایش بزرگ به شرق اروپا همزمان با تدارکاتی شد که خبر از این می‌داد که از آن پس سرنوشتی جز مرگ در انتظار یهودیان تحت کنترل رژیم نازی نخواهد بود، حال دیر یا زود. میان این دو چرخش یک ماه فاصله بود: صعود کشتار در اتحاد شوروی این معنا را نداشت که همه چیز به طور قطع تعیین شده بود. برعکس همه چیز حکایت از این داشت که اتخاذ تصمیم نهایی، در ماه سپتامبر، چند هفته‌ای به طول انجامید.

توجه خود را از مجریان دستور به رأس رژیم، به کسی که همه چیز را در کنترل داشت برگردانیم. هیتلر با اتکا به اقتدار پیشوا فرمان قتل عام زنان و کودکان را در اتحاد شوروی به نیروهایش منتقل کرد. نمی‌توان انکار کرد که تصمیم حمل‌نشان توسط یهودیان رایش و سپس انتقال آنان به شرق اروپا به دستور هیتلر انجام گرفت. هیچ تردیدی نیست که فرمان شروع تدارکات قتل

## هیتلر و نسل کشی

عام نیز از سوی وی صادر شد. با این حال، هیچ چیز در دست نیست تا در مورد دلایل و انگیزه های این تصمیم هیتلر و چگونگی ارایه آن به معاونانش توضیحی در اختیارمان بگذارد. با این حال، اگر زمینه این تصمیم گیری را بازسازی کنیم، شاید بتوانیم به نکته ای پی ببریم. فهم هیتلر از جریان حمله به روسیه، واکنش او به این حمله و آثار و نتایج آن در اظهاراتش در مورد یهودیان، همگی امکان می دهند تا تصویر کاملی به دست آوریم و تفسیر پیشنهادی در این اثر را به آزمون بگذاریم.

البته می توان در وهله نخست در صحت این تفسیر شک کرد. آیا در اواخر تابستان ۱۹۴۱ رایش در اوج کشورگشایی های خود نبود؟ به زانو در آوردن آن به چهار سال نبرد سخت و طولانی نیاز داشت. جنگ هنوز جهانی نشده بود. جنگ تنها در ماه دسامبر با حمله ژاپن به پرل هاربور و اعلام جنگ آلمان به آمریکا، به جنگی جهانی بدل گشت. اما، برداشت رایج از دومین جنگ جهانی لزوماً در اینجا درست ترین برداشت نیست. باید به تصورات هیتلر در مورد جریان امور بازگشت. از این نظر اسناد فراوانی در دست است که زمینه گذار به نسل کشی را توضیح می دهند.

حمله روسیه در فضای اعتماد به نفسی بی سابقه تدارک دیده شد. ارتش آلمان که تا آن زمان پیروزی های متعدد را پشت سر نهاده بود، می توانست دشمن بدون سازوبرگ، بدون سازمان و بی انگیزه خود را یک لقمه چپ کند. دست کم این تصویری بود که مقام های آلمان از حمله به روسیه در سر داشتند. برآورد سطحی از تجهیزات نظامی شوروی،

## هیتلر و یهودیان

پیشداوری‌های ریشه دار در مورد ناتوانی اسلاوها در ساماندهی خویش، تصورات خام و یکجانبه در مورد عدم محبوبیت رژیم استالین، همگی راه را برای خوش بینی هموار می کرد : ارتش آلمان با بهره برداری حداکثر از قدرت و تحرکش خواهد توانست سپاهیان شوروی را محاصره و نابود کند، پیش از آنکه حتی دشمن فرصت عقب نشینی بیابد. نتیجه فوری این ضربه سهمگین فروپاشی رژیم و دستگاه دولتی دشمن خواهد بود.

بر پایه همین خوش بینی، مدت پیش بینی شده برای این جنگ جدید برق آسا بین چند هفته تا چند ماه ارزیابی شده بود. بخش عملیات نیروی زمینی ارتش پایان حمله را اواسط سپتامبر تعیین کرده بود<sup>۱</sup>. هیتلر در ماه ژوئن با گوبلز از جنگی چهار ماهه سخن گفته بود. مخاطب هیتلر از این سخن تعجب کرده بود : او اطمینان داشت که جنگ بسیار کوتاه تر از این خواهد بود : "بلسویسم همانند قصری کاغذی فرو خواهد ریخت"<sup>۲</sup>. هیتلر از جمله خوش بینان محتاط بود. او که طبیعتاً فردی محتاط بود می توانست مشکلات پیش بینی نشده را مد نظر قرار دهد. او می دانست که همه چیز بر سرعت استوار است و هیچ چیز نمی بایست آن را به خطر می انداخت. در ۱۷ مارس ۱۹۴۱ هیتلر به فرمانده ستاد مشترک نیروی زمینی ارتش، فرانتس هالدر، گفته بود : "باید از همان آغاز موفقیت داشته باشیم. هیچ شکست و عقب نشینی نباید روی دهد"<sup>۳</sup>.

هیتلر خوب می دانست که نبرد روسیه حکم یک قمار را داشت. در هفته های پیش از ۲۲ ژوئن او دائماً به مخاطرات و

## هیتلر و نسل کشی

وعده های این جنگ اشاره می کرد. عملیات "بارباروسا" معرف یک "خطر"<sup>۴</sup> و ای بسا "یک خطر بزرگ"<sup>۵</sup> بود. هیتلر احساس می کرد که "درمقابل دری بسته" قرار گرفته که رو به ناشناخته گشوده خواهد شد : آیا او با "سلاح های مخفی" یا "سرسختی متعصبان"<sup>۶</sup> روبرو خواهد شد؟ حمله به روسیه "عملیاتی دشوار بود." "اگر این حمله با شکست روبرو شود، همه چیز به نحوی از دست خواهد رفت"<sup>۷</sup>. از طرف دیگر، هیتلر به ارتش خود اطمینان داشت و پیش بینی می کرد که جنگ با انگلستان به زودی خاتمه خواهد یافت : شکست اتحاد شوروی انگلستان را به ترک مخاصمه وادار خواهد کرد و شاید این اتفاق پیش از پایان سال روی دهد.<sup>۸</sup>

بسیاری چیزها به موفقیت حمله "بارباروسا" بستگی داشت. آلمان باید خود را در موضع پایان دادن به جنگ با انگلستان قرار می داد و در صورت لزوم آن را علیه ائتلاف قدرت های آنگلو-ساکسون پی می گرفت. آلمان همچنین باید بنیه اقتصادی خود را تقویت می کرد که برای مواجهه با جنگی درازمدت تجهیز نشده بود و تنش های جدی به ویژه در عرصه نیروی کار و مواد اولیه از خود بروز می داد. خود این دلیل کافی بود تا حمله به روسیه در مدت زمانی بسیار کوتاه صورت بپذیرد : نابودی های محدود بهره برداری وسیع از ثروت های این کشور را میسر می ساخت.

بعد از شکست اتحاد شوروی، پیش بینی شده بود که ارتش آلمان در پاییز عملیات برق آسایی را در خاورمیانه آغاز کند و با

## هیتلر و یهودیان

تسلط بر تنگه جبل الطارق مدیترانه را به محاصره درآورده و در غرب آفریقا و جزایر آتلانتیک مستقر شود. در این صورت انگلستان ناچار می شد که حداکثر تا سال ۱۹۴۲ قرارداد صلح را امضا کند. ژاپن نیز پس از آزاد شدن از فشار شوروی دیگر تردیدی در تصاحب اموال انگلستان در خاور دور به خود راه نمی داد و به این ترتیب احترام ایالات متحده آمریکا را نسبت به خود برمی‌انگیخت. با این حال، شرکت آمریکا در جنگ مشغله ذهنی اصلی هیتلر بود. او بر این باور بود که بدون مداخله آمریکا، جنگ پیش از پایان سال خاتمه می یافت. اما، با مداخله آمریکا، جنگ "باز سال‌های طولانی"<sup>۹</sup> به درازا می کشید.

نخستین هفته های حمله انتظارات هیتلر را برآورده کرد. جبهه دشمن به راحتی درهم فرو ریخت و ارتش آلمان با سرعت بسیار وارد فضای اتحاد شوروی شد. هر روز پیروزی ها و غنایم به دست آمده با سروصدای بسیار اعلام می شد : انبوهی از تجهیزات و صدها هزار زندانی. در اوایل ژوئیه مقام های آلمان معتقد بودند که جنگ را عملاً برده اند<sup>۱۰</sup>. هیتلر از رویاهای استعماری اش سخن می گفت و تصور خشنی را که از این جنگ داشت ارایه می نمود. در ۸ ژوئیه او اعلام کرد که قصد دارد با حملات هوایی مسکو و لنینگراد را با خاک یکسان کند. به این ترتیب، او نه سربازانش را از دست می داد، نه تانک هایش را و نه ناچار می شد که آذوقه ساکنان این دو شهر را در زمستان بعد تأمین کند. بدون هیچ دلشوره و نگرانی، هیتلر در واقع فاجعه ای

## هیتلر و نسل‌کشی

انسانی را پیش‌بینی می‌کرد که نه فقط بلشویسم، بلکه خود مردم روسیه را از نیروهای حیاتی‌اش محروم می‌ساخت<sup>۱۱</sup>.

در واقع، بیماری ضدیهودی‌اش او را رها نمی‌کرد و در بحبوحهٔ هدایت عملیات نظامی از نو سر باز می‌نمود. در ۱۰ ژوئیه بیشترین نگرانی او را لشکر زرهی‌اش که به سمت کی‌یف در حرکت بود، تشکیل می‌داد. او مطمئن بود که پل‌ها ویران خواهند شد، زیرا ۳۵٪ جمعیت کی‌یف را یهودیان تشکیل می‌دادند<sup>۱۲</sup>. از نگاه او اینان دشمنان سرسخت و فعالی بودند. در این حال، فکر کشتار ظاهراً هنوز روح او را تسخیر نکرده بود. در پایان همان روز، او در محفلی کوچک خود را معادل روبرت کوخ در سیاست معرفی کرده بود. همان‌طور که روبرت کوخ باسیل را کشف کرده بود، هیتلر نیز یهودی را به عنوان "منشاء تجزیه و فساد اجتماعی" کشف کرده بود. او نشان داده بود که یک دولت قادر است بدون یهودیان به زندگی خود ادامه دهد و این "بدترین ضربه‌ای" بود که او به یهودیان وارد آورده بود<sup>۱۳</sup>.

در ۱۴ ژوئیه او طرح تسلیحاتی را تایید کرد که قرار بود پس از پایان حملهٔ "بارباروسا" محقق شود. قرار بود تجهیزات ارتش به نحو محسوسی کاهش یابد تا به این ترتیب یک میلیون کارگر به کار تولید گمارده شوند، در این حال قرار بود شمار زره پوش‌ها چند برابر گردد تا عملیات پیش‌بینی شده در خاورمیانه و آفریقای شمالی با موفقیت به پایان برسند. اما، نیروی هوایی بیش از همه از تلاش تسلیحاتی جدید بهره می‌برد. تسویه حساب نهایی با انگلستان چنین انتخابی را اقتضا می‌کرد<sup>۱۴</sup>. اتخاذ این

## هیتلر و یهودیان

طرح تایید می کند که از نگاه هیتلر نخستین هفته های حمله همان طور که پیش بینی شده بود صورت گرفت. با این حال، طی این دوره انگیزه های نگرانی او را راحت نگذاشته بود.

در ۳۰ ژوئن هیتلر به موسولینی گفته بود که پس از کشف میزان تجهیزات نظامی دشمن شگفت زده شده بود<sup>۱۵</sup>. کمی بود او همچنین متوجه شده بود که ذخایر خودش نیز بسیار دست کم گرفته شده بود. اما، جالب توجه تر از همه جنگندگی و سرسختی سپاهیان شوروی بود. به مرور که سرنوشت کمپسرها سیاسی، زندانیان جنگی به طور کلی و نیز سیاست کور و تلافی جویانه نیروهای اشغالگر شناخته می شد، بر شدت و دامنه این روحیه نیز افزوده می گشت. طی همین دوره، اوضاع در غرب رو به وخامت نهاده بود: در ۷ ژوئیه، آمریکا یک پایگاه نظامی در ایسلند دایر ساخت. یک بار دیگر هیتلر در مقابل فشارهای نیروی دریایی اش مقاومت کرد. او می خواست "یکی دو ماه دیگر" از ورود آمریکا به جنگ جلوگیری کند. پیروزی در جبهه شرق احتمالاً تأثیر بازدارنده ای بر رویکرد آمریکا می گذاشت<sup>۱۶</sup>.

در ۱۵ ژوئیه او سفیر ژاپن، اوشیما، را به حضور پذیرفت. در این ملاقات او از "شگفتی هایش" در نتیجه ملاحظه تجهیزات نظامی "غول آسای" شوروی و سرسختی سربازانش در نبرد گفته بود: روس ها "همانند حیوانات وحشی" می جنگیدند. با این حال، ارزیابی او این بود که جنگ در اواسط سپتامبر باید پایان می یافت. احتمالاً این خوش بینی بسیار واقعی، هدف دیگری را دنبال



## هیتلر و نسل کشی

می‌کرد: بعد از تحریک ژاپن در جریان بهار به حمله به دارایی‌های انگلستان در خاور دور، هیتلر اینک خواستار ورود ژاپن به جنگ علیه اتحاد شوروی بود. در این حال، او می‌پذیرفت که با اقدامی همزمان آسانتر می‌شد اتحاد شوروی را به زانو درآورد. او اظهار می‌داشت که شکست سریع شوروی به سود هر دو کشور است، زیرا باعث خواهد شد که آمریکا بیرون از جنگ باقی بماند<sup>۱۷</sup>. در اینجا یک نگرانی یا دست کم یک مشغله ذهنی که دیگران نیز احساس می‌کردند خود را آشکار می‌کرد. در رُم، سیانو در ۹ ژوئیه می‌نوشت که به دلیل مقاومت سرسختانه روس‌ها ارتش آلمان با آهنگی آهسته پیشروی می‌کند و در ۱۶ ژوئیه او از نگرانی موسولینی حکایت می‌کرد که نکند رایش نتواند پیش از زمستان به پیروزی برسد که این خود ناشناخته‌های بسیاری را آشکار خواهد کرد<sup>۱۸</sup>.

در نیمه دوم ژوئیه نگرانی تدریجاً به بحران تبدیل شد. برغم تلفات بسیار، دشمن همچنان با قدرت و سرسختی می‌جنگید و لشکرهای تازه‌ای به صفوف آن اضافه می‌شد. بیش از پیش معلوم می‌شد که برغم موفقیت‌ها و فضاها به دست آمده ارتش آلمان به هدف خود نرسیده است. نیروی جنگی دشمن چنانکه هالدر در ۲۳ ژوئیه اعلام می‌کرد به طور تعیین‌کننده‌ای تضعیف شده بود، اما از بین نرفته بود<sup>۱۹</sup>. دشمن توانسته بود بخش مهمی از سپاهیان را از محاصره بیرون بکشد و دفاع خود را بهتر از پیش سازمان بدهد. در ۲۵ ژوئیه، فرمانده کل نیروی زمینی، بروشیتش، از ارتش شوروی به عنوان "نخستین

دشمن جدی" یاد می کرد و می افزود که "طولانی شدن جنگ به سوهان اعصاب تبدیل شده است".<sup>۲۰</sup>

گذشت زمان روحیه هیتلر را نیز تسخیر کرده بود. کایتل در ۲۵ ژوئیه می نوشت که پیشوا با نگرانی از خود می پرسید: "برای شکست دادن روسیه چه مدت زمان دیگری در اختیار دارم و به چه مدت زمانی نیاز دارم؟"<sup>۲۱</sup> گوبلز نیز همین نگرانی را نشان می داد. یادداشت های او نشان می دهند که با چه سرعتی افق رو به تیرگی نهاده بود. او در ۱۷ ژوئیه با نگرانی شدید از "مقاومت قوی و خارق العاده دشمن در تمام جبهه ها"<sup>۲۲</sup> می نوشت. دو روز بعد، او جنگ را نبرد مرگ و زندگی میان بلشویسم و نازیسم توصیف می کرد.<sup>۲۳</sup> در ۲۶ ژوئیه او تصمیم گرفت که جهت گیری های جدیدی به تبلیغات بدهد: "مردم باید بدانند که اینک آلمان بر سر بو و نبود می جنگد و اینکه باید میان نابودی مطلق ملت آلمان و سلطه جهانی یکی را انتخاب کنیم".<sup>۲۴</sup>

هیتلر نیز در رفتارش سردرگمی را به نمایش می گذاشت که وجودش را دربرگرفته بود. با مقاومت غیرمنتظره دشمن، طرح اولیه عملیات به شکست انجامیده بود. برای این احتمال، هیچ پیش بینی نشده بود. ابلاغیه جنگی شماره ۳۳ که او در ۱۹ ژوئیه تصویب کرد، به مدت یک ماه به مجادلات وی با مشاوران نظامی اش به ویژه با هالدِر در مورد ادامه عملیات دامن زد. در حالی که ستاد مشترک از هیتلر می خواست که نیروهایش را به سمت مسکو هدایت کرده و عمده ارتش شوروی را در آنجا نابود کند، هیتلر مایل بود که عملیات نظامی صف منظم خود را

## هیتلر و نسل کشی

دنبال کند تا در نهایت حلقهٔ محاصره را به دور مسکو ببندد و فوراً به مراکز صنعتی و منابع مواد اولیه شمال روسیه و اوکراین چنگ بیندازد. نتیجهٔ این مباحثات شدید، دستورهای متغیر بود. دستور ۳۰ ژوئیه تنها تصمیم اساسی را به بعد موکول کرد: به دلیل ظهور نیروهای مهم دشمن، نیاز آذوقه رسانی و ترمیم لشکرهای زرهی، به نیروهای مسلح مرکز جبهه دستور داده شد تا موضع دفاعی اتخاذ کنند.<sup>۲۵</sup>

مشکلاتی که از اواسط ژوئیه ظاهر شده بود، بر روحیهٔ هیتلر و به ویژه بر برداشت او از حفظ نظم و نیز رویکردش در قبال یهودیان اثر می گذاشت. در ۳ ژوئیه استالین نیروهای چریکی را در پشت جبههٔ ارتش آلمان به جنگ فراخوانده بود. نادر نیروهای منطقه محصوره ارتش آلمان در مقابل خطری سازماندهی می شدند که اگر چه هنوز جدی به نظر نمی رسید، اما به دلیل سرکوب خشنی که برای از میان بردنش به کار گرفته شده بود، رو به توسعه می نهاد. در ۱۶ ژوئیه، در جریان کنفرانس رهبران اصلی حزب نازی، هیتلر اهداف جنگی اش در شرق را مطرح نمود. او قصد داشت که سرزمین های فتح شده را به عنوان مستعمرات حفظ کرده و به همین عنوان با آنها رفتار کند، بی آنکه این قصد خود را اعلان نماید. "همهٔ تدابیر ضروری اعم از تیرباران و اخراج کردن و غیره" همچنان به اجرا گذاشته خواهند شد. جنگ چریکی نیز این مزیت را داشت "که به ما امکان قتل عام مخالفان را می دهد." نظم و آرامش باید بر سرزمین های

## هیتلر و یهودیان

اشغالی حکفرما شود و مطمئن ترین وسیله برای رسیدن به این مقصود "کشتن هر فردی است که حتا نگاه چپ بکند"<sup>۲۶</sup>.

۲۲ ژوئیه هیتلر به همین موضوع بازمی گردد و به فرماندهان مناطق پشت جبهه دستور می دهد که سخت ترین وسایل را برای حاکم کردن نظم به کار بگیرند. برای حفظ فرمانبرداری مردم باید از همه وسایل استفاده کرد<sup>۲۷</sup>. فرمانده کل ارتش نیز سه روز بعد با اشاره به خطر چریک ها موضع گیری کرد. دشمن اسیر در جنگ باید کشته شود. در صورتی که مردم از خود مقاومت غیرفعال نشان بدهند، باید علیه آنان اقدام های تلافی جویانه مهمی صورت بپذیرد. "عناصر مشکوک" که نمی توان جرم شان را ثابت کرد، ولی به دلیل طرز فکر یا رفتارشان خطرناک به نظر می رسند باید به گروه های ضربت سپرده شوند<sup>۲۸</sup>.

فعالیت مرگبار سازمان اس اس در میدان عمل ترجمان صعود خشونت در نزد عالیتین مقام های آلمان به دلیل روند تازه ای بود که جنگ در روسیه تنها چند هفته پس از آغاز آن به خود گرفته بود. ایدئولوژی نازی زمینه را برای افسارگسیختگی این خشونت فراهم کرده بود : مبارزه علیه دشمن که هم تحقیر می شد و هم چهره ای شیطانی از آن ارایه می گشت گوی سبقت را از هر نوع افراطیگری ربوده بود. خود ارتش از نخستین روز یهودیان را به عنوان افراد مشکوک و خطرناکی معرفی کرده بود که می بایست به شدیدترین نحو با آنان رفتار می شد. همسان کردن یهودیان و چریک ها به زودی در نزد مقام های

## هیتلر و نسل کشی

نظامی مناطق پشت جبهه اشاعه یافت : عملیات سازمان اس‌اس دیگر توقف نداشت.

در ۲۲ ژوئیه هیتلر یکی از رهبران کروآت، مارشال کواترنیک را به حضور پذیرفت. هیتلر این اعتقاد عمیق خود را با او در میان گذاشت که ظرف شش هفته بزرگترین بخش از نیروهای دشمن از بین خواهد رفت. با استناد به تاریخ، هیتلر اظهار داشت که استالین - و نه او - به سرنوشته ناپلئون دچار خواهد شد. اگر چه این سخن غیرمنطقی بود، اما از نظر روانی پرمعنی بود. در خصوص مسائل داخلی کروآسی، هیتلر مصاحب خود را به استفاده از شدیدترین تدابیر پاکسازی تشویق کرد. عناصر "غیراجتماعی" و جنایتکاران باید قتل عام شوند. وقتی که یک دولت بهترین عناصر خود را برای خطر کردن به جبهه های نبرد می فرستد، دلیلی ندارد و نباید جان ارادل و اوباش را در امان نگه دارد.

با اشاره به وضعیت شرق، او از یهودیان به عنوان "طاعون بشریت" یاد کرد. در قالب کمیسرها ی بلشویک آنان سرکوب و وحشت را در کشورهای بالتیک اعمال کرده بودند. اکنون ساکنان این کشورها از آنان انتقامی خونین می گرفتند. او اراده خود را در دور کردن یهودیان از اروپا اعلام نمود : "فرقی" نمی کرد که آنان به ماداگاسکار فرستاده شوند یا به سبیری<sup>۳۹</sup>. هیتلر گرایش شدید خود را به قتل عام به بهانه خون سربازانی که در نبردها از پا درمی آمدند توجیه می کرد. با این حال، هیتلر میل به قتل عام را بعضاً به یهودیان نسبت می داد. اگر او به صورت تاییدآمیز به

## هیتلر و یهودیان

کشتارهای کشورهای بالتیک اشاره می کرد، اما آنها را به نیروهای محلی نسبت می داد و مسئولیت انجام شان را نمی پذیرفت. او از نو بر قصد خود مبنی بر تمرکز و اسکان یهودیان اروپا در سرزمینی معین تاکید می نمود.

در اوایل ماه اوت او همچنان در مقابل افقی بسته قرار گرفته بود. زمانبندی اولیه به اجرا در نمی آمد و خطر ناتمام ماندن جنگ تا پیش از زمستان افزایش می یافت. دیگر ممکن نبود تا ۱۵ اوت وارد مسکو شد و تا اول اکتبر جنگ را خاتمه داد، چنانکه پیشتر در آغاز حمله به شولنبورگ گفته بود. مباحثات با نظامیان بر سر ادامه عملیات از نو آغاز شد و به سازش های بی وقفه و بیهوده که فضا را آلوده می کرد می انجامید. ۱۱ اوت هالدِر در دفتر خاطراتش تصویر چندان رضایت بخشی از اوضاع به دست نمی داد. "غول روس" دست کم گرفته شده بود: به جای ۲۰۰ لشکر محاسبه شده، این غول ۳۶۰ لشکر در مقابل دشمنش آرایش داده بود. هر دوازده لشکری که نابود می شد فوراً جایش را دوازده لشکر دیگر می گرفت که گر چه از تجهیزات کافی بی بهره بودند، اما حضورشان نامحسوس نبود. دشمن در این حال، از نزدیکی پایگاههایش بهره مند بود، در حالی که ارتش آلمان از پایگاههایش فاصله می گرفت. و بالاخره، دشمن می توانست با بهره برداری از شکاف خطوط نیروهای اشغالگر به آنان حمله کرده یا امان شان را ببرد<sup>۳۱</sup>.

در ۱۸ اوت ارتش طرح عملیاتی را پیشنهاد کرد که اولویت را به فتح مسکو می داد. هیتلر با جنجال و سروصدای بسیار نظر خود

## هیتلر و نسل کشی

را که هیچ بحثی را هم نمی پذیرفت، تحمیل کرد. مراکز اقتصادی و حیاتی دشمن - منطقه لنینگراد در شمال، دریاچه دوتز و کریمه در جنوب - باید پیش از زمستان فتح می شدند. حمله به مسکو تنها پس از انجام این عملیات سازماندهی خواهد شد. از همین دوره، مقام های آلمانی نشان می دادند که کمتر از پیش پایان حمله تا قبل از زمستان را محتمل می دانستند. در ۱۹ اوت تغییر آرایش ارتش که قرار بود در پاییز پس از عملیات "بارباروسا" انجام شود به زمان نامعلومی موکول شد. در نتیجه، عملیات علیه انگلستان که برای پاییز در دیگر صفحات جنگ پیش بینی شده بود، کنار گذاشته شد.

دیگر ممکن نبود نتایج ادامه غیرمنتظره حمله به روسیه را نادیده گرفت. کایتل در یادداشتی که در اواخر ماه اوت نوشت بیلان و چشم انداز حمله به روسیه را ارایه داد. هشت هفته پس از آغاز حمله و برغم موفقیت های چشم گیر، ارتش آلمان همچنان با مقاومت ارتش شوروی روبرو بود. اگر فروپاشی ناگهانی دشمن ممکن می نمود، در عوض روند محتمل حوادث به سوی دیگری میل می کرد. در واقع، کایتل فرض می کرد که دشمن تا پیش از زمستان کاملاً نابود نخواهد شد و عملیات نظامی سال آینده نیز همچنان ادامه خواهد یافت. او آثار و پی آمدهای این امر را - که همگی نیز منفی بودند - بر وضعیت استراتژیک رایش مطالعه می کرد. ژاپن از فکر حمله به شوروی صرف نظر کرد و چنانکه امروز می دانیم تنها در صورت موفقیت فوری آلمان، ژاپن می توانست به چنین حمله ای مبادرت کند.

## هیتلر و یهودیان

جلوگیری از اتصال انگلستان و شوروی از طریق ایران ممکن نبود، زیرا ترکیه همانند اسپانیا و فرانسه در حفظ بی طرفی اش اصرار داشت. وضعیت محور رُم، برلن و توکیو در مدیریتانه دشوارتر بود. و بالاخره اگر نگرانی از اشغال اروپا توسط انگلستان و آمریکا در آینده نزدیک وجود نداشت، اما در صورتی که آفریقای شمالی به دست دشمن می افتاد، اوضاع می توانست کاملاً تغییر کند: در این صورت ایتالیا مستقیماً هدف تهدید قرار می گرفت.

کایتل تاکید می کرد که هدف نهایی رایش همچنان شکست انگلستان بود. اما رسیدن به این هدف مشکل تر از هر زمان بود. متن کایتل نشان می دهد که مداخله آمریکا اجتناب ناپذیر تلقی می شد که دیر یا زود نیز صورت می گرفت. امضای منشور آتلانتیک در ۱۱ اوت میان چرچیل و روزولت به وضوح دو قدرت آنگلوساکسون را به نمایش می گذاشت. حتا اگر دشمن شرقی در بهار بعد نابود می شد، جنگ باز خاتمه یافته نمی بود. مقاومت شوروی ادامه بی انتهای جنگ را اعلام می کرد. یعنی: گذار از جنگ برق آسا به جنگ طولانی مدت. این همه را می توان در میان خطوط خاطرات کایتل خواند. بعید است که هیتلر متوجه این امر نشده باشد، حتا اگر او حاضر به پذیرفتن آنها نبود. به همین خاطر او سندی را تایید کرد و ارسال آن را به فرماندهان نیروهای زمینی، دریایی و هوایی و همچنین به ریستروپ اجازه داد، اما تکثیر یا توزیع آن را برای دیگر افراد ممنوع اعلام کرد<sup>۳۳</sup>.

در واقع، احتمالاً او از اوایل ماه اوت ادامه جنگ را مد نظر قرار داده بود. هر بار که او با مهمانان خارجی دیدار می کرد و عموماً



## هیتلر و نسل کشی

با دولتمردان کشورهای مؤتلف به ضرر فاطع می گفت که سخت ترین مرحله پشت سر گذاشته شده و پیروزی گریزناپذیر بود. با این حال، تردید و ملاحظه دائماً پوسته این خوش بینی ظاهری را می شکافت. در ملاقات ۶ اوت با آنتونسکو، او دوبار لفظ "امیدواری" را در مورد اهدافی که برای خود تعیین کرده بود، به کار برد : او "امیدوار بود" که به مراکز اقتصادی دشمن چنگ اندازد و نیز "امیدوار بود" که پیش از فصل سرما به این اهداف برسد<sup>۳۳</sup>. در قیاس با اهداف اولیه، تعیین خطوط مرزی در ولگا-آرخانگلسک، اهداف او به طرز چشم گیری تحلیل رفته بود. هیتلر می دانست که استالین در پشت اورال مراکز تولیدی مهمی دارد و هر هفته که می گذشت او فرصت می یافت تا کارخانه ها و کارگران را به پشت جبهه منتقل کند. هیتلر ترجیح می داد که این موضوع را کم اهمیت جلوه دهد بی آنکه احتمالاً بتواند نه خود را متقاعد کند و نه مانع از این اطمینان فزاینده شود که کشتی جنگ در حال به گل نشستن بود.

در ۲۵ اوت، در ملاقات با موسولینی هیتلر سخنان همیشگی پیروزی را تکرار نمود. دشمن حداکثر در اکتبر، در نتیجه ضربات پی‌درپی ارتش آلمان در هم خواهد شکست و نابودی پایگاه‌های اقتصادی اش عاقبت به نابودی خود آن منجر خواهد شد. با این حال، در همین گفتگو هیتلر اعلام می کرد مهم نیست که این فروپاشی در کوتاه مدت روی دهد یا طی چند ماه و یا حتی در بهار بعد : او ابراز اطمینان می کرد که ابزارهای پیروزی در دست آلمان است<sup>۳۴</sup>. یک دیپلمات ایتالیایی حاضر در این ملاقات نوشته

## هیتلر و یهودیان

است که رهبران آلمان "خوش بینی اصولی" خود را به نمایش گذاشتند و همزمان حیرت خود را از مقاومت اتحاد شوروی<sup>۳۵</sup>.

صریحترین نشانه سردرگمی هیتلر ابراز امیدواری او در رسیدن به صلح بود. در ۱۸ اوت او در گفتگو با گوبلز پیشنهاد احتمالی صلح استالین را مطرح و به این ترتیب طرف گفتگوی خود را غافلگیر کرد. هیتلر می گفت که در ازای سرزمین و خلع سلاح کامل دشمن حاضر به پذیرش چنین پیشنهادی است. به این ترتیب، رژیم بلشویکی می توانست در آنسوی اورال به توسعه خود ادامه دهد. روشن است خواسته هایی که او طرح می کرد تنها در نتیجه یک پیروزی کامل می توانست به دست آید. از طرف دیگر، با اعلام اینکه حاضر است با استالین پیمان صلح امضا کند، هیتلر نشان می داد که دیگر مطمئن نبود بتواند استالین را قطعاً شکست دهد. در همان گفتگو با گوبلز، هیتلر اظهار می داشت که صلح به طور ناگهانی به دست خواهد آمد: آیا قرار بود چرچیل سقوط کند؟<sup>۳۶</sup> در هفته های بعد او طی چند نوبت فرضیه پایان ناگهانی جنگ را با استالین مطرح کرد. استالین یا سرنگون می شد یا آمادگی خود را برای امضای پیمان ترک مخاصمه یا صلح اعلام می کرد. هیتلر با امضای قرارداد صلح موافق بود در صورتی که استالین می پذیرفت که به سمت آسیا عقب نشینی کند و یا حتی دامنه نفوذش را به سمت خلیج فارس توسعه دهد : این امر به جنگ شوروی و انگلستان منجر می شد و در نتیجه پیشبرد منافع رایش را تأمین می کرد<sup>۳۷</sup>. هیتلر رویای صلحی

## هیتلر و نسل کشی

معجزه آسا را در سر داشت تا وی را از تله ای که در آن فرو می‌رفت نجات دهد.

به موازات این تحول، رویکرد هیتلر در قبال یهودیان رو به تُندی و خشونت می‌نهاد. حوالی ۸ یا ۱۰ اوت، در جریان یکی از همین سخنرانی‌هایی که عادتاً تا پاسی از شب ادامه می‌یافت و بورمن از مدت زمانی اندک تصمیم گرفته بود از آنها یادداشت بردارد، هیتلر از اخراج جمعیت‌ها صحبت کرد. اگر کشوری حق انجام چنین کاری را داشت، آن آلمان بود: آیا صدها هزار آلمانی ناچار نشده بودند پس از پایان نخستین جنگ جهانی پروس شرقی را ترک کنند؟ برای هیتلر قابل فهم نبود که اخراج ۶۰۰۰۰۰ یهودی اقدام خشونت‌آمیز شدیدی تلقی شود<sup>۳۸</sup>. در جریان گفتگوی ۱۸ اوت با گوبلز، هیتلر عزم خود را مبنی بر اخراج یهودیان از رایش تکرار کرد. در جریان همین گفتگو او تصمیم گرفت که حمل‌نشان ستارهٔ داوود را به یهودیان تحمیل کند. با اشاره به انتقال یهودیان به شرق اروپا در پایان جنگ، او اضافه می‌کرد که سختی آب و هوا زندگی کردن را به آنان خواهد آموخت.

اما، نکتهٔ مهم‌تر این است که او در جریان همین گفتگو به "سخن پیامبرانه اش" اشاره کرد. او اعلام کرد که "در همین هفته‌ها و ماه‌ها" این سخن با اطمینانی تقریباً هولناک به اثبات خواهد رسید. "در شرق یهودیان باید تاوان همه چیز را بپردازند. در آلمان بعضاً این تاوان را پرداخته بودند و در آینده نیز باید بیش از این می‌پرداختند"<sup>۳۹</sup>. به این ترتیب، کشتار یهودیان شوروی هم

## هیتلر و یهودیان

اعلام و هم مسئولیت آن پذیرفته می شد. از این کشتار به عنوان رویدادی جدید یاد می شد که با چرخش جنگ رابطه ای مستقیم داشت. "تاوان پرداختن" یهودیان انتقامی بود که به دلیل ریخته شدن خون آلمانی ها باید از آنان گرفته می شد. هیتلر عهد کرده بود که انتقام خود را از یهودیان آلمان با شدتی که هنوز نامعلوم مانده بود بگیرد: آنان باید به همان سرنوشت سختی دچار می شدند که یهودیان شوروی به آن دچار شده بودند. فکر قتل عام یهودیان با شدت گرفتن مشکلات جنگ در شرق اروپا مادّیت می یافت. اما تصمیم قطعی در این مورد ظاهراً هنوز گرفته نشده بود.

این نکته گویایی است که هیتلر در جریان سخنرانی های تابستان و پاییز بار دیگر خاطرات ۱۹۱۸ را تکرار می کرد. وضعیتی که در آن قرار گرفته بود با تجربه آسیب زده ای قابل قیاس بود که کل عالم سیاسی او را قالب زده بود. اگر در تابستان ۱۹۱۸ آلمان ۴۰۰ تانک بیشتر می داشت، قطعاً جنگ را می برد! اگر آلمان سپاهیان بیشتری در جبهه راست می داشت قطعاً جنگ را می برد! این اظهارات نشان می دهند که تا چه اندازه هیتلر خود را در وضعیتی شکننده احساس می کرد. اما، وضعیت تنها در حیطه نظامی با تجربه ۱۹۱۸ قابل قیاس نبود. در شب چهاردهم سپتامبر او به انقلاب ۱۹۱۸ و رهبرانیش که به اعتقاد وی از ته زندان ها بیرون آمده بودند اشاره می نمود. برای جلوگیری از تکرار این امر، او به هیملر دستور داده بود که در صورت بروز آشوب های داخلی همه زندانیان اردوگاه های اجباری

## هیتلر و نسل کشی

را به قتل برساند به طوری که توده ها را از وجود رهبران و هدایت کنندگان محروم سازد<sup>۴۱</sup>.

از جانب دیگر، وضعیت آن چنان نبود که او را به اعماق نابودی فرو برد. در همان هفته های سپتامبر و اکتبر که مقدمات قتل عام فراهم می شد، هیتلر از امید و اعتماد سخن می گفت، از احساساتی که با این حال، محدودیت ها و زمینه هایش را می شد تشخیص داد. همزمان با این اعتراف که جنگ احتمالاً در آستانه زمستان پایان نخواهد گرفت، هیتلر بیش از پیش به تغییر ناگهانی اوضاع دل بسته بود تا تأخیر انباشت شده را جبران کند. در ماه سپتامبر حمله به سمت جنوب از خلال فتح کی یف، حوزه دونتز و بخشی از کریمه با موفقیت همراه شده بود. از این هنگام، هیتلر حمله به سمت مسکو را آغاز کرد که در اواسط اکتبر با موفقیت دوجانبه "بیریانسک" و "ویازما" همراه شد. دشمن با تلفات قابل ملاحظه ای روبرو شده بود، اما یک بار دیگر توانسته بود مانع از محاصره بخشی از نیروهایش شود.

در آستانه این حمله هیتلر در جراید آلمان خبر از پیروزی قطعی داده بود. انگیزه های جنگ روانی و القای اعتماد به متحدانش و همچنین به مردم آلمان در رفتار او پنهان نبود. اما، در این تلاش ها اطمینان بسیار به پیروزی قطعی منعکس بود. با این حال، این اعتقاد از نگرانی ای عمیق و ریشه دار نیز حکایت می کرد. در فراخوان دوم اکتبر خود خطاب به سربازان جبهه شرق، هیتلر تأکید می کرد که همه تدارک ها برای به زانو درآوردن دشمن صورت گرفته، هر چند او تصریح می نمود که این تدارک ها "تا حد

## هیتلر و یهودیان

مقدورات انسانی، صورت گرفته است." در سخنرانی که فردای این فراخوان ایراد نمود، هیتلر هم از پیروزی خبر می داد و هم تلویحاً از احتمال ادامهٔ جنگ<sup>۴۳</sup>. امیدها و اطمینان خاطر او در واقع روی دیگر روحیه ای بنیاداً تیره و پریشان بود<sup>۴۴</sup>. در واقع اگر او به پیروزی نهایی و نزدیک در جبههٔ شرق ابراز اطمینان می کرد، اما فرمان انتقال فوری یهودیان را صادر نمود که این خود خلاف رویکرد او تا آن زمان بود.

در اینجا بر شدت اظهارات ضدیهودی او همچنان افزوده می‌شد. در پیام‌ها و سخنرانی‌هایش هیتلر بیش از پیش یهودیان را به طرزی خشونت بار به عنوان مسببان اصلی جنگ افشاء می نمود: به عنوان دشمنانی که در پوشش کاپیتالیسم و بلشویسم قسم خورده بودند تا، علاوه بر ناسیونال سوسیالیسم، ملت آلمان را نیز نابود کنند<sup>۴۴</sup>. در ۳ سپتامبر او ضمن حمله به کسانی که چرچیل را به انجام جنگ واداشته و از شروع آن، در اول سپتامبر ۱۹۳۹، ابراز خشنودی کرده بودند، می‌افزود: [...] آنان شاید منبعده صورت دیگری از این جنگ مسحورکننده را خواهند دید<sup>۴۵</sup>. "درست است که در اینجا صریحاً سخنی در مورد یهودیان به میان نیامده است، اما، شکی نیست که مقصود هیتلر همان یهودیان بوده است. به اعتقاد من، از آنجا که اشارهٔ هیتلر به انتقام از یهودیان در قالب قتل عام آنان بود، واژهٔ "منبعده" به تصمیمی اشاره داشت که به تازگی گرفته شده بود.

## هیتلر و نسل کشی

به طور خصوصی و در هفته های بعد او صریحتر سخن می‌گفت، بی آنکه از کاربرد زبان اشاره کاملاً صرف نظر کند. سخنان ماه سپتامبرش هیچ نکتهٔ معناداری را بیان نمی کرد. در عوض، سخنان پایان اکتبرش گویا و صریح بودند. او در ۲۱ اکتبر و با اشاره به یهودیان اعلام می کرد که با "نابود کردن این طاعون" او مأموریتی را برای کل بشریت انجام خواهد داد که برای مردن آلمان هنوز قابل تصور نیست<sup>۴۶</sup>. در ۲۵ اکتبر در حضور هیملر و هایدریش او با یادآوری پیشگویی پیامبرانه اش، می گفت: ۲ میلیون کشتهٔ جنگ جهانی اول بر وجدان یهودیان سنگینی می‌کند. "و اینک صدها هزار کشتهٔ دیگر باز بر وجدان یهودیان سنگینی می کند. بنابراین، دیگر کسی از این بعد به من نگوید که "نمی توانیم آنان را به باتلاق بفرستیم." اما چه کسی نگران سربازان و مردان ماست؟ خیلی خوب است که پیش از ما دیگران آوازهٔ هولناک نابودی یهودیت را با خود حمل کرده اند. تلاش برای پایه ریزی یک دولت یهودی محکوم به شکست خواهد بود<sup>۴۷</sup>."

در اینجا نیز رابطهٔ خون ریختهٔ شدهٔ ملت آلمان و مرگ یهودیان بارز است. عبارت قبل تر اگر چه ناروشن است، اما بی اهمیت نیست. این عبارت رویکرد مبهم هیتلر را در قبال اقدام وی برای قتل عام نشان می دهد. از یک طرف، او می خواست این اقدام محرمانه بماند. همان طور که در ۲۱ اکتبر گفته بود ملت آلمان هنوز قادر به درک خدمتی نبود که او برای بشریت انجام می داد. از اواخر سال، هیتلر چندین بار پیشگویی پیامبرانه اش را تکرار نمود و به این ترتیب این نکته را می فهماند که این پیشگویی در

حال تحقق است. او می خواست دشمن یهودی بداند که هزینه مخالفتش با وی چقدر است.

درست است که جریان جنگ در دو ماه آخر سال بدترین نگرانی‌های او را تصدیق کرده بود. اما، در ماه نوامبر او خواست با آغاز حمله جدید به مسکو، برغم وضعیت نامساعد آب و هوا، فقدان تجهیزات زمستانی و وضعیت نامساعد ذخایرش، در واقع علیه سرنوشتی که دیگر محتوم بود، بجنگد. او بی امان در پی تصمیم بود و همزمان به قصد اهدافی می جنگید که شکنندگی موضع او را به نمایش می گذاشت: هدف از حمله به مسکو به وهله اول این بود که دشمن به قدر کافی تضعیف شود تا تدارکات عملیات بهار بدون خطر صورت بپذیرد. این حمله بیش از حمله نخست با موفقیت همراه نشد. اینک دشمن بود که دست به حمله می زد و نه تنها به طور ناگهانی به پیشروی ارتش آلمان خاتمه داد، بلکه نزدیک بود شکست بزرگی بر او تحمیل کند.

عملیات "بارباروسا" قطعاً با شکست روبرو شده بود. مسئولان نازی ناگزیر از پذیرش چیزی بودند که در اواخر اکتبر نمی‌خواستند به آن اعتراف کنند. با این حال، از این پس شکی نبود که قمار رهبران نازی چه از زاویه نظامی و چه از جنبه اقتصادی با شکست روبرو شده بود. جنگ چنان هزینه سنگین مالی و انسانی بر ارتش آلمان تحمیل کرده بود که نیروی جنگی اش به حال فلج درآمده بود. هالدر در یادداشت هایش به تاریخ ۲۳ نوامبر می نوشت که رایس دیگر در آینده از همان ارتشی بهره مند نخواهد بود که پیش از ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ از آن برخوردار بود<sup>۴۸</sup>.



## هیتلر و نسل کشی

حمله به روسیه همچنین اقتصاد آلمان را با بحران جدی روبرو کرده بود. کمبود نیروی کار و مواد اولیه تا آنجا بود که تولید تجهیزات نظامی را به خطر انداخته بود. در ۲۹ نوامبر، وزیر تسلیحات و مهمات، تودت، به هیتلر اعلام کرد که رایش تنها از طریق مذاکره خواهد توانست جنگ را به سود خود خاتمه دهد. از نظر نظامی و اقتصادی این جنگ دیگر با شکست روبرو شده بود.<sup>۴۹</sup>

یک هفته پیشتر گوبلز بی مقدمه از هیتلر پرسیده بود که آیا به پیروزی باور دارد. در پاسخ هیتلر گفته بود: اگر او در ۱۹۱۸ به پیروزی اعتقاد داشت، در حالی که سرخوخته ای نیمه کور بیش نبود که بر روی تخت بیمارستان دراز کشیده بود، چگونه او اکنون می توانست به پیروزی در جنگ باور نداشته باشد، در حالی که در رأس قوی ترین ارتش جهان قرار داشت و تقریباً بر سراسر اروپا سلطه می راند.<sup>۵۰</sup> در واقع، هیتلر اعتراف می کرد که مسیر پیروزی طولانی و دشوار خواهد بود و همانند گذشته نیاز به مجموعه شرایط مساعد است. در اوایل ماه دسامبر، حمله ژاپن به پرل هاربور، باعث شد که هیتلر به آمریکا اعلان جنگ کند. به این ترتیب، او به متحدش قوت قلب می داد و در عین حال اراده خود را برای جنگیدن با دشمنی ابراز می کرد که مداخله اش در جنگ اجتناب ناپذیر به شمار می رفت. او در همان وضعیت آلمان پادشاهی قرار گرفته بود: وضعیتی که همواره می خواست از آن پرهیز کند زیرا خطر مهلک آن را شناخته بود.

## هیتلر و یهودیان

در این زمان، ماشین قتل عام شروع به کار کرده بود. برای به کار انداختن آن، هیتلر منتظر ورود آمریکا به جنگ نشده بود. تصمیم قتل عام حاصل خشم مرگ باری بود که در نتیجه شکست حمله روسیه و از این رهگذر شکست کل طرح و برنامه‌های هیتلر بر شدت‌ش افزوده می شد. از ماه اوت، هیتلر می دانست که پیروزی قطعی در جبهه شرق پیش از زمستان چندان محتمل نمی بود و اینکه جنگ سال بعد نیز ادامه می‌یافت. از اینرو، مقاومت انگلستان نیز شدیدتر شده بود، خاصه اینکه دخالت نظامی آمریکا در جنگ محتمل تر از پیش به نظر می رسید. ای بسا، هیتلر موانعی را که می توانستند از پیشروی او جلوگیری کنند دست کم می گرفت. اما، تنها چیزی که برای او اهمیت داشت احساس به وقوع پیوستن رویدادی اجتناب ناپذیر بود. در چنین شرایطی نیازی نبود منتظر شد تا اینکه جنگ رسماً به جنگی جهان بدل شود.

از زمان ورودش به سیاست، او فکر شکست را برای خود حلاجی کرده بود و تصمیم‌های خود را نیز در چنین حالتی گرفته بود. او خطر را می شناخت و هنگامی که با آن روبرو شد، از شناختش طفره نرفت : خطر جنگی طولانی و شبح شکستی که در پایان به انتظار نشسته بود. در اواسط سپتامبر ۱۹۴۱، هنگامی که هیتلر تصمیم به کشتن یهودیان گرفت، قطعاً فکر نمی کرد که شکست او حتمی است. اما، او احساس می کرد که از آن پس برای پیروز شدن به اقبال زیادی احتیاج داشت و مسلماً خوب می دانست که برای مغلوب نشدن چه بهایی باید

## هیتلر و نسل کشی

می پرداخت. از اینرو، برای او، مرگ یهودیان هم به جا بود و هم بمنزلهٔ انتقام. با کشتن کسانی که هیتلر دشمنان اصلی خود تلقی می کرد - و در ذهن بیمار او چندان اهمیت نداشت که این دشمنان مردمانی بی سلاح و ناتوان باشند -، او در واقع نبرد افراطی خود را به نمایش می گذاشت. با قربانی کردن یهودیان، هیتلر به طرزی متعصبانه کمر راست می کرد. او می خواست یا به پیروزی دست یابد یا تا پای مرگ بجنگد. در عین حال و به ویژه او تاوان خون ریخته شدهٔ مردم آلمان و یا از قبل انتقام شکستی احتمالی را می گرفت. با وخیم تر شدن اوضاع جنگ و نزدیک شدن پایانی فاجعه بار، هیتلر با شدتی تمام این انتقام را گرفت.

## نتیجه گیری

نیم قرن است که راه حل نهایی بر وجدان اروپایی سنگینی می کند: صرف نظر از اینکه واقعیت آن را انکار کنند یا خاطره اش را گرامی بدارند و یا ویژگی و مقام منحصر به فردش را ارزیابی کنند، راه حل نهایی همچنان روح و اندیشه انسان ها را به خود مشغول می دارد و قلب آدمی را در خود می فشارد<sup>۱</sup>. راه حل نهایی همچنان توجه مورخ را نیز به خود جلب می کند که در مواجهه با آن همزمان با دو وظیفه روبروست : بازسازی رویداد ابعاد متکثرش و فهم ماهیت آن. در مقابل وظیفه نخست وسایلی که حرفه تاریخنگاری در اختیار مورخ می نهد کفایت می کنند، اگر چه به دلیل وضعیت منابع تاریخی روایت های مختلفی که تاکنون از این رویداد ارایه شده تنها ارزشی کم و بیش منسجم و حقیقی دارند. در عوض، وسایل تأمل در قبال وظیفه دوم به طرز ناامیدکننده ای ناکافی به نظر می رسند؛ به طوری که رویداد راه حل نهایی به لحاظ وسعت و ناهمگنی اش بعضاً به یک معما می ماند. همان طور که سائول فریدلندر نوشته است : "ناتوانی مورخ ناشی از همزمانی و تعامل پدیده های نامتجانس است. نظیر : تاجر منجی گرایانه و ساختارهای دیوانسالارانه، گرایش های بیمارگونه و احکام اداری، رویکردهای منسوخ و جامعه صنعتی پیشرفته"<sup>۲</sup>.

## نتیجه گیری

افراد بی شماری در سراسر اروپا در کشتن یهودیان شرکت کردند. در این اقدام، همهٔ روش‌ها، از تعصب گرفته تا همدستی، از تایید تا انفعال به کار گرفته شد. ماشین مرگ پس از آن که به راه افتاد، دیگر بطور خودکار به حرکت ادامه داد. به این ترتیب کشتار یهودیان به میزان زیادی جنایتی بود که به دست دیوانسالاران صورت می‌گرفت. در زنجیرهٔ فعالیت‌ها، هر کس با انجام کاری که به وی محول شده بود، وظیفه اش را انجام می‌داد، حتی اگر در پایان این زنجیره عاقبت مرگ به انتظار نشسته بود. اگر چه اجرای راه حل نهایی مستقیم یا غیرمستقیم اقدامی بی نام، سرد، بی روح و قطعه قطعه شده بود، اما یک نفر در این میان نقش غیرقابل جایگزینی در انجام و تداوم آن ایفا کرد. در مورد نسل‌کشی یک نفر حرف آخر را می‌زد و محرک نهایی آن به شمار می‌رفت: هیتلر.

در ماه می ۱۹۴۲، گرایزر در نامه ای به هیملر به اطلاع او می‌رساند که قتل عام یهودیان وارتلند در حال خاتمه یافتن بود و اینکه او امیدوار بود بتواند ۳۰۰۰۰ لهستانی مبتلا به بیماری سل را به همین سرنوشت دچار کند. آجودان هیملر در ۱۴ می ۱۹۴۲ به او پاسخ داد که پیشنهاد وی تسلیم هایدربش شده، اما تصمیم نهایی را در این مورد تنها شخص پیشوا می‌تواند بگیرد.<sup>۲</sup> تعجب آور خواهد بود اگر در مورد سرنوشت میلیون‌ها یهودی طور دیگری تصمیم‌گیری می‌شد.

آیا اگر هیتلر در ۱۹۴۱ می‌مُرد، راه حل نهایی به وقوع می‌پیوست؟ در غیبت وی، انگیزهٔ تعیین‌کننده احتمالاً وجود

## هیتلر و یهودیان

نمی‌داشت. قدر مسلم، در اروپایی به رهبری گورینگ، گوبلز یا هیتلر یهودیان در رنج و ستم به سر می بردند. سیاست تبعیض نژادی به حیات خود ادامه می داد و ای بسا خشونت های فراگیری نیز صورت می گرفت. اما، برای نسل کشی به تحرک هیتلر، تحرکی ریشه دار، نیاز می بود. هیتلر از روی تصادف دست به نسل کشی نزد. او حتا کشتار جمعی را از سر ناامیدی، به دلیل اینکه دیگر راه حل ها به شکست انجامیده بود، انتخاب نکرد. اما او یهودیان را از آن رو قتل عام نکرد تا طرحی را محقق کند که در هر حال به تحقق آن سخت پایبند بود.

یهودی ستیزی وی سمت گیری ها و راه حل هایی را در اختیارش می نهاد که کلیتش کمتر از یک برنامه بود، اما فراتر از یک مشغله صرف ذهنی می رفت. چنین عناصری برای برانگیختن و هدایت کردن قتل عام کافی بودند، هر چند خالی از ابهام نبودند و هر چند با معضلات و جدال اولویت ها نیز روبرو بودند. در هر حال، از اواخر دهه ۱۹۳۰ دو خط فکری در اندیشه هیتلر همزیستی و رفتار او را تعیین می کردند : جستجوی راه حلی سرزمینی در صورت پیروزی و انتقامی خشونت بار در صورت عدم تحقق اهداف تعیین شده. البته میان این دو سیاست که قصدشان پاک کردن اروپا از وجود یهودیان بود تفاوتی جدی وجود نداشت : هر کدام از این دو سیاست تداوم دیگری بود. تمرکز یهودیان در منطقه ای محصور به کشتار قابل ملاحظه جمعیت یهودی می انجامید. در چنین صورتی یهودیان نیز به سرنوشت میلیون ها اسلاو اروپای شرقی دچار می شدند که در جریان

## نتیجه گیری

جابجایی و انتقال شان به سمت سیبری جان خود را از دست دادند. قتل عام روش دیگری برای ناپدید کردن یهودیان از صفحهٔ اروپا بود. اما، میان این دو سیاست آستانه ای بود و برای عبور از آن هیتلر باید با وضعیتی روبرو می شد که همواره از آن بیم داشت و نیز این یقین را کسب می کرد که انجام چنین کشتاری امکانپذیر است.

در تابستان ۱۹۴۰، در اوج پیروزی هایش، هیتلر آماده بود تا یهودیان اروپا را به ماورای بحار بفرستد: در جریان تدارک حمله به روسیه، او به دلیل اطمینان از پیروزی، دست به اقدامی علیه یهودیان نزد. اما به محض اینکه حمله جهتی غیرمنتظره یافت، هیتلر با سرعتی که حاصل آمادگی روحی او از دیرباز بود، پی به خطر بُرد. او به معنای دقیق کلمه برای چنین وضعیتی ساخته شده بود. رفتار او بیش از آنکه نشانهٔ نوعی خشونت افراطی باشد، حاصل ثباتی هولناک بود. رفتار او ویژهٔ کسی بود که درمورد شکستش تأمل کرده بود و تصمیم قطعی اش را نیز گرفته بود.

اما اگر هیتلر از دیرباز تصمیم خود را گرفته بود، اگر او نیازی به تشدید این تصمیم نداشت، در عوض او نیاز داشت بداند که دقیقاً از چه نقطه ای جریان امور تغییر جهتی منفی می یافت. یهودیان شوروی قربانیان نفرتی بودند که در وجود هیتلر رو به ازدیاد بود. در این حال، هیتلر راه خود را متأثر از ارتعاش مرگباری که در بخش مهمی از رژیم اش احساس می کرد، جست و جو می نمود. در یک مقطع زمانی و به احتمال بسیار زیاد در ماه سپتامبر، او

## هیتلر و یهودیان

جهش خود را انجام داد : تصویر آشنای جنگی طولانی در ذهن او رسوخ کرده بود. از خلال تصمیم قتل عام او احساس می کرد ابتکاری را به چنگ می آورد که در پهنه نظامی از دست داده بود. در مقابل شکست احتمالی اقدام سلطه جوینه اش او با نابود کردن مسببان عدم موفقیتش همه پل ها را از میان می برد. هیتلر با سرسختی تمام، نبرد نظامی و کشتار بی گناهان را تا تبدیل آلمان به ویرانه دنبال کرد.

ظهور جنگ طولانی در اوایل پاییز ۱۹۴۱ او را به انجام جهش اش مضمم کرده بود. تنها یک جنگ تمام عیار می توانست وی را به اجرای تصمیم اش وادارد. در خود رژیم نازی کسانی که در شرایطی متفاوت نه چنین اقدامی را انجام می دادند و نه حتی تحمل می کردند، با تعصبی شدید یا آن را اجرا کردند یا مانع از انجام آن نشدند. در این بین ارتش نقش سرمشق را ایفا می کرد. در مقابل مقاومت بیرحمانه شوروی دشمن، ارتش رویکردی را برگزید که به گسترش قتل عام کمک کرد. رنج ها و مصیبت هایی که در پشت جبهه بر غیرنظامیان اعمال می شد حساسیت های عادی را ضعیفتر کرد و همزمان اقتدار رژیم حلقه خود را تنگتر می نمود.

ادامه جنگ به تشدید عناصر ایدئولوژیک و پیش از هر چیز به ضدیت با کمونیسم منجر شد که نقطه مشترک نخبگان آلمان و مرکزیت رژیم نازی به شمار می رفت. ادامه جنگ همچنین به تقویت بی تفاوتی تقریباً فراگیر انجامید که ای بسا مؤثرترین همدست راه حل نهایی بود. ادامه جنگ در نزد نازی های مؤمن



## نتیجه گیری

رگهٔ ایدئولوژیکی را تقویت کرد که هیتلر توانسته بود به خوبی آن را از نو زنده کند و نازی ها از آن برای تحکیم اراده و توجیه اقدامشان استفاده می کردند. خون مردم آلمان می رفت تا ریخته شود و بعید نبود که یهودیان از جنگ جان سالم به دربرند و به فاتحان آن تبدیل شوند. همان طور که دیدیم این تصور محور جهان بینی هیتلر بود و حس انتقامجویی او را برمی انگیخت. از اینرو در یک سخنرانی در برلن به تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۹۴۲، بلافاصله پس از یادآوری سخن پیامبرانه اش، هیتلر اعلام می کرد: "برای نخستین بار تنها دیگران نیستند که خون شان را از دست می دهند. اینبار و برای نخستین بار قانون قدیمی یهودی به اجرا گذاشته خواهد شد: دندان در برابر دندان، چشم در برابر چشم."<sup>۴</sup>

در اینجا نیز هیتلر مرد ساخته شده برای شرایطش بود. او تنفر مرگباری را که از عمق همراهان حزبی اش می جوشید برمی انگیخت و آن را به ارادهٔ قتل عام تبدیل می کرد، اما، اگر این تنفر به حال خود رها می شد ای بسا به مرحلهٔ نسل کشی نمی رسید. در ۱۸ اوت ۱۹۴۱ گوبلز از این برآشفته بود که نه فقط آلمانی ها باید می جنگیدند، بلکه باید غذای یهودیان را هم فراهم می کردند؛ کسانی که، به گفتهٔ او، "تنها منتظر شکست ما هستند." در ۲۶ اوت، او می نوشت در دوره ای که آلمان برای زندگی خود می رزمند، مانع از آن خواهد شد که یهودیان از جنگ بهره برداری کنند یا از گزند آن در امان بمانند.<sup>۵</sup> هنگامی که در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۱، فرانک تصمیم کشتن یهودیان

## هیتلر و یهودیان

را به اطلاع همکارانش می‌رساند، اعلام می‌کرد که به عنوان "ناسیونال-سوسیالیست" قدیمی مایل است بگوید: "اگر یهودیان از این جنگ زنده بیرون بیایند، در حالی که آلمانی‌ها بهترین خون‌شان را فدا کرده‌اند، در این صورت این جنگ فقط یک موفقیت ناکامل بوده است".<sup>۶</sup> در اینجا فرض فرانک پیروزی نهایی آلمان در جنگ بود: اما، اگر جنگ به شکست آلمان منتهی می‌شد، در آن صورت چقدر بر دامنهٔ کشتارها افزوده می‌گشت؟ چند رده پایین‌تر از او فرانک نوواک، دستیار آیشمن، در دادگاهش اعلام می‌کرد که توجیه کشتار یهودیان این بود که شمار انبوهی از آلمانی‌ها در جنگ کشته خواهند شد، در حالی که یهودیان بی‌هیچ‌گزندی از آن عبور خواهند کرد.<sup>۷</sup>

این تصور از تجربهٔ ۱۹۱۸ ناشی می‌شد، از تصورات کلیشه‌ای و رویکردهایی که آسیب روحی جنگ در راست افراطی آلمان تشدید کرده بود. یهودیان مردمان بزدلی بودند که به جنگ روی نمی‌آوردند. یهودیان مردمان سودجویی بودند که دیگران را به کشتن هم‌وامی داشتند تا بهتر سلطهٔ خود را اعمال کنند. یهودیان مردمان شیطان‌صفتی بودند، زیرا اتحاد جهان را علیه آلمان برانگیخته بودند و عهد کرده بودند که مردم آلمان را قتل‌عام کنند. نیروی ویرانگری که این انگاره در خود نهان داشت، هولناک بود، به ویژه اگر در نظر بگیریم که تا چه حد در تصور زیست‌شناسانه نازی‌ها، خون آلمانی، صیانت از آن و نیز گسترش آن از اهمیت بالایی برخوردار بود. انگارهٔ باستانی خون که در پی انتقام بود، اهرم مدرنی در ایدئولوژی نژادگرایانهٔ نازی‌ها می‌یافت.

## نتیجه گیری

یهودیان قتل عام می شدند، چرا که آنان تجسم هر آنچه بودند که نفرت انگیز و خطرناک به شمار می رفت: لیبرالیسم و دموکراسی، ماتریالیسم و لذت طلبی و البته مارکسیسم که شدیدترین واکنش ها را برمی انگیزت. با این حال، اغراق است که ضدیت با بلشویسم و نه یهودی ستیزی را عامل اجرای راه حل نهایی بدانیم<sup>۸</sup>. تنفر نازی ها از کمونیسم، همسانی که آنان میان کمونیسم و یهودیت قایل می شدند به طور قطع توضیح دهنده خشونت اقدام آنان در نخستین هفته های حمله به روسیه بود و نیز علت تشدید این خشونت را آشکار می کرد، پس از آنکه نبردها جهتی تازه یافتند. اما ادامه جنگ در شرق به تنهایی به قتل عام یهودیان اروپا منجر نشد. عامل آمریکا نیز به همان اندازه تعیین کننده بود: مشکلات جبهه جنگ در شرق احتمال مداخله نظامی آمریکا و نیز شکست نهایی رایش را تقویت می کرد.

در تابستان ۱۹۴۱، با نزدیک شدن اتحاد شوروی و آنگلوساکسون ها به یکدیگر، هیتلر خود را با ائتلاف جهانی روبرو می دید که بلافاصله آن را به عمل یهودیان نسبت می داد. بنابراین منشاء قتل عام بسیار فراتر از ضدیت با بلشویسم می رفت. قتل عام ثمره وحشتناک تنفر او از دشمن جهانی بود که چهره های متضاد کاپیتالیسم و بلشویسم را به خود گرفته بود و اینک ماسک ها را از صورت برمی داشتند تا اتحاد شیطانی شان را آشکار کنند. از اینرو، سرنوشت یهودیان اروپا به تراژدی ای محتوم بدل می شد. تنها مقاومت شوروی و مداخله

## هیتلر و یهودیان

آمریکا می توانست اروپا را از یوغ رژیم نازی نجات دهد. اما، با جهانی شدن جنگ حکم مرگ یهودیان صادر شد. آزادی اروپا به قیمت جان یهودیان تمام شد.

## سپاس و قدردانی

لازم است در اینجا مراتب سپاسگزاری ام را از مراکز اسنادی که برای تهیه این کتاب امکان استفاده از آنها را یافتم، ابراز کنم، به ویژه از آقایان آلفرد اشتیریم و ویلی درسن (لودویکسبورگ). همچنین از خانم سارا هالپیرین و آقای ویدار یاکبسون و نیز "مرکز اسناد معاصر یهودی" که طی سال های طولانی هرگز مهمان‌نوازی و دانش شان را از من دریغ نکردند، بسیار سپاسگزارم.

## یادداشت ها

### مقدمه

۱- کتاب راثول هیلبرگ با عنوان نابودی یهودیان اروپا (پاریس انتشارت "فایرد" ۱۹۸۸، چاپ اول ۱۹۶۱) از جمله متون مرجع است. با این حال، ملاحظه من در مورد این اثر از این قرار است: هیلبرگ پیش از همه به نحوه نسل کشی توجه کرده است. برای توضیح نظر خود او یک سرمشق ارایه می کند. او می گوید: برای کشتن یهودیان می بایست آنها را تعریف، محروم، متمرکز و در آخر جابجا کرد. این نظر منطقاً درست است. اما، مشکل این است که مسائل به گونه ای معرفی می شوند که گویا تحول تاریخی از این سرمشق پیروی کرده است. به این خاطر است که هیلبرگ نقش محرک را به نوعی جبرگرایی دیوان سالاری می دهد که پس از شروع آزار و اذیت یهودیان راه دیگری جز قتل عام آنان نداشت. باز به همین خاطر است که کتاب تنها در چند صفحه، در آغاز فصل مربوط به جابجایی و انتقال یهودیان (ص. ۳۳۸)، موضوع سیاست مهاجرت رژیم نازی و طرح های ایجاد مناطق محصوره یهودیان را مطرح می کند، آنهم به این صورت که سیاست مهاجرت رژیم نازی جز مجموعه انحراف های زودگذر و

## یادداشتها

غیرواقعی در قیاس با خط مشی اصلی که به کشتار منتهی شد، نبوده است.

۲- برای نمونه می توان به آثار زیر اشاره کرد :

Karl Dietrich Bracher, *La Dictature allemande*, Toulouse, Privat, 1986 ; Eberhard Jäkel, *Hitler Idéologue*, Paris, Calmann-Lévy, 1973 ; Lucy S. Dawidowicz, *The War Against The Jews*, New York, Holt, 1975 ; Gerald Fleming, *Hitler und Endlösung*, Wiesbaden & Munich, Limes Verlag, 1982; Helmut Krausnick, "Judenverfolgung", in *Anatomie des SS-Staates*, vol.2, Munich, DTV, 1967.

۳- از میان مورّخانی که خط فکری ارنست فرانکل و فرانتس نیومن را دنبال کرده اند می توان به نویسندگان آثار زیر اشاره کرد:

Martin Broszat, *L'Etat hitlérien*, Paris, Fayard, 1985; Karl A. Schleunes, *The Twisted Road to Auschwitz. Nazi Policy Toward The German Jews*, Urbana, University of Illinois Press 1970 ; Uwe Dietrich Adam, *Judenpolitik im Dritten Reich*, Düsseldorf, Droste Verlag, 1972.

همچنین در کتاب ژوزف بیلینگ با عنوان راه حل نهایی مسأله یهود که در ۱۹۷۷ در پاریس توسط انتشارات Serg et Beate Klarsfeld منتشر شد بر دودلی هیتلر و نقش هدایتگر معاونانش در انجام نسل کشی تاکید شده است. لئون پولیاکوف نیز در اثرش به نام راهنمای نفرت (*Bréviaire de la haine*) که در پاریس در سال ۱۹۵۱ منتشر شد معتقد است که هیتلر قصد قتل

## هیتلر و یهودیان

عام یهودیان را نداشت : "رهبران نازی به نوعی برخلاف میل خود و در اثر اهریمنی که در وجود خویش از بند رها کرده بودند"، به نسل کشی مبادرت کردند (صص. ۴-۳).

۴- این عنوان کتابی است که در ۱۹۴۶ منتشر شد :

Walter Petwaidic, *Die Autoritäre Anarchie*, Hamburg, 1946.

۵- نک :

Martin Broszat, «Hitler und die Genesis der 'Endösung'», VfZ, 4, 1977, p. 739-775; Hans Mommsen, "Die Realisierung des Utopischen: Die 'Endlösung des Judenfrage' im "Dritten Reich", *Geschichte und Gesellschaft*, 3, 1983, p. 381-420 .

۶- در مورد مباحث میان این دو جریان نک :

*L'Allemagne nazie et le Génocide juif*, Paris, Gallimard - Le Seuil, 1985 ; *Der Mord an den Juden in Zweiten Weltkrieg*, édité par E. Jäckel & J. Rohwer, Stuttgart, DVA, 1985.

همچنین کنفرانس دانشگاهی در پاریس در دسامبر ۱۹۸۷ تحت عنوان "سیاست قتل عام در آلمان نازی" که در ۱۹۸۹ توسط انتشارات "آلبن میشل" منتشر شد. همچنین نک :

Michael R. Marrus, *Holocaust in History*, London, University Press of New England, 1987.



یادداشتها

و به طور کلی تر نک:

Ian Kershaw, *The Nazi Dictatorship, Problems and Perspectives of Interpretation*, London, Arnold, 1982 (2e éd.).

۷- سائول فریدلندر بر این نقش مرکزی هیتلر به ویژه در مقاله مهم زیر اشاره کرده است :

Saul Friedländer, "From Antisemitism to Extermination", *Yad Vashem Studies*, XVI, 1984, p. 1-50.

۸- نک :

Eberhard Jäckel, *Hitler in History*, Hanover & London, University Press of New England, 1984, p. 44-65, *Hitler Herrschaft*, Stuttgart, Deutsche Verlags-Anstalt, 1986, p. 89-122; S. Haffner, *Un certain Adolf Hitler*, Paris, Grasset, 1979, p. 217-218.

۹- از کریستوفر براونینگ به ویژه نک :

*Fateful Maths. Essays on the emergence of the Final Solution*, New York, Holmes & Meier, 1985.

۱۰-

Arno Mayer, *Why Did the Heavens not Darken ? The Final Solution in History*, New York, Pantheon, 1989.

**فصل اول: یهودی ستیزی هیتلری**

-۱

Detlef Grieswelle, Hitlers Rhetorik in des Weimarer Zeit.  
Diss. Saarbrück, 1969, p. 356-358.

-۲ نک :

Hermann Rauschnig, Hitler m'a dit, Paris, Coopération,  
1939, p. 57-59, 159-160 .

همانند بسیاری از دیگر مورّخان من هم معتقدم که شهادت  
روشنینگ در خطوط کلی اش قابل قبول است. در مورد جنبه‌های  
سیاسی و اجتماعی ایدئولوژی هیتلری نک :

Rainer Zitelmann, Hitler, Selbstverständnis eines  
Revolutionärs, Hamburg, Berg. 1987.

-۳

Adolf Hitler, Sämtliche Aufzeichnungen, 1905-1924, édité  
Par E. Jaeckel et A. Kuhn. Stuttgart. Deutsche Verlags-  
Anstal, 1980, n° 578, p. 1025-1026.

-۴

Adolf Hitler, Mon combat, Paris, Nouvelles Editions  
Latines, s.d. (1934), p. 254-402.

۵- همان، ص. ۲۵۰. صص. ۴۰۴-۴۰۲.

۶- همان، ص. ۶۸۹.

## یادداشتها

۷- همان، ص. ۲۲۵. در مورد تاثیر جنگ جهانی بر هیتلر نک :

Rudolph Binion, Hitler Among the Germans, New York, Elsevier, 1976.

همچنین رجوع شود به مقاله خواندنی اش :

“Der Jude ist Weg. Machtpolitische Auswirkungen des hitlerschen Rassengedankens”, in Die deutsche Frage im 19 und 20 Jahrhundert. Sous la direction de J. Becket et Hilgruber. Munich. Vöggel, 1983, p. 347-372.

-۸

Sämtliche Aufzeichnungen, op.cit., n° 566, p. 1003 ;  
mon combat, op.cit., p. 169-170, 517-518, 677.

-۹

Mon combat, op.cit., p. 680.

۱۰- همان، ص. ۷۱.

۱۱- همان، ص. ۲۰۵.

۱۲- همان، ص. ۶۵۳.

-۱۳

Sämtliche Aufzeichnungen, op.cit., n° 103, p. 138 ; n°  
109, p. 148 ; n° 113, p. 153.

-۱۴

Ibid, n° 388, p. 644.

هیتلر و یهودیان

یکل پیشتر بر این جوانب تاکید کرده است. نک:

Hitler idéologue, op.cit., p. 71.

-۱۵

Mon combat, op.cit., p. 660.

-۱۶- برای نمونه نک :

Sämtliche Aufzeichnungen, op.cit., n° 173, p. 276 ; Mon combat, op.cit., p. 324.

-۱۷

Victor Klemperer, LTI, Leipzig, Reclam. 1966 (1re éd. 1946), p. 71.

-۱۸

“Sein letztes Ziel aber muss unverrückbar die Entfernung der Juden überhaupt sein”, Sämtliche Aufzeichnungen, op.cit., n° 61, p. 89-90.

-۱۹- برای نمونه، همان، شماره ۹۱، ص. ۱۲۰؛ شماره ۹۸،

ص.۱۲۸.

-۲۰

«[...] absolut nur als Gäste », BAK, NS 26/55, discours du 7 décembre 1928, p.33.

-۲۱- این همان چیزی است که وی در ۱۸ سپتامبر ۱۹۲۲

مطالبه کرد. نک:

یادداشتها

Sämtliche Aufzeichnungen, op.cit., n° 405, p. 690.

-۲۲

Rauschning, Hitler m'a dit, op.cit., p. 264.

-۲۳

Sämtliche Aufzeichnungen, op.cit., n° 421, p. 727 (13 novembre 1922.)

-۲۴

Hitler – Memoirs of a Confidant, édité par H.A. Turner, Jr., New Haven et Londres, Yale University Press. 1985, p.186.

-۲۵

William Carr, Hitler. A Study in Personality and Politics, Londres, Edward Arnold, 1978, p.177, note 25.

-۲۶

Mon combat, op.cit., p. 649.

۲۷- نمونه گویایی از این را می توان در سخنرانی هیتلر به تاریخ ۲۷ آوریل ۱۹۳۷ یافت. نک :

Es spricht der Führer. Sieben exemplarische Hitler-Reden, édité par H. von Kotze et H. Krausnick, Gütersloh 1966, p. 147-148.

-۲۸

## هیتلر و یهودیان

Stephen Wilson, *Ideology and Experience. Antisemitism in France at the Time of the Dreyfus Affair*, Londres, Associated University Press 1982.

۲۹- به گمان من این نقدی است که بر اثر یکل وارد است. نک:

Hitler idéologue, op.cit.

۳۰-

Mon combat, op.cit., p. 170.

۳۱- همان، ص. ۶۷۷-۶۷۸.

۳۲-

Hitler sans masque. Entretiens Hitler-Breiting, édité par E. Calic, Paris, Stock, 1969, p. 82.

در مورد این اثر و ناشر آن. نک :

Reichstagsbrand. Aufklärung einer historischen Legende, sous la direction de U. Backes et alii, Munich, Piper, 1986.

۳۳- برای آخرین نقل قول نک:

Le IIIe Reich et les Juifs, édité par le comité pour la défense des droits des juifs, Anvers, 1933, p. 94.

برای نمونه های دیگر نک :

Die Stellung des NSDAP zur Judenfrage, édité par le Centralverein deutscher Staatsbürger jüdischen Glaubens, Berlin, s.d., non paginé.

## یادداشتها

۳۴- بخشی از مقاله Judenkenner (برلن) ۲۷ اکتبر ۱۹۳۵ که توسط هانس-گوتهر آدلر در کتاب زیر نقل شده است :

Der verwaltete Mensch, Tübingen, Mohr, 1974, p. 60.

در مورد این موضوع همچنین نک :

Herbert A. Strauss, « Hostages of 'world Jewry': on the origins of the idea of Genocide in German History, Holocaust and Genocide Studies, 1988/2, p. 125-136.

## فصل دوم: سیاست مهاجرت، ۱۹۲۲-۱۹۳۹

-۱

Uwe Dietrich Adam, Judenpolitik im Dritten Reich, op.cit. p. 28-33.

-۲

"[Hitler] ist nun zum Entschluss gekommen", Die Tagebücher von Joseph Goebbels, édité par E. Fröhlich, Munich, K.G. Saur, 1987, I/2, p. 398.

-۳

Helmut Genschel, Die verdrängung der Juden aus der Wirtschaft im Dritten Reich, Göttingen, Musterschmidt Verlag, 1966, p. 56.

هیتلر و یهودیان

-٤

Akten der Reichskanzlei Regierung Hitler 1933-1938,  
Boppard a. Rh. Harald Boldt Verlag, 1983, Partie I, doc.  
193, p.677.

-٥

Genschel, op.cit., p.47 .

-٦

Eliahu Ben Elissar, La Diplomatie du IIIe Reich et les  
Juifs, 1933-1939, Paris, Julliard, 1968, p.38.

-٧

Akten der Reichskanzlei, op.cit., doc. 193, p.675.

-٨

Ibid. Doc. 180, p. 631-633.

-٩

Genschel, op.cit., p. 81-82.

-١٠

Cf. Gisela Bock, Zwangssterilisation im  
Nationalsozialismus, Opladen, 1986.

-١١

Ben Elissar, op.cit., p. 150-155.



-۱۲

Schleunes, *The Twisted Road to Auschwitz. Nazi Policy toward the German Jews*, op.cit., p. 178-180.

-۱۳

Ben Elissar, op.cit., p. 85 sq.

-۱۴

Genschel, op.cit., p. 109.

-۱۵

“Er ist sehr zugänglich. In vielen wird es nun bald Änderung geben”, *Die Tagebücher von Joseph Goebbels*, op.cit., I/2, p. 488.

-۱۶

Genschel, op.cit., p. 114.

در خصوص وضعیت آشوب زده ای که طی آن این قوانین به تصویب رسید، نک :

Lothar Gruchmann, “Blutschutzgesetz und Justiz. Zur Entstehung und Wirkung des Nürnberger Gesetzes vom 15. September 1935”, VfZ, juillet 1983, p. 418-442.

-۱۷

هیتلر و یهودیان

"Bericht des mit der Führung der Geschäfte beauftragten SS-Sturmann Dr. Schlösser über die Besprechung im Rassenpolitischen Amt vom 25.9.1935", BAK, NS 2/143.

-۱۸

"Das Reichsministerium des innern und die Judengesetzgebung", VfZ, juillet 1961, p. 281.

-۱۹

Adam, op.cit., p. 135 sq.

-۲۰

Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., I/2, p. 520, 537, 540.

۲۱- به گمان من، نظر شولونز که می گوید هیتلر طی این سال ها نقشی "مردد و ناروشن" ایفا کرد، مبالغه آمیز است (نک به اثر قبلاً یاد شده اوص. ۱۳۱).

۲۲- برای نمونه :

Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., I/2, 19 août 1935, p. 504; 29 mai 1936, p. 618, 15 novembre 1936, p. 727.

۲۳- همان، ۲۳ فوریه ۱۹۳۷، ۱/۳، ص. ۵۵.

۲۴- همان، ۱/۳، ص. ۳۵۱.

-۲۵

یادداشتها

BAK, R 18/5514, " Vermerk über die Besprechung am 29  
September 1936 ".

-۲۶

Adam, op.cit., p. 200 ; Ben Elissar, op.cit., p. 216, 219  
sq.

-۲۷

Ben Elissar, op.cit., p. 183-184.

-۲۸

Adam, op.cit., p. 161-162 ; Genschel, op.cit., p. 142,  
note p.

-۲۹

Hubert Rosenkranz, Verfolgung und Selbstbehauptung.  
Die Juden in Österreich 1938-1945, Vienn, Harold, 1978, p.  
27.

-۳۰

Genschel, op.cit., p. 150.

-۳۱

Rosenkranz, op.cit., p. 106.

-۳۲

Genschel, op.cit., p. 150.

-۳۳ همان، ص. ۱۶۸-۱۷۲.

-۳۴

Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., I/3, 11  
juin 1983, p. 452.

-۳۵

« Hauptsache ist, dass die Juden hinausgedrückt werden.  
In zehn Jahren müssen sie aus Deutschland entfernt sein.  
Aber vorläufig wollen wir die Juden och als Faustpfand  
hierhalten »(Ibid., I/3, p.490.)

-۳۶

Ben Elissar, op.cit., p. 284 sq.

-۳۷

Krausnick, "Judenverfolgung", in Anatomie des SS-  
Staates, op.cit., vol.2, nouv.éd. 1984, p.276 .

همچنین نک :

Hermann Graml, Reichskristallnacht. Antisemitismus und  
Judenverfolgung in Dritten Reich, Munich, DTV, 1988. &  
Rita Thalmann, La nuit de cristal, Paris, Laffont, 1982.

-۳۸

"Stenographische Niederschrift von einem Teil der  
Besprechung über die Judenfrag [...]", TMI, t. XXVIII, PS-  
1816 .

-۳۹

Adam, op.cit., 217.

-۴۰

David Bankier, "Hitler and the Policy-Making Process on the Jewish Question", Holocaust and Genocide Studies, vol. 3, n° 1, p.6.

نویسنده به طرز قانع کننده ای توجه دائم و مداخلات مکرر هیتلر در سیاست ضدیهودی رژیم را نشان می دهد.  
۴۱- در خصوص این روند، آدام از هیتلر به عنوان "تاکتیسین برتر" صحبت می کند. نک :

Adam, op.cit., p. 218-219.

-۴۲

Ben Elissar, op.cit., p. 383 sq.

-۴۳

Avraham Barkai, von Boykott zur "Entjudung", Der wirtschaftliche Existenzkampf der Juden im Dritten Reich, 1933-1943, Francfort, Fischer, 1987, p. 156; Rosenkranz, op.cit., p. 227.

-۴۴

ADAP, D4, doc. 271, p. 293.

-۴۵

هیتلر و یهودیان

Lipskià Beck, 20 septembre 1938, doc. 99, in Jozef Lipski, Diplomat in Berlin, 1933-1939, édité par W. Jadrzejewics, New York, Columbia Uiversity Press, 1968, p. 411.

-٤٦

Ben Elissar, op.cit., p. 411 sq.

-٤٧

ADAP, D 5, doc. 119, 5 janvier 1939.

-٤٨

ADAP, D4, doc. 158, p. 170-171. "Die Juden würden bei uns verichtet. Den 9. November 1918 hätten die Juden nicht umsonst gemacht, dieser Tag würde gerächt werden".

-٤٩

Dokumente der Deutschen Politik, Berlin, Junker und Dünnhaupt verlag, t. 7, P. 476-479.

-٥٠

« Wenn es dem internationalem Finanzjudentum in – und ausserhalb Europas gelingen sollte, die völker noch einmal in einen Weltkrieg zu stürzen, dann wird das Ergebnis nicht die Bolschewisierung der Erde und damit der Sieg des Judentums, sondern die Vernichtung der jüdischen Rasse in Europa sein » (ibid.)

## یادداشتها

۵۱- اکثریت غالب مورخان به گونه ای به این سخنان هیتلر استناد می کنند که گويا او قتل عام یهودیان را به آغاز جنگ به طور کلی گره زده بود. هیتلر از جنگ جهانی صحبت می کرد و منظورش چیز دیگری به غیر از جنگ اروپایی بود که چند ماه بعد آغاز شد. باید خاطر نشان کرد که از پاییز ۱۹۳۸ شماری از معاونان هیتلر از تسویه حساب با یهودیان در صورت وقوع جنگ صحبت کردند. گورینگ مشخصاً همین را در ۱۲ نوامبر ۱۹۳۸ می گفت. احتمالاً هیتلر در حضور معاونانش تصمیم خود را مطرح کرده بود و آنان این تصمیم را به نحوی مبهم ولی متناسب با رویکردی که در پایان فصل یک طرح شد تفسیر می کردند.

-۵۲

TMI, t.32, PS-3358, t.41, Streicher-8.

**فصل سوم: در جست وجوی یک راه حل سرزمینی،**

**۱۹۳۹-۱۹۴۱**

-۱

Eugen Kogon, Hermann Langbein et Adalbert Rücherl, les Chambres à gaz secret d'Etat, Paris, Minuit, 1984, p. 24 sq. ; Ernst Klee, « Euthanasie » im Dritten Reich, Francfort, Fischer, 1983.

-۲

ADAP, D/1, doc, 19, p.30.

-۳

Gerhard Eisenblätter, Grundlinien der Politik des Reiches gegenüber dem Generalgouvernement, 1939-1945, Diss. Francfort, 1969, p. 29-30.

-۴ نک :

Helmut Krausnick, Hitlers Einsatzgruppen, Francfort, Fischer Taschenbuch, 1985.

-۵

Martin Gilbert, Atlas of the Holocaust, Londres, Michael Joseph, 1982, p. 33.

-۶

BAK, R 58/825, "Amtschefbesprechung am 14.9.39", p. 2: "Amtschef-und Einsatzgruppenleiterbesprechung", Ibid., p.3.

-۷

"[...] dass die geplanten Gesamtmassnahmen (also das Endziel) streng geheim zu halten sind", "Schnellrief an die Chefs aller Einsatzgruppen der Sipo", 21 septembre 1939, doc. 21, Faschismus-Getto-Massenmord, édité par l'Institut



## یادداشتها

historique juif de Varsovie, Berlin, Rütten und Loening, 1961, p. 37.

۸- نک :

Graml, Reichskristallnacht, op.cit., p. 192.

۹-

BAK, R 58/825, "Amtschefbesprechung am 29.9.39.

۱۰- در بخش نامه ای به تاریخ ۳۰ سپتامبر و خطاب به رؤسای گروه های ضربت، هایدربش هشدار می دهد که مبدا یهودیان مطلع در پی پنهان کردن خود باشند (همان). همچنین نک :

Seev Goshen, « Eichmann und die Nisko-Aktion im Oktober 1939 », VfZ, janvier 1981, p. 81-82.

۱۱-

Das Politische Tagebuch Alfred rosenbergs, édité Par H.G. Seraphim, Munich, DTV, 1964, p. 99.

۱۲-

[...]“Der Versuch einer Ordnung und Regelung des jüischen Problems”. Der grossdeutsche Freiheitskampf. Reden Adolf Hitlers, Munich, Eher Verlag, 1941, vol. 1, p.95.

۱۳- اول سپتامبر ۱۹۳۹ در مقابل رایشستاگ، همان، ص. ۳۶ (و همچنین صص. ۳۵، ۹۹، ۱۲۶). همچنین نک : سخنرانی هیتلر در مقابل فرماندهان ارتش در ۲۳ نوامبر ۱۹۳۹.

هیتلر و یهودیان

Lagevorträge des Oberbefehlshabers der Kriegsmarine vor Hitler 1939-1945, édité par G. Wagner, Munich, Lehmanns Verlag, 1972, p. 54.

-۱۴

Der grossdeutsche Freiheitskampf op.cit., 3 septembre 1939, p. 35.

-۱۵

Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., I/4, p. 150.

-۱۶

TMI, t. 26, PS-864.

-۱۷

Staatsmänner und Diplomaten bei Hitler, édité par A. Hillgruer, Francfort, Bernard und Graefe Verlag, 1967, doc. 1, p. 30.

-۱۸

Krausnick, op.cit., p. 57.

-۱۹

ADAP, D 8, doc. 419 et 477; Das Diensttagebuch des deutschen Generalgouverneurs in Polen, 1939-1943, édité par W. Prag & W. Jacobmeyer, Stuttgart, Deutsche Verlags-Anstalt, 1975, p. 82.

## یادداشتها

-۲۰

Goshen, article cité ; Jony Moser, « Nisko ; the first Experiment in Deportation” Simon Wiesenthal Center Annual, II, 1985, p. 1-30.

-۲۱

TMI, t. 36, EC-305, “Sitzung über Ostfragen unter dem Vorsitz des Ministerpräsidenten Generalfeldmarschall Göring.”

-۲۲

CDJC, CLXXXVI-21, “Endlösung des deutschen Judenproblems .”

پیشتر با این اصطلاح در یادداشتی مواجه می شویم که به تاریخ ۱۱ اکتبر ۱۹۳۹ توسط مسئول مسأیل یهودی در گروه بورکل در وین نوشته شده بود.

Gerhard Botz, Wohnungspolitik und Judendeportation in Wien 1938 bis 1945, Vienne-Salsburg, Geyer, 1975, p. 105.

-۲۳

Das Diensttagebuch des deutschen Generalgouverneurs, op.cit., 4 mars 1940, p. 146.

-۲۴

Faschismus-Getto, op.cit., doc, 16, p. 55-56.

-۲۵

ADAP, D 8, doc. 671, 12 mars 1940, p. 716.

-۲۶

« Denkschrift Himmlers über die Behandlung der Fremdvölkischen im Osten (Mai 1940) », VfZ, avril 1957, p. 197 & 195.

-۲۷

Christopher Browning, The Final Solution and the German Foreign Office, New York, Holmes & Meier 1978, p. 35 sq.

-۲۸ در ۱۸ ژوئن ۱۹۴۰ ریپنترپ با سیانو در اینبارہ صحبت می‌کرد. نک :

Galeazzo Ciano, Diario 1937-1943, édité par R. De Felice, Milan, Rizzoli, 1980, p. 443.

-۲۹

« Führer will Madagaskar für Judenunterbringung unter französischer Verantwortung verwenden », Langevorträge, op.cit., p. 107 .

-۳۰

Das Diensttagebuch des Deutschen Generalgouverneurs, op.cit., 12 juillet 1940, p. 252.

-۳۱

## یادداشتها

Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., I/4, 17 août 1940, p. 284.

-۳۲

AA-PA, Inland IIg/177, note de Luther, 15 août 1940, « Mitteilung für Hern Rademacher. »

-۳۳

Allianz Hitler-Horthy-Mussolini, édité par L. Kerekes, Budapest, Akademiai Kiado, 1966, doc. 92, p. 287.

-۳۴

“[...] vielleicht aber schon in wenigen Monaten”, CDJC, CXLIII-259.

-۳۵

Staatmänner und Diplomaten bei Hitler, op.cit., doc. 46, 20 novembre 1940, p. 348.

۳۶- شمار مهمی از مورخان (به ویژه فیلیپ فریدمن، ژرالد رایتلینگ، لوسی داویدویچ) معتقدند که این طرح ها پوششی برای قتل عام بوده است. یکل (در همان کتاب هیتلر در تاریخ، ص. ۵۱) معتقد است که هیچ مدرکی دال بر اینکه هیتلر جداً طرح ماداگاسکار را در نظر داشته است، در دست نیست. اثبات این سخن دشوارتر از نظر مخالف است. من خودم کاملاً با نظر کریستوفر براونینگ موافقم. نک به مقاله او :

## هیتلر و یهودیان

Christopher Browning, « Nazi Resettlement Policy and the Search for a solution to the Jewish Question, 1939-1941 », German Studies Review, IX, 3 octobre 1986, p. 497-519.

-۳۷

Staatsmänner und Diplomaten bei Hitler, op.cit., doc.10, p. 96.

همچنین نک :

Das Politische Tagebuch Alfred Rosenbergs, op.cit., p. 120 (27 janvier 1940.)

-۳۸

Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., I/3, 3 novembre 1939, p. 630; 17 novembre 1939, p. 645 ; I/4, 6 février 1940, p. 34.

۳۹- نک برای نمونه به پیام ۳۱ دسامبر ۱۹۳۹.

Der grossdeutsche freiheitskampf, op.cit., vol.1, p. 132-134.

سخنرانی ۱۹ ژوئیه ۱۹۴۰، جلد دوم، ص. ۵۰، سخنرانی ۲ سپتامبر ۱۹۴۰، جلد دوم، ص. ۹۳.

۴۰- همان، سخنرانی ۳۰ ژانویه ۱۹۴۰، جلد یک، ص. ۱۵۴؛ ۲۴ فوریه ۱۹۴۰، جلد یک، ص. ۱۶۶.

۴۱- همان، همان سخنرانی بالا، جلد یک صص. ۱۵۴ و ۱۷۵.

## یادداشتها

۴۲- همان، سخنرانی ۲۴ فوریه ۱۹۴۰، جلد یک، ص. ۱۵۹.

-۴۳

[...] »dass die Juden doch am Ende immer sehr dumm sind«, Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., I/4, p. 127.

-۴۴

Der grossdeutsche Freiheitskampf, op.cit., vol. 2, p. 116.

-۴۵

“Die Judengefahr muss von us gebannt werden. Aber sie wird doch in einigen Generationen wieder auftauchen. Ein Allheilmittel dagegen gibt es gar nicht“, Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., I/3, p. 658.

۴۶- همان، I/4، ص. ۲۸۴.

-۴۷

Kriegstagebuch des OKW, édité par P.E. Schramm, Francfort, Bernard und Graefe, 1965, vol. 1. p.257 (9 janvier 1941.)

در مورد راهبرد هیتلر در این دوره، نک :

Andreas Hillgruber, Hitlers Strategie, Politik und Kriegführung, 1940-1941, Francfort, Bernard und Graefe, 1965; Saul Friedländer, Hitler et les Etats-Unis, 1939-1941, Paris, Le Seuil, 1966; Das Deutsche Reich und der Zweite

هیتلر و یهودیان

Weltkrieg, Stuttgart, Deutsche Verlags-Anstalt, vol. 3 & 4, 1983-1984.

-٤٨

Kriegstagebuch des OKW, op.cit., vol. 1, p. 275 (21 janvier 1941.)

-٤٩

Der grossdeutsche Freiheitskampf, op.cit., vol. 2, p.222.

-٥٠

“Er dächte über manches jetzt anders, nicht gerade freunlicher”, Heeresadjant bei Hitler 1938-1943. Die Aufzeichnungen des Majors Engel, édité par H. Von Kotze, Stuttgart, Deutsche Verlags-Anstalt, 1974, p. 94-95.

-٥١

Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., 5 novembre 1940, I/4, p. 387 ; 18 mars 1941, p. 543.

-٥٢

Allianz Hitler-Horthy-Mussolini, op.cit., 6 avril 1941, doc. 102, p. 305.

-٥٣

Staatsmänner und Diplomaten op.cit., doc. 79, p. 573-574.



-۵۴

Franz Halder, Kriegstagebuch, Stuttgart Kohlhammer, vol.2, p. 77 (26 août 1940) : note de Best, 19 août 1940, CDJC. XXIV-1.

-۵۵

Adam, op.cit., p. 290.

-۵۶

Jacob Toury, "Die Entstehungsgeschichte des Austreibungsbefehls gegen die Juden der Saarpfalz und Badens", Jahrbuch des Instituts für deutsche Geschichte, XV, 1986, p. 447-450.

-۵۷

Das Diensttagebuch des deutschen Generalgouverneurs, op.cit., 15 janvier 1941, p. 327.

۵۸- همان طور که لامرس در نامه ای به شیراش در ۳ دسامبر ۱۹۴۰ می نوشت هیتلر تصمیم گرفته بود که این جابجایی و انتقال در جریان جنگ صورت بگیرد.

« also noch während des Krieges », TMI, t. 29, PS-1950.

در اینباره همچنین نک :

Gerhard Botz, op.cit.

-۵۹

## هیتلر و یهودیان

Circulaire Schellenberg. 20 mai 1941, NG-3104.

-۶۰

CDJC, Procès Eichmann, séance 77, 22 juin 1961, p. K1.

-۶۱

"Eine Einwanderung von Juden in den von uns besetzten Gebieten ist im Hinblick auf die zweifellos kommende Endlösung der Judenfrage zu verhindern". Cf. Supra note 59.

-۶۲

Michael R. Marrus et Robert o. Paxton, Vichy et les Juifs, Paris, Calmann-Lévy, 1981, p. 23 : CDJC, V-59, «Zentrales Judenamt in Paris », 21 janvier 1941.

۶۳- لامرس در ۷ ژوئن ۱۹۴۱ به بورمن می نوشت که "هیتلر بر این عقیده است که بعد از جنگ دیگر هیچ یهودی در آلمان نخواهد بود." ۲۸ مارس ۱۹۴۱، روزنبرگ در صحبت از منطقه محصوره ویژه یهودیان که می بایست بعد از جنگ ایجاد می شد، اضافه می نمود : "ضروری نیست که از حالا مکان و مقصد آن را روشن نمود". این نکته بعداً توسط یک توافقنامه معلوم خواهد شد. مهم نیست که تحقق این راه حل "۵، ۱۰ یا ۲۰ سال" به درازا بکشد.

CDJC.CXLVI-23, « Die Judenfrage als Weltproblem », p. 67-68 .

-۶۴- به نقل از :

Helmut Krausnick, « Hitler und die Morde in Polen », VfZ, avril 1963, p.207.

-۶۵-

Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., 1/3, 31 janvier 1939, p. 566.

-۶۶-

Ibid, I/4, p. 705, 20 juin 1941, « Das Judentum in Polen verkommt allmählich Eine gerechte Stafe für die Verhetzung der Völker une die Anzettelung des Kriegs. Der Führer hat das ja auch den Juden prophezeit”.

-۶۷-

CDJC, Procès Eichmann, séance 90, 10 juillet 1961, p. A1, séance 106, 21 juillet 1961, p. N1.

-۶۸-

Cf. Christopher Browning, « Nazi Ghettoization Policy in Poland », Central European History, décembre 1986, p. 343-368.

-۶۹-

“Trials of War Criminals”, Case 1, 13 mai 1947, p. 7484.

-۷۰-

## هیتلر و یهودیان

Brack à Himmler, 28 mars 1941, NO-203; Tiefenbacher (Persönlicher Stab RFSS) à Brack, 12 mai 1941, NO-204.

-۷۱

From the History of KL Auschwitz, sous la direction de K. Smolen, Cracovie, 1967, vol.1, p.2-3.

## فصل چهارم - سرنوشت یهودیان شوروی

۱- شهادت های هرمان گرابه. نک :

"Trials of War Criminals", Case 2 (German transcript), 29 Septembre 1947, p. 45.

۲- علاوه بر آثار قبلاً ذکر شده کروznیک، ریتلینگر، پولیاکوف و غیره، همچنین نک :

Andreas Hillgruber, « Die 'Endlösung' und das deutsche Ostimperium als Kernstück des rassenideologischen Programms des Nationalsozialismus", VfZ, avril 1972, p. 133-153.

۳- این مشخصاً موضع بیلگ (نک : اثر قبلاً یاد شده او، ص.۶۲) و براونینگ است ("تصمیم مربوط به راه حل نهایی" در کتاب آلمان نازی و نسل کشی یهودیان، اثر قبلاً یاد شده، ص. ۱۹۷).

## یادداشتها

۴- آلفرد اشتیریم دادستان دفتر مرکزی ادارات دادگستری ایالات آلمان است که وظیفه اش تحقیق در مورد جنایات نازی است. او چند سالی است که از نظریهٔ تشدید فرمان ها پس از ۲۲ ژوئن دفاع می کند. نک :

Die Behandlung sowjetischer Kriegsgefangenen im Fall Barbarossa, Heidelberg, C.F. Müller, 1981, p. 74 sq

اما، به اعتقاد او این تشدید فرمان ها مانوری از جانب رؤسای سازمان اس اس بود تا مجریان در میدان عمل مجبور شوند تدریجاً مأموریت قتل عام را که تصمیم اش پیش از آغاز حمله در عالیترین سطح قدرت گرفته شده بود به انجام برسانند.

“Zur Eröffnung des allgemeinen Juden-vernichtungsbefehls gegenüber den Einsatzgruppen”, in Der Mord an den Juden im Zweiten Weltkrieg, op.cit., p. 118 .

-۵

Kriegstagebuch des OKW, op.cit., 3 mars 1941, p. 341; Halder, Kriegstagebuch, op.cit., vol.2, 17 mars 1941, p. 320 ; 30 mars 1941, p. 336-337.

-۶

BA-MA, RW 19/185, Thomas, “Akttenotiz über Vortrag beim RM am 26.2.41.”

-۷

BAK, R 70/15.

-۸

TMI, t. 26, PS-502.

-۹

CDJC, CCXC-10, "Betrifft : UdSSR", 2 avril 1941.

بخش مربوط به یهودیان بالتیک در دومین یادداشت است.

«Betrifft UdSSR, Denkschrift Nr. 2 », s.d.

اما، بعد از دوم آوریل با حروف درشت از نوع Führermaschine تایپ شده اند. غالباً این بخش از خاطرات روزنبرگ نقل می شود که در آن نامبرده نوشته است : "آنچه نمی خواهم کتباً امروز اینجا بنویسم، ولی هرگز فراموش نخواهم کرد." به نقل از روبرت کمپنر :

Eichmann und Komplizen, Zurich, Europa-Verlag, 1961, p. 97.

من نمی دانم منظور روزنبرگ چه بوده است. اما، اگر هیتلر تصمیم خود را مبنی بر قتل عام یهودیان به اطلاع او رسانده بود، روزنبرگ باید موضع دیگری در متون بعدی اش می گرفت.

-۱۰

« Allgemeiner Aufbau und Aufgaben einer Dienststelle für die zentrale Bearbeitung der Fragen des osteuropäischen Raumes », 29 avril 1941, TMI, t. 26. PS-1024 .

## یادداشتها

همچنین نک : نامه روزنبرگ به لوهسه، ۲۲ ژوئیه ۱۹۴۱ که در آن نویسنده از به کار گمارن یهودیان برای جبران خسارات جنگ و ساختن جاده ها سخن می گفت :

«Anweisung an den Reichskommissar des Reichskommissariats Ostland » (CDJC, CXLV-509.)

-۱۱

“Die Zivilverwaltung in den besetzten Ostgebieten” (“Braune Mappe”). “IX Richtlinien für die Behandlung der Judenfrage”, CDJC, CCLIV-2, p. 35-36. Yitzak Arad (“Alfred Rosenberg and the “Final Solution” in the Occupied Soviet Territories”, Yad Vashem Studies, XIII, 1979, p. 263-286)

ایتزاک آراد نیز به این نتیجه می رسد که روزنبرگ تا پیش از پاییز چیزی در مورد قتل عام یهودیان نمی دانست.

-۱۲

BAK, NS 19/3874, Himmler à Bormann, 25 mai 1941, et Bormann à Lamers, 16 juin 1941.

-۱۳

Dietrich Eichholtz, « Der ‘Generalplan Ost’ », Jahrbuch für Geschichte, 26, 1982, p. 256, doc.2.

-۱۴

Wetzel, 24 avril 1942, “Stellungnahme und Gedanken zum Generalplan Ost des Reichsführers SS”, reproduit in H.

Heiber, "Der Generalplan Ost", VfZ, Juillet 1958, p. 297-324.

۱۵- در این مورد با نظر آیزنبلاتر موافقم. نک : به اثر قبلاً یاد شدهٔ او ص. ۲۰۷، یادداشت ۴. استدلال های اصلی آیزنبلاتر از این قرارند : (۱) در نامهٔ ضمیمه اش به تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۱ نویسنده، مایر-هیتلینگ، اشاره می کند که عنوان سندی را که نوشته طرح عمومی شرق است؛ (۲) اضافات ژوئن ۱۹۴۲ به همین طرح عمومی شرق به تاریخ ۱۵ ژوئیه ۱۹۴۱ استناد می کنند؛ (۳) احتمالاً هیملر به واسطهٔ مایر-هیتلینگ از طرح دیگری با همین عنوان که توسط دفتر مرکزی امنیت رایش تهیه شده بود، بااطلاع شد؛ (۴) اگر طرح دیگری با همین عنوان توسط دفتر مرکزی امنیت رایش در اواخر سال ۱۹۴۱ تهیه شده بود، قتل عام یهودیان مورد توجه قرار می گرفت و یهودیان در جمع جمعیت‌هایی که باید جابجا می شدند جا نمی گرفتند. من نیز به این ملاحظات، استدلال های زیر را اضافه می کنم : (۱) ویتزل می‌گوید که در نوامبر ۱۹۴۱ مطلع شد که "طرح شرق" در دفتر مرکزی امنیت رایش تهیه شده بود. او نمی‌گوید که فکر این طرح در دفتر مرکزی امنیت رایش یا در دوره ای که وی از وجود آن بااطلاع شد، شکل گرفت؛ (۲) ویتزل حتا می نویسد که دفتر مرکزی امنیت رایش ظاهراً بر اساس اختیارات ادارهٔ کمیسرهای رایش عمل می کرد : همان نهادی که مایر-هیتلینگ عضو آن بود؛ (۳) ویتزل تعجب کرده بود که در فهرست سرزمین هایی که باید به مستعمره تبدیل می شدند نامی از برخی نواحی نظیر



## یادداشتها

اینگرمانلند، هلال دنیپر، توريد و کریمه برده نشده بود. او همچنین متعجب بود که مرز مستعمرات پیش از مرزی که تا آن زمان تعیین شده بود، قرار می گرفت (ص. ۳۹۷). در هر دو حال، توضیحی که می توان داد این است که یادداشتی را که او تحلیل می کرد در دوره ای نوشته شده بود که طرح های هیتلر در مورد سرانجام سرزمین های مختلف شرق هنوز شناخته شده یا معلوم نبود، یعنی پیش از اواسط تابستان ۱۹۴۱.

۱۶- نک بالا، یادداشت ۱۴، ص. ۳۰۱.

۱۷- همان، ص. ۳۰۰.

۱۸-

Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., I/4, p. 705.

۱۹-

"[...] in absehbarer Zeit", Das Diensttagebuch des deutschen Generalgouverneurs, op.cit., 17 juillet 1941, p. 386.

۲۰-

Ibid, 22 juillet 1941, p. 389.

۲۱-

BAK, R 6/21.

۲۲-

ADAP, D 13, doc. 207, p. 264.

ADAP, D 13, annexe III, p. 838.

« Trials of War Criminals », Case 9 (German transcript), par exemple p. 641 (14 octobre 1947); p. 1811 (31 octobre 1947).

۲۵- همان، ص. ۳۱۷-۳۱۶ (۶ اکتبر ۱۹۴۷).

۲۶- نک : عناصر اطلاعات قضایی که آلفرد اشتیریم در مقاله  
اخیرش ارائه داده :

« The Tasks of the SS Einsatzgruppen », Simon Wiesenthal Center Annual, vol. 4, 1987, p. 309-328.

کروزنیک همواره از این نظر دفاع کرده که فرمان در بهار ۱۹۴۱  
صادر شد. نک :

Hitlers Einsatzgruppen, op.cit.

۲۷- استراتژی دفاع اوهلندورف به وضوح از اظهاراتش در دادگاه نورنبرگ پیداست. او با اظهار اینکه فرمان پیشوا قبل از حمله صادر شده بود، در توجیه اقدام خود به علل مخففه استناد می کرد و می گفت که تنها از فرمان مافوق که جایی برای انتخاب اخلاقی باقی نمی گذاشت پیروی کرده است. او می افزود که دیگر لزومی نداشت که وی به کسی از جمله به فرماندهان زیردستش در نیروهای کماندویی فرمانی بدهد، زیرا

## یادداشتها

همگی از وظیفه و آنچه که باید انجام می دادند بااطلاع بودند.  
برای نمونه، نک :

»Trials of War Criminals «, Case 9, 14 octobre 1947, p.  
688-689, 694.

۲۸- اشاره به استرکنباخ که در آنموقع فرض می شد کشته شده باشد احتمالاً به دلیل زیر بوده است : در صورت کشف یادداشتی در مورد اظهارات هایدربیش در کنفرانس برلن، ذکر نام استرکنباخ در واقع مانع از غافلگیر شدن می شد. این امر همچنین امکان می داد که صحنه مخالفت که گویا پس از انتقال فرمان صورت گرفت تخفیف یابد.

۲۹- تفهیم اتهام در دادگاه استرکنباخ :

ZStL, 415 AR 1310/63, E 32 vol. 2, p. 181, sq.

-۳۰

Köger (EK 6); Ehrlinger (SK 1b).

-۳۱

Hermann (SK 4b), Schulz (EK 5), Nosske (EK 12),  
Bradfish (EK 8).

دو نفر آخر ابتدا گفته بودند که فرمان را پیش از حمله دریافت کرده بودند.

-۳۲

Jäger (EK 3), Blume (EK 7a), Filbert (EK 9), Zapp (EK  
11a)

## هیتلر و یهودیان

۳۳- نه فقط روایت شولتز مورد اعتراض قرار نگرفت، بلکه تایید نیز شد : بلوم (فرمانده EK 7a) که از نظر اوهلندورف دفاع می‌کرد، اظهار داشت که هایدریش در سخنرانی اش در برلن فرض را بر این گذاشته بود که شنوندگانش از فرمان پیشوا بااطلاع بوده و اینکه در این مورد او سخنی نگفته بود.

« Trials of War Criminals », Case 9, 31 octobre 1947, p. 1817.

۳۴- همان، ۱۷ اکتبر ۱۹۴۷، ص. ۹۴۸-۹۴۹. همان شهادت، ۲۲ مارس ۱۹۷۱.

ZStL, II 201 AR-Z 76/59, vol. 6, p. 62.

-۳۵

Pour l'EK 7a & l'EK 9, cf. Justiz und NS-Verbrechen, Amsterdam, University Press Amsterdam, t. XX, n° 588, p. 726-727; t. XVIII, n° 540, p. 616-620; pour l'EK 3, cf

یادداشت دیگر در بالا

-۳۶

ZStL, II 201 AR-Z 76/59, vol. 11, p. 7571-7572.

-۳۷

ZStL, II 201 AR-Z 76/59, vol. 11, p. 7578 ; ZStL, 202 AR-z 96/1960, P. 3582 ; Justiz und NS-Verbrechen, op.cit., t. XVIII, n° 540, p. 618.

-۳۸

## یادداشتها

Justiz und NS-Verbrechen, op.cit., t. XV, n° 465, p. 52  
sq : p.194-195.

-۳۹- برای نمونه نک : همان :

.t. XVII, n° 519, p. 670

-۴۰-

« Trials of War Criminals », Case 9, 8 octobre 1947, p.  
538.

-۴۱-

ZStL, II 201 AR-Z 76/59, vol.11, p. 7608.

-۴۲-

ZStL, II 201 AR-Z 76/59, vol.6, p. 64-65.

-۴۳-

ZStL, II 201 AR-Z 76/59, vol.7, p.35.

-۴۴-

Justiz und NS-Verbrechen, op.cit., t. XX, n° 580, p.436.

-۴۵- نک :

Hans-Heinrich Wilhelm, Die Truppe des  
Weltanschauungskrieges, Stuttgart, Deutsche Verlags-  
Anstalt, 1981, p. 333 sq.

-۴۶- نک :

هیتلر و یهودیان

BAK, R 58/214 sq, Ereignismeldungen UdSSR (EM), n° 22, 14 juillet 41 (EG D); n° 27, 19 juillet 1941 (EG B.)

-۴۷

EM, n° 21, 13 juillet 1941; n°32, 24 juillet 1941.

-۴۸

« Einsatzbefehl Nr. 6 », 4 juillet 1941, BAK, R 70 SU/32.

-۴۹

EM, n° 43, 5 août 1941.

باید این نکته را در نظر داشت که تاریخ های متعلق به بولتن های دفتر مرکزی امنیت رایش هستند و احتمال دارد که بین آنها و تاریخ نگارش گزارش توسط گروه یا کماندو فاصله بسیاری وجود داشته باشد. گزارش نقل شده پیشتر در منبع دیگری از دفتر مرکزی امنیت رایش به تاریخ ۳۱ ژوئیه به چاپ رسیده بود. معنای این نکته این است که گزارش مزبور احتمالاً در آخرین هفته ژوئیه نوشته شده بود. نک :

« Tätigkeits und Lagebericht der EG der Sipo und des SD in der UdSSR », 31 juillet 1941 .

در شهادت های یک افسر مترجم در ستاد گروه "ب" و یکی از مسئولان اداری گروه کماندو "۱۰ ب" این نکته تایید می شود که روشنفکران یهودی هدف اولیه به شمار می رفتند. نک :

ZStL, II 201 AR-Z 76/59, vol.2, p. 186 ; vol. 7, p. 10.

-۵۰

## یادداشتها

« [...] um im Sinne einer totalen Vernichtung gegen das hier noch lebende Judentum vorzugehen, » EM, n° 43, 5 août 1941.

-۵۱

“Eine Lösung der Judenfrage während des Kriegs erscheini in diesem Raum undurchführbar, da sie bei der übergrossen Zahl der Juden nur durch Aussiedlung erreicht erden kann”, EM, n° 31, 23 juillet 1941.

-۵۲

“[...] verwendet und verbraucht”, EM, n° 52, 14 août 1941.

-۵۳

EM, n° 86, 17 septembre 1941.

یاکوف لوزوویک پس از بررسی فعالیت گروه ضربت "س" در نخستین ماه های حمله به این نتیجه می رسد که فرمان قتل عام پیش از ۲۲ ژوئن وجود نداشته است. نک :

Yaacov Lozowick, « Rolbahn Mord : The Early Activities of Einsatzgruppe C”, Holocaust and genocide Studies. 2.2, 1987, p. 221-241.

-۵۴

EM, n° 24, 16 juillet 1941.

-۵۵

BAK, R 6/300, "Protokoll der Besprechung über die politische und wirtschaftliche Lage im Ostland in der Sitzung bei Reichsminister Rosenberg am 1. August 1941."

۵۶- به نقل از هلموت کروznیک در :

« Hitler und die Befehle an die Einsatzgruppen in sommer 1941 » in Der Mord an den Juden im Zweiten Weltkrieg, op.cit., p. 101.

-۵۷

"Andererseits hatte die sicherheitspolizeiliche Säuberungsarbeit gemäss den grundsätzlichen Befehlen eine möglichst umfassende Beseitigung der Juden zum Ziel" ("Einsatzgruppe A Gesamtbericht bis zum 15. Oktober 1941", 31 janvier 1942, TMI, t. 37, L-180).

برخی اوقات به سند دیگری اشاره می شود به تاریخ اوایل سال ۱۹۴۲ به قلم لانگه فرمانده گروه کماندو ۲ که در آن می خوانیم که هدف گروه کماندو از آغاز "حل رادیکال مسئله یهود از طریق اعدام همه یهودیان" بود. نک :

BAK, R 70 SU/15.

اما، لانگه تنها در دسامبر ۱۹۴۱ فرماندهی گروه کماندو را بر عهده گرفت.

-۵۸



یادداشتها

EM, n° 19, 11 juillet 1941.

-۵۹

BAK, R 90/146, « Juden », s.d.

این متن به گزارش اول دسامبر ۱۹۴۱ به قلم یگر استناد می‌کند که در بالا به آن اشاره شد.

-۶۰

BAK, R 70 SU/15, rapport Jäger, 1er décembre 1941 .

ارقامی که اینجا به دست می‌دهم دربرگیرنده برخی اعدادی نیست که در پایان گزارش ارایه شده اند و مربوط به اعدام‌هایی است که معلوم نیست آیا در ژوئیه صورت گرفته اند یا در ماه اوت.

-۶۱

EM, n° 73, 4 septembre 1941 ; EM, n° 108, 9 octobre 1941 ; EM, n° 58, 20 août 1941 ; EM, n° 128, 3 novembre 1941 ; EM, n° 89, 20 septembre 1941 ; EM, n° 101, 2 octobre 1941.

در مورد گروه ضربت "آ" نک : ارقام اشتالکر :

TMI, t. 37, L-180.

-۶۲

Cf. Yehoshua Büchler, « Kommandostab Reichsführer SS : Himmler's personal murder brigades in 1941 », Holocaust and Genocide studies, vol. 1, 1986, n° 1, p. 11-25.

-۶۳

“Auf Befehl des HSSPF [...] sind alle als Plünderer überführten männlichen Juden im Alter von 17-45 Jahren sofort standrechtlich zu erschiessen”, ZStL, CSSR 397.

-۶۴

“Richtlinien für die Durhkämmung und Durchstreifung von Sumpfgeländen durch Reitereinheiten”, 28 juillet 1941, BAK, R 70 SU/32.

-۶۵

Cf. Helmut Krausnick, Hitlers Einsatzgruppen, Francfort, Fischer, 1985, p. 194; Justiz und NS-Verbrechen, op.cit., t. XX, n° 570, p. 47.

-۶۶

BAK, NS 33/22, “Bericht über den Verlauf der Pripjet-Aktion vom 27.7-11.8.41.

-۶۷

Cf. Mathias Ber, “Die Entwicklung der Gaswagen beim Mord an den Juden” VfZ, juillet 1987, p. 403-418

## فصل پنجم: تصمیم نهایی

-۱

PS-710.

-۲

« In Ergänzung der Ihnen bereits mit Erlass vom 24.1.39 übertragenen Aufgabe, die Judenfrage in Form der Auswanderung oder Evakuierung einer den Zeitverhältnissen entsprechend möglichst günstigen Lösung zuzuführen, beauftrage ich Sie hiermit, alle erforderlichen Vorbereitungen in organisatorischer, sachlicher und materieller Hinsicht zu treffen für eine Gesamtlösung der Judenfrage im deutschen Einflussgebiet in Europa » (Ibid.)

-۳

Ich, Adolf Eichmann, édité par R. Aschnauer, Leoni am Starnberger See Druffel Verlag, 1980, p. 479.

-۴

Luther, 21 août 1942, AA-PA, Inland IIg 177 ; NG-2586.

-۵

« Wenn auch damit zu rechnen ist, dass in Zukunft in den eingegliederten Ostgebieten keine Juden mehr sein werden, halte ich es doch nach den augenblicklichen Verhältnissen für dringend erforderlich, das Standrecht

هیتلر و یهودیان

nicht nur für Polen sondern auch für jüden anzuordnen », TMI, t. 38, R-096.

-٦

“Im übrigen sei es zu ehrenvoll, die Todesstrafe bei den Juden durch Erschiessen zu vollziehen. Man müsse befehlen, dass sie gehängt würden”, “Wirtschaftsaufzeichnungen für die Berichtszeit vom 1.-14.8.941. BA-MA, RW 31/100.

-٧

CDJC, Procès Eichmann, séance 102, 19 juillet 1961, p. M1-N1.

-٨

« Das Reichsministerium des Innern und sie Judenesetzgebung », VfZ, juillet 1961, p. 297.

-٩

Dr. Felscher, “Ergebnis der Besprechung im Hauptamt Sicherheitspolizei über die Lösung der europäischen Judenfrage”, 13.8.1941. Collection D. Irving. Hitler’s War, Microfilm 97125/8 (Microform Academic Publishers)

یک نسخه از این اسناد را در

اختیار دارد.

## یادداشتها

هنگامی که آیشمن در نامه به وزارت امور خارجه به تاریخ ۲۸ اوت فرمول زیر را به کار می برد اشاره اش به همین کار مقدماتی بود :

« im Hinblick auf die kommende und in Vorbereitung befindliche Endlösung der europäischen Judenfrage ».

-۱۰

“Aktenvermerk. Betr. Oraganisation der Umwandererzentralstelle”, Posen, 2 septembre 1941 .

همراه با نامه ارسالی ۳ سپتامبر ۱۹۴۱ به اِهلِیش و آیشمن :

Coll. Irving. Hitler's War, Microfilm 97125/9

در اینجا آمده است که گِردالِد فِلمینگ سند را از "کمیسسیون جنایات جنگی لهستان" در وروشوی در ۱۹۷۷ گرفته است.

۱۱- این سند در اثر زیر بازتکثیر شده است :

Adalbert Rückerl, Nationalsozialistische

Vernichtungslager im Spiegel deutscher Strafprozesse,

Munich, DTV, 1979, p. 256-257.

-۱۲

Joseph Walk, Das Sonderrecht für die Juden im NS-Staat, Heidelberg, C.F. Müller 1981, p. 347.

-۱۳

Rosenkranz, op.cit., p. 269.

Justiz und NS-Verbrechen, op.cit., t. XXI, n° 591, p. 125 sq. Cf. Alfred Strim, Sowjetische Gefangene in Hitlers Vernichtungskrieg, Heidelberg, C.F. Müller, 1982.

۱۵- در مورد آشویتس، مورخان، از جمله هیلبرگ (منبع یاد شده، صص. ۷۶۵-۷۶۳)، همچنان شهادت فرمانده اردوگاه، هوس، را تکرار می کنند که گفته بود فرمان قتل عام را هیملر در تابستان ۱۹۴۱ به اطلاع او رسانده بود. نک :

Rudolf Hoess, Kommandant in Auschwitz, Munich, DTV, 1979, p. 157-158.

با این حال، همه چیز حاکی از این است که او در اعلام تاریخ یک سال اشتباه کرده است : هیملر به او گفته بود که تأسیسات موجود در شرق امکان انجام عملیات گسترده تر را نمی داده است. کمی بعد آیشمن سازماندهی انتقال یهودیان اروپا، کامیون های حامل اتاقک های گاز را که در شرق به کار گرفته شده بود ... به طور مشروح به اطلاع او رسانده بود.

۱۶- خاطرات گوبلز (بخش منتشر نشده) BAK, NL 118/19, 12  
17-18 août 1941, p.

۱۷- نک :

Le mémorandum du 18 août de Lösener, « Das Reichsministerium des Innern und die Judengesetzgebung », VfZ, juillet 1961, p. 302-303.

-۱۸

Journal de Goebbels, BAK, NL 118/90, 19 août 1941, p. 45 .

در فیلمبرداری از خاطرات در اینجا اغتشاشی صورت گرفته است : نخستین بخش از یادداشت های مربوط به گفتگو با هیتلر به تاریخ ۱۹ اوت قید شده و مابقی به تاریخ ۱۷ اوت.

-۱۹

Le mémorandum du 18 août de Lösener, « Das Reichsministerium des Innern und die Judengesetzgebung», VfZ, juillet 1961, p. 303.

-۲۰

Journal de Goebbels, BAK, NL 118/90, 19 août 1941, p. 45 ; 20 août 1941, p. 22

رجوع شود به ملاحظه بالا

۲۱- رادماشر این یادداشت ها را در ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۱ نوشته و براونینگ آن را در اثر زیر نقل کرده است :

The Final Solution and the German Foreign Office, op.cit., p. 58 ; « The Semlin Gas Van and the Final Solution in Serbia », Fateful Months. Essays on the Emergence of the Final Solution, op.cit., p. 68-85.

-۲۲

هیتلر و یهودیان

BAK, NS 19/2655.

-۲۳

H.G. Adler, Der verwaltete Mensch, Tübingen, J.C.B. Mohr, 1974, p. 176-177.

-۲۴

Notes de W. Koeppen, 21 septembre et 7 octobre 1941, BAK, R 6/34 a.

-۲۵

« Dies würde aber den Plan einer totalen Aussiedlung der Juden aus den von uns besetzten Gebieten zunichte machen » (« Niederschrift über Besprechung zwischen SS-Obergruppf, Heydrich und Gauleiter Meyer [...] am 4. Oktober 1941 », BAK, NS 19/1734)

-۲۶

Stülpnagel, 6 octobre 1941, H2 646, IHTP, Mfm A 110.

-۲۷

“Seine Vorschläge wurden von mir erst in dem Augenblick angenommen, als auch von höchster Stelle mit aller Schärfe das Judentum als der verantwortliche Brandstifter in Europa gekennzeichnet wurde, der endgültig in Europa verschwinden muss” (Heydrich à Wagner, 6 novembre 1941, ibid.)



-۲۸

Das Eichmann Protokoll, édité par J. von Lang, Francfort, Ullstein, 1984, p. 69.

آی‌شمین در مقابل دادگاه اظهار داشت که گفتگو در ماه اوت یا سپتامبر صورت گرفت (CDJC, Procès Eichmann, Séance 92, 11 juillet 1961, p. Hh1) به دلایلی که در بالا ارایه شد می‌توان ماه اوت را کنار گذاشت.

۲۹- همان، صص. ۷۰-۶۹. احتمالاً آی‌شمین در نوامبر یا دسامبر به بلژک سفر کرد. از طرف دیگر، او می‌گوید به خاطر دارد که برگ‌های درخت‌ها هنوز نریخته بودند. او همچنین در زمستان ۱۹۴۱-۱۹۴۲ به مینسک رفت و از خلمنو که در آن تأسیسات شروع به کار کرده بودند بازدید به عمل آورد. به این ترتیب، بازدید او باید پس از اوایل دسامبر ۱۹۴۱ صورت گرفته باشد. نک :

CDJC, Procès Eichmann, Séance 87, 6 juillet 1961, p. XI sq.

-۳۰

Cf. Par exemple Hilberg, op.cit., éd.fr., p. 186-188.

-۳۱

Übelhör à Himmler, 9 octobre 1941, BAK, NS 19/2655.

-۳۲

Justiz und NS-Verbrechen, op.cit., t. XXI, n° 594, p. 246.

-۳۳

Faschismus-Getto-Massenmord, op.cit., doc. 212, p. 278.

-۳۴ این موضع مارتین بروسزات است :

« Hitler und die Genesis der 'Endlösung' », VfZ, octobre 1977, p. 739-775

همچنین رجوع کنید به پاسخ کریستوفر براونینگ :

« Zur Genesis der 'Endlösung'. Eine Antwort an Martin Broszat », Ibid., 1, 1981, p.97-109.

-۳۵

"Trials of War Criminals", Case 1 (English transcript), 13 mai 1947, p. 7504; 19 mai 1947, p. 7733.

-۳۶ شهادت ویکتور براک، ۱۲ اکتبر ۱۹۴۶، NO-426.

-۳۷

"Trials of War Criminals", Case 1 (English transcript), 13 mai 1947, p.7502-7503; 14 mai 1947, p. 7514.

ویکتور براک در شهادت ۱۳ می ۱۹۴۷ خود، اظهار می داشت که در "اوایل سپتامبر" به لوبلین سفر کرده بود. اما، او در همان شهادت نامه، می گفت که گلوبکنیک با اشاره به بیرون راندن یهودیان رایش با وی از "مأموریت ویژه" اش صحبت کرده بود. بر این اساس، نیمه اول ماه سپتامبر را باید منتفی دانست.

-۳۸ شهادت اچ.بی. گورگاس، ۲۳ فوریه ۱۹۴۷. NO-3010

## یادداشتها

۳۹- نام گلوبنیک به کرات در تقویم هیملر طی ماه اکتبر ذکر می شود. نک :

Tagebuch des persönlichen Stabs RFSS, 9, 15, 17, 20 & 25 octobre (BAK, NS 19/3957.)

در تقویم گفتگوهای تلفنی هیملر Telefongespräche، در یادداشت ۲۰ اکتبر بعد از گفتگو با دالوگه، می خوانیم :  
"همکاری دالوگه، پهل، گلوبنیک" (NS 19/1438).

-۴۰

»Es sollen die lästigsten Juden herausgesucht werden.

-۴۱

»Notizen aus der Besprechung am 10.10.41 über die Lösung von Judenfragen" reproduit in H.G. Adler, Theresienstadt, 1941-1945, Tübingen, J.C.B. Mohr, 1960, p. 720-722.

اظهارات مندرج در یادداشت سرگرد انگل به تاریخ ۲ اکتبر ۱۹۴۱ را در نظر نمی گیرم. بر اساس این یادداشت، هیملر پس از آرایه گزارش مربوط به انتقال یهودیان، وضعیت بالتیک و روتنی و نیز یهودیان سالونیک، اجازه انتقال آنان را از هیتلر گرفت. بر اساس برنامه تنظیم شده توسط آجودان هیملر، قرار بوده وی در دوم اکتبر در اوکراین باشد. گزارش کوپن، رابط روزنبرگ با هیتلر، تنها به حضور هایدریش در جلسه دوم اکتبر اشاره و یادآوری می کند

هیتلر و یهودیان

که هیملر در پنجم اکتبر از اوکراین بازگشت. یادداشت در تاریخی

پسین نوشته شده است. نک: BAK, R 6/34 a

-۴۲

BAK, NS 19/1438.

-۴۳

CDJC, Procès Eichmann, Séance 98, 17 juillet 1941, p.

Aa1-Bb1.

در مورد تاریخ اقامت هیملر در کی یف، نک :

BAK, NS 19/1792.

-۴۴

BAK, NS 19/1438

ورودی ۱۸ اکتبر ۱۹۴۱

Müller à Thomas, 23 octobre 1941, CDJC, XXVI-7.

-۴۵

Journal de Goebbels, BAK, NL 118/91, 24 septembre

1941, p. 18-19.

-۴۶

Wurm à Rademacher, 23 octobre 1941, cité par

Browning. The Foreign Office, op.cit., p. 67.

-۴۷

Wetzel à Lohse, 25 octobre 1941, BAK, R 90/146.

-۴۸

« Vertraulicher Informationsbericht einer Fahrt durch das Generalgouvernement einschliesslich District Galizien», Breslau, 5 octobre 1941, p. 4, BAK, Sammlung Brammer, ZSg 101/41.

-۴۹

Das Diensttagebuch des deutschen Generalgouverneurs, op.cit., 14 octobre 1941, p. 413.

-۵۰

BAK, R 6/37.

-۵۱

Das Dien Diensttagebuch des deutschen Generalgouverneurs, op.cit., 16 octobre 1941, p. 457-458.

-۵۲

CDJC, Procès Eichmann, Séance 106, 21 juillet 1961, p. A1 ; séance 107 24 juillet 1961, p. E1, F1.

-۵۳

Besprechungsprotokoll, NG-2586.

۵۴- بخش نامهٔ هیملر/پهل به تاریخ ۲۹ سپتامبر ۱۹۴۱، به نقل از الگا ورمسر-میگوت :

## هیتلر و یهودیان

Le Système Concentrationnaire nazi (1933-1945), Paris, PUF, 1968, p. 309-310.

## فصل ششم: هیتلر و نسل کشی

-۱

Kriegstagebuch des OKW, op.cit., vol, 28 mai 1941, p. 412.

-۲

Die Tagebücher von Joseph Goebbels, op.cit., I/4, 16 juin 1941, p. 695.

-۳

"Wir müssen von Anfang an Erfolge haben. Es dürfen kein Rückschläge eintreten", Halder, Kriegstagebuch, op.cit., t. 2, 17 mars 1941, p. 319 4 : juin 1941, P. 443.

-۴

Journal de Hewel, 29 mai 1941, Coll. Irving Hitler's War, Microfilm 97125/4.

"هه ول" یک نازی قدیمی و رابط ریپنترپ با هیتلر بود.

۵- همان، ۲۰ ژوئن ۱۹۴۱.

یادداشتها

۶- همان، ۲۰ ژوئن ۱۹۴۱.

-۷

« Wenn es schief geht, ist sowieso alles verloren », Ibid.,  
8 juin 1941 ;

همین فکر را در ۲۹ ماه می یابیم.

۸- همان، ۲۹ می، ۱۳ ژوئن، ۲۰ ژوئن ۱۹۴۱.

۹- همان، ۲۳ می ۱۹۴۱ .

-۱۰

Halder, op.cit., t. III, 3 juillet 1941, p. 38 ;  
Kriegstagebuch des OKW op.cit., t. 1, 4 juillet 1941, p.  
1020.

-۱۱

Halder, op.cit., t. III, 8 juillet 1941, p. 60.

-۱۲

Ibid., t. III, 10 juillet 1941, p. 60.

-۱۳

“Das ist der schlimmste Schlag, den ich den Juden  
versetzt habe”, Journal de Hewel, 10 juillet 1941.

-۱۴

هیتلر و یهودیان

Directive n° 32b, 14 juillet 1941, Hitlers Weisungen für die Kriegführung, 1939-1945, édité par W. Hubatsch, Francfort, Bernard-Graefe, 1962, p. 136-137.

-۱۵

ADAP, D 13, doc. 50, p. 47.

-۱۶

Lagevorträge, op.cit., 9 juillet 1941, p. 264.

-۱۷

Staatmänner und Diplomaten, op.cit., doc. 83, p. 598-607.

-۱۸

Ciano, Journal politique, Neuchâtel, La Baconnière, 1947, p. 50, 53.

۱۹- نک : داوری هالدر در ۲۳ ژوئیه، همان، جلد سوم، ص.

.۱۰۶

-۲۰

« Länge des Krieges zehrt an den Nerven », Ibid, p. 117-118.

-۲۱



یادداشتها

Cité par Klaus Reinhardt, Die Wende vor Moskau. Das Scheitern Strategie Hitlers im Winter 1941/42, Stuttgart, Deutsche Verlagsanstalt, 1972, p. 36.

-۲۲

Journal de Goebbels, BAK, NL 118/90, 17 juillet 1941, p. 5.

-۲۳

Ibid., 19 juillet 1941, p. 5.

-۲۴

Ibid., 26 juillet 1941, p. 12.

-۲۵

Cf. Ernst Klink, « Die Operationsführung. Heer und Kriegsmarine », in Das Deutsche Reich und der Zweite Weltkrieg, op.cit., t. 4, p. 489 sq.

-۲۶

"[...] dies geschehe am besten, dass man jeden, der nur schief schaue, totschieße", "Aktenvermerk", TMI, t. 38, L-221.

-۲۷

"Ergänzung zur Weisung 33, TMI, t. 34, C-052.

-۲۸

هیتلر و یهودیان

OKH, 25 juillet 1941, BA-MA, RH 26-221/17.

در مورد رویکرد ارتش، نک :

Krausnick, Hitlers Einsatzgruppen, op.cit., p. 189 sq.  
Jürgen Förster, "Die Sicherung des Lebensraumes", in Das Deutsche Reich und der Zweite Weltkrieg, op.cit., t. 4, p. 1033 sq. : Christian Streit, Keine Kamraden. Die Wehrmacht und die sowjetischen Kriegsgefangenen 1941-1945. Stuttgart, Deutsche Verlags-Anstalt, 1978.

-۲۹

ADAP, D 13, annexe III, p. 835-838.

-۳۰

Die Weizsäcker-Papiere 1933-1950, édité par L.E. Hill, Francfort, Propyläen Verlag, 1974, p. 321 (4.2.43)

-۳۱

Halder, op.cit., t. III, 11 août 1941, p. 170.

-۳۲

"Die strategische Lage im Spätsommer 1941 als Grundlage für die weiteren politischen und militärrischen Absichten" ADAP. D 13/1, doc. 265, p. 346.

-۳۳

Staatsmänner und Diplomaten, op.cit.,doc. 85, p. 618.

-۳۴

Galeazzo Ciano, L'Europe verso la catastrofe, Milan, Mondadori, 1948, p. 670.

-۳۵

Documenti diplomatici italiani, 9e série, vol. VII, doc. 512, 26 août 1941, p. 509, 511.

-۳۶

Journal de Goebbels, BAK, NL 118/90, 19 août 1941, p. 29-30, 47-48.

-۳۷

PA-AA, Handakten Etzdorf, « Zu 22 September 1941 »

همچنین نک :

Die Weizsäcker-Papierd 1933-1950, op.cit., p. 269 (15 septembre 1941) : p. 270 (19 septembre) : p. 271 28 septembre 24 (septembre 1941, p. 26.)  
و دفتر خاطرات گوپلز (septembre 1941, p. 26.)

-۳۸

Monologe im Führerhauptquartier 1941-1944, édité par W. Jochmann, Munich, Heyne Verlag, 1980, p. 55.

-۳۹

## هیتلر و یهودیان

“Sie bewahrheitet sich in diesen Wochen und Monaten mit einer fast unheimlich anmutenden Sicherheit. Im Osten Müssen die Juden die Zeche bezahlen : in Deutschland haben sie sie zum Teil schon bezahlt und werden sie in Zukunft noch mehr bezahlen müssen”, Journal de Goebbels, Ibid., p. 45-57.

-۴۰-

Monologe, op.cit., 8 août 1941, p. 57 : 17 septembre 1941, p. 61.

-۴۱-

Ibid., p. 59.

-۴۲-

Der grossdeutsche Freiheitskampf, op.cit., t. 3, p. 69 : “[...]wenn dieser Krieg länger dauert”, p. 84.

۴۳- براونینگ برعکس معتقد است که هیتلر تصمیم های بزرگش را در مورد یهودیان، از جمله برای کشتن آنان، در لحظات "سرمستی" از پیروزی گرفت. نک :

« Nazi Resettlement Policy » article cité, p. 519.

به نظر من نمی توان وضعیت روحی هیتلر را در تابستان ۱۹۴۰ و پاییز ۱۹۴۱ وضعیت "سرمستی" توصیف کرد.

-۴۴-

## یادداشتها

Der grossdeutsche Freiheitskampf, op.cit., t. 3, 12  
septembre 1941, p. 65.

۴۵- همان، سخنرانی سوم اکتبر ۱۹۴۱، ص. ۷۴.

-۴۶

Monologe, op.cit., p. 101 .

۴۷- همان، ص. ۱۰۷.

-۴۸

Halder, op.cit., t. III, p. 306 .

-۴۹

Klaus Reinhardt, op.cit., p. 148; cf Rolf-Dieter Müller,  
"Das Scheitern der wirtschaftlichen 'Blitzkriegstrategie'", in  
Das Deutsche Reich und der Zweite Weltkrieg, op.cit., t. 4,  
p. 1022 sq.

-۵۰

Journal de Goebbels, BAK, NL 118/92, 22 novembre  
1941, p. 32 .

## نتیجه گیری

-۱

## هیتلر و یهودیان

Cf. Pierre Vidal-Naquet, *les Assassins de la mémoire*, Paris, La Découverte, 1987 ; *Ist der Nationalsozialismus Geschichte ?*, sous la direction de Dan Diner, Francfort, Fischer, 1987 ; Charles S. Maier, *The Unmasterable past : History, Holocaust and German National Identity*, Cambridge University Press, 1988.

-۲

Saul Friedländer, "From Antisemitism to Extermination", *Yad Vashem Studies*, XVI, 1984, p. 50.

-۳

"Der letzte Entscheid muss ja in dieser Angelegenheit vom Führer gefällt werden" ("Trials of War Criminals", Case 1, NO-248)

-۴

*Der grossdeutsche Freiheitskampf*, op.cit., t. 3, p. 204.

-۵

*Journal de Goebbels*, BAK, NL 118/90, 18 août 1941, p. 12 ; 26 août 1941, p. 10.

-۶

*Das Diensttagebuch des deutschen Generalgouverneurs*, op.cit., 16 décembre 1941, p. 457.

-۷

## یادداشتها

Rosenkranz, op.cit., p. 290.

۸- برغم اختلافات عمیق شان نویسندگانی چون نولته و مایر بر این عقیده اند که ضدیت با بلشویسم نقش مهمی در تکوین راه حل نهایی ایفا کرد. نک :

Ernst Nolte, Der europäische Bürgerkrieg 1917-1945, Francfort, Propyläen, 1987 ; Arno Mayer, op.cit.



## همکاری کتابخانه علاء الدین و انتشارات لومانوسکری گامی در راستای گفتگوی فرهنگ ها

کتابخانه علاء الدین و انتشارات لومانوسکری فرانسه در تلاش برای گسترش گفتگوی فرهنگ ها بر پایه شناخت و احترام متقابل و رد هر گونه جدال بر سر خاطره ها و انکار حقایق تاریخی دست به دست هم داده اند تا با برپایی یک کتابخانه چند زبانه و با ارایه اطلاعات متقن تاریخی و فرهنگی در اختیار همگان، پلی میان فرهنگ ها بنا کنند.

انتشارات لومانوسکری از سال 2001 با ابتکار جدیدی کار خود را در دنیای نشر و توزیع کتاب آغاز کرد. این انتشارات با بهره‌گیری از فرهنگ سنتی چاپ و فن آوری های نوین، نشر کتاب به صورت کلاسیک و از طریق اینترنت را در فرانسه دگرگون نمود و در این عرصه پیشتاز محسوب می شود.

انتشارات لومانوسکری کتاب های متعددی را در زمینه های مختلف نظیر ادبیات، تاریخ و کتاب های دانشگاهی و تخصصی منتشر می کند و تا کنون 7000 جلد کتاب مرجع از 5000 هزار نویسنده به زبان های مختلف منتشر کرده است.

انتشارات لومانوسکری با همکاری با دانشگاه ها، مراکز تحقیقاتی، نهادها، بنیادها و نقش آفرینان جامعه مدنی کتابهای



ارزشمندی را به چاپ رسانده و همواره به پیمان حفظ حقوق مؤلف پایبند بوده است.

سایت پویا و زنده این انتشارات با ارائه بلوگ نویسندگان و تعامل فعال میان خوانندگان و مولفان به گنجینه اطلاعاتی غنی و جالبی در عرصه فرهنگی تبدیل شده است.

انتشارات لومانوسکری عضو سندیکای ملی نشر فرانسه است.

**[www.manuscrit.com](http://www.manuscrit.com)**

[communication@manuscrit.com](mailto:communication@manuscrit.com)

Tel : +33 (0)8 90 71 10 18

20, rue des Petits Champs

75002 Paris

FRANCE

فیلیپ بورن



# هیتلر و یهودیان

مورخان در باره کشتار یهودیان توسط حکومت نازی تحقیقات بسیاری انجام داده اند و ثبت کرده اند که این جنایت هولناک چگونه سازمان داده شد، با چه روشهایی به اجرا گذاشته شد و چه تعداد قربانی گرفت. اما نویسنده این کتاب، که خود از تاریخدانان برجسته اروپایی است، در اینجا به موضوع عمیق تری می پردازد: تصمیم به ارتکاب این کشتار بزرگ چگونه اتخاذ گردید؟ چه انگیزه هایی در پشت این جنایت وجود داشت؟ و چه سلسله رویدادهایی به آن منجر شد؟

پرفسور فیلیپ بورن، استاد تاریخ در انستیتوی مطالعات عالی بین المللی در ژنو، با نگاهی علمی و موشکافانه به نسل کشی یهودیان، نور تازه ای بر این صفحه تاریک از تاریخ بشر می تاباند.

21,90 €

ISBN : 978-2-304-02562-0

ISBN 13 : 9782304025620



کتابخانه علاءالدین

[www.aladdinlibrary.org](http://www.aladdinlibrary.org)



Éditions Le Manuscrit

[www.manuscrit.com](http://www.manuscrit.com)